

C6
.A13406t
.1901

C6 .A13406t .1901

INSTITUTE

OF

ISLAMIC

STUDIES

26067 ★

McGILL

UNIVERSITY

4130269

3 books are bound together in it:

(1) Abd... Haqq. Takmil^{ah} al-Imān

(2) Burhānpūri: Miqtah al-Salāt.

(3) Sharif Jujāmi: Sarf-i Mīr.

— To li.
See 71

(Abd... Hagg

Takmil al-Imân.

1218 / 1901.

Ed.
20071

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

حسبنا الله وانا اليه راجعون
حسبنا الله وانا اليه راجعون



باہتمام مکتبہ محمد قمر الدین ابن جنات حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مالک مطبع احمدی

مَطْبَعُ بَنِي سَوَّادٍ
بَنِي سَوَّادٍ

عاجز کہ کارخانہ سے ہر قسم کی کتابیں بریخ تاجرانہ جلد کفایت میلوپی ایل روانہ ہوتی ہیں المشرکہ محمد عبدالقیوم تاجرت ککتہ و میسلی اسکواٹریا

C 6

A 134065

1901

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَطَمَامِ الْمُتَّقِیْنَ
 وَحَاقَمِ النَّبِیِّیْنَ مُحَمَّدًا وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ الْجَمِیْعِیْنَ مَا بَعْدَ مِیْکُوْدِ نَقِیْرٍ حَقِیْرٍ ضَعِیْفٍ عِبَادِ اللّٰهِ الْقَوَمِ الْبَارِی
 عِبْدِ الْحَقِّ بْنِ سَیْفِ الدِّیْنِ التُّرْکِ لَدِیْهِ مِنَ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ الْبَحْرِیِّ
 در بیان عقائد اسلام و قواعدی که بر طریق سنیّه اهل سنت جماعت مشتمله بر فرائد شریفه و معانی لطیفه توضیح
 کلام تفسیر مرام به بیان که اگر خدا خواهد در و لها کارگر آید در و بو اطن نور لقین منیر اید نو شتم آنرا بر اس
 به بر من طالب طالب صادق و متحصار کردم در و بر اثبات مذهب حق و بیان قول صحیح و تعرض نکردم
 بذكر مذاهب ائمه و ایراد احوال باطله و فرتم بره بحث و جدال در تقریرین قال تجرید کردم از دلایل کلیه
 تدقیقات فلسفیه طالب در و در طه حیرت و تذبذب نیکنند و از وصول مقصد و حصول اطلب بازند ارد
 انه ولی التوفیق و بینه از مه التحقيق حقائق الاشياء ثابتة ما راجع عقائد و احکام برین اعتقاد
 است که هر چیزی حقیقتی است و نفس الامر که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت واقع است و مجرد وهم و خیال
 نیست تا باین علم و اعتقاد نه یعنی آب است آتش آتش و نفس الامر حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلا آب

تکمیل

اعتقاد کنیم آب بود و آب اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را گرم اعتقاد
کنیم گرم است این فرقه را که این چنین اعتقاد کنند فسطائی گویند و این سخن حکم عقل شرع یا دهنه دجل است
پس عاقل نکوید که حقیقت آب آتش مجرد و خیال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمعی دیگر از ایشان
در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک ازند و این نیز مکابره و نامعقول است و
بایشان بحث و مناظره پس نتوان آمدن بلکه ایشان آن بود که باید شان سوخت اگر حقیقت آتش و
گرمی آن معترف آمدند بلزم شدند و اگر سوختند دم نزنند فهو المراد و افعال و حوادث هر چه ماسوا سے
ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول اللہ علیہ السلام
کان لہ ولم یکن معہ شیء خدا بود و نبود باو و چیز و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هر چه
این چنین باشد قدیم نبود و هر چه قدیم بود متغیر نشود و دائم بر یکسبج باشد و آن ذات و صفات حق است
که تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم بر آنه و کھو قایل للفقہاء و عالم بعد از وجودش فانی
و بالک شدنی است قال اللہ تعالی کل شیء مالک لا وجه پس ملائکه و بهشت و دوزخ و امثال آن که
خبر بدو ام آنها وارد یافته است نیز فانی شوند اگر چه مقدار لمحہ باشد بعد از ان باقی مانند و فنا نشوند
و کہ صد کاع و مر عالم را پروردگار است که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است و معنی
حادث آنکه نبود بعد از ان شد و هر چه این چنین بود او را کسی باید که از نابود بود آورده و چه اگر از خود بود و
همیشه بودی چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد و کد دیگر پروردگار عالم قدیم باید
اگر قدیم نبود حادث بود و از جمله عالم بودن پروردگار عالم واجب الوجود یعنی وجود و از
ذات بود نه از غیر و الاحتمال بغیر بود و هر چه چنین بود خدا را نشاید و معنی لفظ خدا خود آئینده است
یعنی خود بخود موجود شونده است و البته باید که منتها سلسله موجودات بیک ذاتی بود که از خود باشد
و الا چنین تابانی نهایت رود و این معقول نباشد و احد انما اللہ که واحد و حقیقت ایجاد عالم
و انتظام و بزرگ صانع و یک عالم است نیاید حی عالم قادر مرید پروردگار عالم زنده است
دانا و توانا و مختار هر چه کند با راد و اختیار کند بجز بر وضطر از زیرا که پیدایش این چنین عالمی عجیب غریب

تکمیل الایمان فارسی

متقن و مکمل باین صفات نیاید و صورت نه بند و از مرده جاهل عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این
صفات در مخلوقات مے پیداست اگر درو نباشد از کجا پیدا شد **مَنْ كَلَّمَ بِصَمْتِهِ لَبْسٌ** گو یا است
و شنوا و بینا است چه گنگ و کور و کز ناقص بود و ناقص خدای را نشاید و قرآن مجید بدان ناطق است
و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الهی را بقیاس عقل در متوان یافت الا انک حق سبحانه و تعالی
نمونه ازال صفات در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات و تعالی بویجه از وجوه پلچ پرده
مایه حقیقت صفات آدمی بر صفات مے مانند **صَفَاتُهُ قَدِيمَةٌ بَاقِيَةٌ** و صفات مے سبحانه
قدیم اند و باقی چنانچه ذات مے **وَلَا يَقُومُ بِذَاتِهِ حَادِثٌ** ذات پاک خداوند تعالی محل حادث
نبود هر چه از کمالات حقیقیه او است در ازل ثابت است چه محل حادث عاود بود و قدیم محل عاود
نگردد **وَلَكَيْنَ يَجِيئُ وَلَا جَوْهَرٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا مَصْنُوعٍ وَلَا مَهْرٍ كَيْبٌ وَلَا مَعْدُودٌ وَلَا مَحْدُودٌ**
و لا فی جهة و لا فی مکان و لا فی زمان و پروردگار عالم جسم نیست و جوهر نیست یعنی تن نیست
و عرض نیست یعنی از جنس صفاتی که تن دارد مثل سیاهی و سفیدی و صورت نیست که او را صورتی د
تشکل باشد مگر کب نیست که پاره بهم پیوسته باشد و محدود نیست که او را توان شمرد و محدود نیست که حد
و نهایتی داشته باشد و جهت نیست یعنی بالا و پایین پس و پیش و چپ راست و در جانب نیست و در
زمانی نه چه اینها همه از صفات عالم است و پروردگار عالم بر صفات عالم نبوده مراد با آنکه در زمان نیست
آنست که زمان شامل محیط او نیست و وجود او موقوف بر زمان نیست چه در حالت که زمان نبود بود
علا نیز که زمان هست مے موجود است پس و در زمان نیست با زمان است **لَا مِثْلَ لَهُ وَلَا شِبْهَ**
وَلَا ضِدَّ وَلَا يَدَّ وَلَا ظَهْرَ وَلَا مَعِينٍ ویراجل طلال در ذات و صفات مانند می نیست و نه ضد
و نه ضد که بر مخالف او رود و ضد مخالف شئی را گویند که از غیر جنس او باشد و ضد مخالف که از جنس شئی باشد
و نه ظمیر و معین که مددگاری مے بود **وَلَا يَتَّخِذُ بَعِيْبًا وَلَا يَجْعَلُ فِيهِ** پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود
در غیر خود در نماید چه یکی شدن دو چیز محالست و دردی با یکم منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات
اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و دشمنی در خانه و شخص در سر آنجا مذموب حلول

در بیان ازان است

و اما

و استحواد باطل گردد و مُتَّصِفٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ مُنْذَرٌ عَنْ سِمَاتِ النِّقْصِ وَ
 الذَّوَالِ حاصل جمله سخن این است که هر چه از جنس بقا و کمال است و ثابت است و از هر چه نشان
 نقص و زوال دارد منزه جل جلاله تعالی شان و هُوَ هَمَّزٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعتقاد
 باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن بنماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه و آله و سلم
 لَأَنْتُمْ سَائِرُونَ سَائِرُونَ سَائِرُونَ الْعِيَّةُ كَمَا تَوُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ میفرماید که زود باشد که ببینید
 پروردگار خود را روز قیامت بے شک و شبهه چنانچه می بینید ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت
 بر رویت است زمرئی بمرئی و در دیدار من تعالی روز قیامت مقابله و مواجبه قربت بعد نبود بصیر را
 قوت بصیرت دهند آنچه امر زبیده دل بنیند فردا کشیم سرنگند و با جمله امر و از او بے کیف میدهند
 فردا اش بے کیف ببینند و عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امر و باطن است فردا ظاهر می شود
 و آنچه غیب است شهادت گردد چون شایع خبر بدان داده است اعتقاد بدان کردن واجب بود
 و کیفیت آنرا جز خدا کس نداند و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد
 الا جبرئیل علیه السلام را در تمام عمرش یکبار بشین نبود و جن اینز دیدار نبود شیخ جلال الدین سیوطی در
 رسائل خود تحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن اشعری که امام و رئیس اهل سنت
 و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بیہقی نیز بر آن تنصیص
 کرده و احادیث نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن اگر منع کند جا و آن دارد
 چه امام ابو حنیفه و جماعتی از ائمه بر آنند که ایشان را ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و نهایت
 جزای ایشان آن بود که از آتش و زنج سجات یا بند و با وجود آن فضل خدا واسع است تواند که در وقت
 از اوقات باین نعمت فائز گرداند گرچه هر روز و هر جمعه بود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زنان نیز
 اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید در دنیا که ایام بارعام و تجلی تام باشد
 دیدار بودند چنانکه خواص مومنان را صبح و شام و عموم ایشان را در روزهای جمعه چنانچه احادیث
 درین معنی وارد یافته است این حاصل کلام سیوطی است گفتم من تبونفوق از خدا که نسا و در عموم

عموم مومنین اخل اند چنانکه ملائکه و جن پس هر چه اخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این کج است مخصوص
 آدمیان باشد و جن ملائکه را نبود اگر دلیل برین بگذرد فلا محذور فیه و لیکن اخراج جائز نباشد چگونگی تجویز توان
 کرد که فاطمه زهرا و خدیجه الکبری و عائشه صدیقہ و دیگر نساء اہلبیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و
 مرعیہ آئینہ که سیدات نساء عالم اند و کامله و عارف تر اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی امنوع و
 محبوب باشند یا از عوام مردان برین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مومنات که در
 احادیث توقیت ایشان با پیدا واقع شده است مخصوص مستثنی دارند صورت دارد چنانکه سیوطی خود
 نیز بدان بشارت کرده است و آنکه گویند که نساء مقصودات در خیام باشند سخن ضعیف است چه در آنجا
 خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و در دو صیغه جمع مذکر در راه المومنین انکم سترون ربکم بطریق
 تغلیب شایع است و اللہ اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت
 است و الا در موقف مخصوص کیسے نبود بلکه کافران و منافقان نیز بود و لیکن بصفت قهر و جلال و کفار
 بعد از آن محبوب شوند تا حسرت و عذاب یاد شود و اللہ اعلم و در رویت و بیانه در بنام نیز خلافت
 و صحیح جواز است و از سلف نقل آن بسیار آمده از امام احمد متقول است که گفت رب لغزت را در خواب
 دیدم و پرسیدم که یارب فضل عبادت و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید و از
 امام عظیم نقل است که صد بار رب لغزت را بخوابید و این سیرین که از اکابر تابعین قدوه علماء و تفسیر
 خواب است یگوید که هر که پروردگار تعالی را در خواب دید در بهشت در آید و از هر نعم و اندوه نجات یابد
 و این در حقیقت مشابہ قلبی است نه رویت بصری و اگر بصر بنید ثمالی از او دیده باشد و
 حق تعالی را مثل نیست و لیکن مثال است مثل دیگر است و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را
 را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلا عقل با آفتاب در جمیع صفات مثل نیست
 با وجود آن آفتاب امثال عقل می آرد بمناسبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف بنور آفتاب است
 انکشاف معقولات بعقل بود این مقدار مناسبت در مثال بودن کفایت کند چنانکه باد شاه را
 تمیث با آفتاب کنند و وزیر را بجاه کنند اگر کی آفتاب بخواب بنید تفسیرش آن بود که باد شاه را در یابد

اگر ماه را بینه تعبیرش دریافت وزیر بادشاه حق سبحانه و تعالی فرموده مثل نوره مشکوٰۃ فیها
 مصباح المصباح فی زجاجه و هو تعالی منزله است که اصباح وزجاجه مشکوٰۃ و شجره زریته مثل
 مشکوٰۃ بود و قرآن را بحبل المتین تمثیل کرده و شک نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مشالی
 از دست عالم منام عالم مثال است و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به همین طریق بود
 و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسائل امام حجه الاسلام باید طلبید و الله الموفق و در جواز رویت
 از سبحانه تعالی در دنیا به بصیر و بیداری دو قول است و استاد ابوالقاسم شیرازی صاحب رساله
 فرموده است که قول صحیح عدم جواز است و این سخن در جواز امکان اوست ولیکن عدم وقوع و
 تحقیق آن مرغی آنحضرت را در شب معراج متفق علیه است و جماع محدثین و فقها و متکلمین و مشایخ
 طریقت است که اولیا را حاصل نیست در تعرف میگوید هیچ یکی از مشایخ را ندانیم که ادعا خوان کرده باشد
 و از هیچ یکی حکایت آن بصحت نرسیده مگر طائفه مجازیل که ایشانرا کسی شناسد و مشایخ اتفاق دارند
 بر تبطل مدعی آن و تکذیب و گفته اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است و هر که این
 دعوی کند حقیقت خدا را ندانسته باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف میگوید که اگر از
 کسی معتبر نقل آن صحبت رسد تا و بلیش باید کرد و در تفسیر کوشی مذکور است که معتقد رویت است
 چشم مرغی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم غیر مسلم است و اردبیلی در کتاب نوار در در نقه شافعی
 میگوید که هر که گوید من خدا را در دنیا عیاناً می بینم و می شناسم کلام منکم کان فرود و در عقیده
 منطومه میگوید بیت و من قال فی الدنیا یراه بینه + فذلک زندیق طغی و تمردا + و خالف
 کتب الله و الرسل کلها + و زاغ عن الشرح الشریف و ابدا + و ذلک من قال فیها یهنا + یری
 وجهه یوم القیمه سودا + نسال الله العاقبه و لا اول لاقوه الا بالله الی اعظم خالی عن جمیع الاستیاء
 پیدا کننده همه چیز با دست تعالی و تقدس از آسمان زمین آسمانیا و زمینیا و ذات فصل
 ایشان همه خلق و قدرت اوست و مکبرها و مقدرها و تدبیر کننده تمام امور و تقدیر کننده
 جمیع اشیا و دست تدبیر عبارت است از علم بواجب مورد اتقان را بجا آنها و تقدیر ایجاد اشیا و

بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل خیر و شر و نفع و ضرر و حسن و قبح همه بقضا و قدرت او دست
 عالی و جمیع المعلومات و اناست همه معلومات جزو می کلی و هیچ ذره از ذرات از علم بیرون
 نیست و زود و از بی غائب نبود و هو بکل شیء علیم و لا یحیب علیک شیءاً یعنی چه چیز بر پروردگار
 تعالی شانۀ واجب لازم نبود از لطف و مهر و ثواب عقاب بهیبت کردگار آن کند که خود خواهد بر حکم بر
 کردگار تو ان کرده ثواب مطیعان بفضل دست و عقاب عاصیان بعدل او و سبانه در هر دو حالت
 محمود است هم در عدل و مهر و هم در فضل و کرم و در محکمی را بر دقتی و استحقاقی نیست الا آنکه در خبر
 داده است که مطیعان را ثواب هم و عاصیان را عقاب کم این چنین خواهد بود که گفته است و لیکن
 بر بی واجب نیست و اگر فرضاً خلاف آن کند دیگر را مجال نماند که گوید چرا چنین کردی و کلا
 غرضت لی فعلیه کارهای پروردگار را غرض بود چه صاحب غرض محتاج بود تکمیل نفس با وجود آن
 در هر حال او را حکمتهاست که دیگر را به حقیقت در یافت آن راه نبود و فواید در حکمت راجع
 بخلق است و او را بدان احتیاج نه و وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان نسبت بذات بی
 تعالی یکسان است و لیکن بی بقضای خود حقیقی و ارادت خود میکند هر چه خواهد و حال آنکه
 رعایت حکمت و مصلحت نیز بر بی لازم و واجب نیست جل جلاله و عظم سلطانه و الاحکامه سوا اله حکم
 حکم اوست و حکم او فعل واجب حرام و حسن و قبیح و سبب ثواب عقاب گردد فعل حسن آنکه بی تعالی
 بدان امر کرده و قبیح آنکه از بی فرموده پس حسن و قبح راجع بامر و نهی شارع باشد عقل را در نیجا
 و خلقی نیست تا حکم کند که این فعل حسن بوجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب پس شایسته جبل
 یعنی آنکه بوسه دعوت شرع نرسیده و در گوستان پیدا شده و بهما نجا از عالم رفته و با مردم اختلاط
 نکرده در آخرت ما خورد و معاقب گردد الا از جهت ایمان و توحید نزد بعضی از مشایخ که گویند این مستدر
 معرفت که عالم را صافی است و صانع عالم یکی است و موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف
 نبود و عقل نظر بغیر عالم و انتظام بی حکم بدان کند و هم حکم عقل واجب گردد نص قرآن مجید که فرموده
 است و ما کننا معذبین حق نعت رسولاً حجت قره اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم

هیچکس آنگاه که اول منجیر است نیز تنجیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی نکند و گفته شده نزد و فی الحقیقت
 در نزد مستحق عذاب گردند و قول با آنکه مراد بر رسول درینجا نقل است از خبری است و شیخ کمال الدین
 ابن الممام که از محققین حنفیه است گفته که مختارند حسب ولست و ابوالشیر نبرد وی نیز بر آن است و از
 امام ابوحنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن ما احسنه الشرع و القصد ما بقصد الشرع پس لازم آید
 که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع بآن امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان است که شرع از آن
 نهی فرموده و فعل در ذات خود حسن است و نه قبیح و حسن قبیح بآن معنی که سبب لقب ابوعقاب حضرت
 گرد این را نقل در متون ریاضت و الاطلاق مع و دم بفضیل چنانکه عدل و ظلم بودن و صفت کمال
 و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن نقل سخن نیست **وَلِلّٰهِ مَلٰئِكَةٌ** و اعتقاد باید کرد که خدا بی مثال
 را فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانی اند که بشکل که خواهند برآمد و حقیقت شان همان ارواح
 مجرّه است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس از بدن ایشان را توالت و ناسل نبود و ذکورت اثبات
 و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر فردی از افراد عالم فرشته موکل است که مربی و مدبر و حافظ
 اوست خصوصاً آدمی زاد چندین فرشته موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بحجت محافظت و
 از شیاطین حرب انس در عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که معصوم باشد بلکه نبود در حدیث آمده
 است که خلق همه در جزو اندامه جزو ازان ملائکه و یک جزو باقی خلایق الهی است **ذُوْا جَنَاحٍ مِّثْلُ دُوْنِ**
ثَلَاثٍ وَرُبَّكَ و قرآن مجید فرشتگان را باز و ثابت کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد
 ازان مفوض بعلم و تعالی شان باید داشت یا تاویل بقول علی باید کرد چنانکه حکم تشابه قرآنی است
 و الله اعلم و مانا که مراد بعد مذکور تعداد است نه حصص در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و
 آله وسلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را بشصده جناح دید **مِنْهُمْ جِبْرٰٓئِیْلُ** و از جمله فرشتگان
 چهار فرشته مقرب اند که عظیم امور عالم و دعایم تمام ملک ملکوت با ایشان مفوض است یکی جبرئیل
 است که القامی علوم و تبلیغ وی بانبیا علیهم السلام مفوض است و دیگر میکائیل که تعیین ازاق مخلوقات
 و تقادیر آن بدست است و ایزسرافیل که نغمه صور بر آید و اشور متعلق باوست و عزرائیل

عظمت اجرام سماوی

که بر فضل ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آنند که جبرئیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقربند بهشت فرشته حاملان عرشند و عظمت اجرام ایشان سجد است که مسافت میان مکه گوش و سرودش ایشان به مقصد سار است کذا جازنی الهی بیث و لیکل و احدی منهم مقام معلوم و سهرکی زمین فرشتگان را بدرگاه خداوندی جلی متعین در جناب قرب معرفت متعالی معلوم و مرتبه حاصل است که تجاوز ترقی ازان نکنند و هر کمالی که لائق بحال هر یکی از ایشان بود بفضل حاصل باشد و در ایشان شوق و تحصیل کمال و اخراج از قوت فعل نبود چه شوق بر امر مفقود و غیر حاصل بود و این معنی بود آنرا که گویند که در ملائکه عشق نبودند آنکه محبت مولی و معرفت به مدع نباشد لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمرون صفت فرشتگان این است که بے فرمانی پروردگالتان نکنند و مصیبت نوزند و براه لغت می نروند و هر چه فرماید بهمان کنند و ابلیس که بے فرمانی کرد و حقیقت از ملائکه نبود و جز بود در طاعت و عبادت بصفت ملائکه بر آمده بود و یکی از ایشان شده و در آخر بهم بل خود جمع کرد و نوزد بعضی ملائکه و جن در حقیقت قریب یک گیرند چنانکه ناز نور می آرد و دخانی اگر دخانش بر رود همان نور باشد الله علم و آله کتب انزلها علی سیدنا محمد و تعالی را کتابهاست که بعضی به غیران فرستاده و دیگر آنرا بتما بخت آن فرموده و مجموعه عدک کتب سماویه که چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب عظیم و اشهر است ضمه التوکل که یکی از آن کتابها آسمانی تورات است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء نبی اسرائیل همه بتابعان آن کتابند و آل یوسف و دیگر زبور است که بر داود علیه السلام نازل یافته و آل عیسی که بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر آسمی و بیان احکام شرعی مملو و شجون اند بذكر احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحاب است خاصه و خلاصه اوقات مجالس انبیاء سابق صلوات الله علیهم جمعین که محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل میگردند بجناب کبریا غرهم و القرآن العظیم فریده و خلاصه جمیع کتب سماوی قرآن مجید و فرقان عظیم است که بر سیدرسل و خاتم الانبیاء علیه من صلواته افضلها و التحیات اکملها تنزل یافته و عجز از نظم خاصه او است

که در کتب دیگر نبوده است اگرچه قوریت یعنی عظمت و عظمت بحدی بود که حفظ آن عجز از داشت و
 جز میغیر آن را میسر نبود و لیکن قرآن مجید با وجود ایجاز و اختصار عظیم و اکمل تمامه کتب است
 ذلک الکتاب الحزیب فیه هدی للمتقین و تمامه کتب آئی ازین حیثیت که کلام حق اند بر برابرند
 اگرچه بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیاء لا نفرق بین احد من سلو با وجود آن تکلیف
 فضلنا بعضهم علی بعض و اسماء و کواکب و قیسیه نامها خداوند غنا شانه توفیقی است یعنی سوتوق بر سماع و
 نقل از شرع و ادراخ بنای که بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از پیش خود بردی لعل
 نام نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بر نفس تعالی و هر چند که در معنی کی بود
 بان نام که در شرع آمده است مثلاً اورا شانی گویند و طبیعت جو او خوانند نه سخی و عالم گویند نه عاقل
 باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرف است که جز در انسد و سخن در ان سما است
 که ما خود اند از صفات و افعال الالاد و اسماء اعلام که در هر لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
 بزبان کافران است نباید خواند که در اینجا هم کفر بود و نیز باید دانست که اسمی آئی مختص درین نود و نه
 نام نیست اورا اسماء است که خلق را ندانانیده و اسمهای دیگر که خلق را بمعرفت آن اوه بود و بر لسان
 شرع نیز بیشتر از آن آمده است لیکن شهرت این اسماء بجهت خاصیت مخصوص است که در آن نهاده اند
 چنانچه قول حدیث ان الله تسعة و تسعین اسماً من احصها دخل الجنة مشهورست مثالش
 آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است که هر که از ایشان مدد جوید مددگار و دشمنند و هر جا که رفتی آرنده
 فتح کنند ازینجا لازم نیاید که اورا غیر ازین سوار دیگر نبود بلکه بسیار سوار و بشمار دارد اما نه از آن میان
 باین صفت اند که یاد کرده آمد و لابد احصا ذکر این نود و نه نام آئی عز اسمته خاصیتی دارد در آمدن بهشت
 باشد که مخصوص به آنهاست اللهم و هو خالق الاعدال العباد فالکفر و المعصیه بار آدته و لقد
 لا یرضاه کچون ثابت شد که خالق همه اشیا اوست تعالی و تقدس بر افعال نبدگان نیز مخلوق و تقدیر او باشد
 که آن نیز داخل اشیا است نمودار و مخصوص نیز فرمود و الله خلقکم و ما تعملون شما در افعال شما همه
 مخلوق آئی است جل شانده و عظیم بر آن پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان نیکی و بدی از نبدگان

بارادت بر شیت و حکم و تقدیر او صادر گردد و لیکن شے تسلطی نشانه از ایمان طاعت و یکی رضی بود
 و از کفر و مسیت ناراضی چنانچه فرموده و لایرضی بعباده الکنف خو استمن پیدا کردن دیگر است رضی
 بودن و دیگر رضا بدست که امر کند و بفرماید که کین و بیبا باشد که امر کند بخواد که بوقوع آید از جهت حکمتی
 که جزئی تعالی کس نداند و مثال از براسه تخلف ایادت از امر چنان میباید که اگر خواهی خواهد که اثبات
 و اظهار عصیان بنده خود کند او را کاس فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عصیان او بر مردم ظاهر گردد
 و در تحقیق فائده و حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان ابراز کنون علم ازلی است تا پیدا گردد که
 مطیع کیست و عاصی که واللہ اعلم بحقیقه الحال و للعباد افعال را اختیار کرینة یسألون بها و یعاقبون
 علیها و باوجود آنکه همه بارادت و تقدیر الهی است بنده و فاعل مختار است و در کار خود اختیار سے
 دارادته است و افعال که از می صادر گردد بجز در مضطر نبود و ثواب عقاب بظاہر مرتب بین اختیار است
 که در وارد اول باید که معنی جبر و اختیار را بدانند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که چیست بدانکه صدور
 افعال از آدمی بد نوع باشد یکی آنکه چیزی را تصور کند پس اگر آن چیز مطلوب ملایم طبع او است از
 باطن می خواسته و شہوتی پیدا گردد و در پیله آن شہوت رود و بجانف و حرکت کند و اگر مخالف و منافی
 طبع او بود نرفته و کراسته از آن چیز در دل افتد و از حرکت کند بعد از آنکه نسبت و پیش از پیدا شدن
 شہوت و نفرت بفعل و ترک آن چیز برابر بود ممکن بود که کند یا نکند خواه در مرتبه تصور که قوت قریبه بفعل وارد
 یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعل را که برین
 حرکت مرتب کرد و فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور و انباشت شوق و خواهش در آنجا
 نباشد حرکت صادر گردد و بے خواهش چنانکه حرکت مرتبش این حرکت را بجز در مضطر سے گویند اگر مراد
 از اختیار در اینجا این معنی است که گفته آمد پس انکار آن حکم آن ارد که کسی گوید آدمی سمع ندارد و بصیر ندارد و
 آفرینش آدمی را جبار واقع شده است و طبیعت و چنین سرشته اند و اگر کسی گوید که همه حرکات آدمی افعال دے
 از قبیل نوع دوم است این انکار نفس است هیچ عاقلی این را قبول ندارد و لیکن اشکال در آنست که آیا بعد از
 شمول و اعاطه علم دارادت ازلی و قضا و تقدیر الهی تصور باشد که این فعل از آدمی بوجو نیاید و دے آنرا نکند

اثبات نفس مختار است

توضیح جبر و اختیار

نباشد زیرا که خدای تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بندگی این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل بوجود
 آید خواه بے اختیار چنانچه در حرکت اضطراری خواه با اختیار اگر فعل اختیاری است پس در ادراک اختیار
 کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر بهمان که اول تصور کرده باشد و نیز آدمی را اگر چه در
 فعل اختیاری هست ولیکن در مبادی آن اختیار ندارد چنانچه اگر کسی چشم کشاده باشد و زنبق صورت
 ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب دست انبساط شوق و خوشتر لازم است و
 وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند با اختیار او باشد تا این اختیار ادراک واجب لازم گردد و وجود لزوم
 منافی حقیقت اختیار است پس آدمی اختیار دارد ولیکن بر اختیار خود اختیار می ندارد و همان سخن آمد که
 گفته اند مختار فی فعله و عجبوی فی اختیاره و بعبارة دیگر اختیار با الصورة و جبر المبنی و حقیقت این
 سلسله یعنی مسئله قضا و قدر با قول با اختیار بنده مقام حیرت و احترام بجز و سکوت است و حج و مال کلام ایشان
 درین مقام باین آیت است که لا یسأل عما یفعل و هم یسئلون و هنوز درین حق نباید استاد که
 در ادراک آن ستر غامض است حضرت امام جعفر صادق که استاد اهل طریقت قدوه اهل حقیقت است
 می فرماید که (استبرار و تقدر و لکن امر بین امرین فرمود حقیقت کار امر متوسط است میان جبر و قهر
 نه جبر جبری است که میگویند آدمی را اصلا اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است قدرند مرتب رویه است
 که گویند همه در اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود مستقل است و افعال و مخلوق او است پس میفرماید که
 این هر دو مذموب باطل است و افراط و تفریط است نه مرتب حق توسط است میان این آن ولیکن عقل در
 دریافت این امر متوسط حیران و سرگردان است و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال را
 باشد که خواهند که مقتضات العقل ثابت کنند و ما چیزی که بعضی ایشان است نباید و معقول ایشان نمیند
 تصدیق آن نکتند و ایمان بدان نیارند و ما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت و
 قرآنت که ناطق است باین که همه بقدرت و واردات اوست و با وجود آن طاعات و معاصی را به
 بندگان نسبت میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم کند ایشان خود بر خود ظلم کردند و ما کأن الله لیظلمهم و
 لکن کأنوا انفسهم یظلمون و فرمود و الله خلقکم و ما تمسکون و این آیت بر اثبات کرد

نسبت خلق بنمود کرد و نسبت عمل با ایشان پس با چارایمان باید آورد که هر دو حق است و عقدا باید کرد که
 خلق از خداست و عمل از بنده اگر چه بکنه آن بر سیم و نیز ثبوت شریعت امر و نهی فرع اختیار است پس
 قائل شدن بان ضروری است و ما را مسئله قضا و قدر بجز شارع معلوم شد و مسئله اختیار نیز از
 چون هر دو از شرع معلوم شده چندین نزاع و جدال صیحت ایمان بهر دو باید آورد اینجا اعتقاد امر
 متوسط لازم آمد و فی الحقیقت فوض رین مسئله از علامات بطالت جهالت است بیچ عمل و بیچ
 حقیقت بر جهت آن متوفون نیست کار باید کرد حقیقت امر جهان است که نزد خداست اعمال و افکلی
 مدیسر ما مخلوقه اگر بعد از شنیدن خبر شارع تردد و دلچابانه در باطن است فکر ایمان با زمین باید کرد
 حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان اموتون بر حکم عقل خود
 داشته پس حقیقت ایمان بخود آورده نه با و ما را در اثبات این مسئله از اول همین مسلک
 می بایست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طینانی هست چه توان کرد حق تعالی
 ما از خطا و نفل نگمدارد و ما را بمانگدارد و الله یضلل من یشاء و یهدی من یشاء پیدا کننده
 بر ایت و ضلالت در بنده خداست سبحانه و تعالی هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد براه راست آورد
 هر که او گمراه کند هیچکس براه راست توان آورد و هر که براه راست آورد کسی تواند گمراه کرد کتاب سنت
 باین ناطق است با وجود آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه آله و سلم و نسبت ضلالت
 بشیطان و منام واقع شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد و عقدا باید کرد و حقیقت هدایت دو معنی
 دارد راه راست نمودن براه راست بردن بمقصد رسانیدن این بنی دوم مخصوص جناب کبریا الهی است
 از دیگر نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن را در رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه راست
 می نماید ولیکن براه راست بردن و مقصود رسانیدن از خداست پس انک لا اله الا الله
 و انک لاهتدی بهر دو راست آمد پیغمبر را سبب ایت ساخته اند شیطان سبب لیت و در حقیقت همه
 از خداست و الله المادی منه التوفیق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تبعیم اهل الطاعة
 مما یعلم الله و یریدک و سوال منکر و نکیر حیث کی از اعتقادات است جماعت مذاب

هدایت و توفیق دارد

عذاب قبر است و هر اوست و قبر عالم برزخ است که دهم است میان ر دنیا و آخرت کافران و مؤمنان
 فاسق درین عالم و رحمت و عذاب مطیعان در نماز و نعمت باشند چنانچه در تعالی خواهد بود آنچه دانند
 منکر و کبیر و فرشته اند عظیم و هیبت سیاه و کبود چشم که در قبر آئیده و بنده را از پروردگارش و رسولش و
 دینش و سوال کنند اگر توفیق تعلیم آتی جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت در نماز و نعمت بود
 چون نود و هشت خواب راحت رود و قبر در حق او رفته از ریاض جنت بود اگر گفت و رحمت و عذاب
 بود و قبر بر دو گونه از گویای و در حق بود آیات و احادیث بحقیقت اینها مطلق است ایمان بدان باید
 آورد و کیفیت آن مفوض به علم آبی جل شانه باید داشت خواه با عاده حیات یا مقابل روح یا بغیر آن بوجه
 از وجوه که قادر مطلق دانند و او در حقیقت نزد اهل سنت و جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضی علماء
 گفته اند که منکر و کبیر و فرشتگان گناهکاران را باشند و فرشته های مطیعان را بشیر و بشیر نام بود و این سخن
 خالی از غرابت نیست در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند تواند که ملائکه سوال جماعه کثیر
 باشند که بعضی را منکر نام بود و بعضی را کبیر بر میته و شخص از آن جماعت مبعوث شوند چنانچه در کتاب
 اعمال هر بنده دو ملک موکل اند و تواند که در شخص باشند که در آنکه متعدد در زمان و احوال متشبه باشند
 و الله اعلم و صاحب خلاصه و بزاز می در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بجز از دفون کردن سیت
 نیست بلکه بعد از غیب بوبت مردم و چون سیت را در تابوتی بنهند بنیت نقل و بکانه دیگر
 مسؤل نگردد و اگر درنده خورده است بهم در شکم او مسؤل شود آتقی واضح آن است که انبیا و را
 سوال نبود و اگر بود از توحید و احوال است بود بطریق تشریف و تطهیم و در سوال اطفال بومنین نیست
 اختلاف است اکثر بر آنکه مسؤل شوند و لیکن ملائکه بعد از سوال تلقین شان کنند و گویند که بگو الله ربی و
 دینی الاسلام و نبی محمد یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی او در مد کرد و در اطفال مشرکین امام
 ابو حنیفه توقف کرده است از جهت تعارض دل و در ثواب عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی بر آنند
 که در نماز باشند و بعضی گویند که به بهشت روند و محمد بن الحسین گویند که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را
 بی گناه عذاب نکند و جن را نیز سوالی بود از جهت عموم اولاد امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان

من
عذاب
قبر

عذاب
قبر
است

در سوال اطفال بومنین اختلاف است

چون که در بعضی
مکانها
سوال
کنند

و چون توقف کرده و کافران ایشان با اتفاق معذرت شدند و این عبد البر گوید که کافر مجاهر را سوال نبود
 نبی سابقه سوال عذابش کند و منافق را سوال بود و بعضی از شارحین گفته اند که احادیث با استثنای
 شهید و مرابطانی سبیل الله و آنکه روز جمعه یا شب و کرده و آنکه هر شب سوره ملکه بخواند و آنکه ببلکت
 استقیا یا اسهال مرده و رود یافته است و نیز تردی ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصایل این
 امت عظمی است و گفته اند که حکمت در تعبیر عذاب ایشان در برنج تخمخوف نوب است تا روز قیامت
 پاک از جمیع گناهمان بر خیزند و در شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته بوسیم و توقف نیز نقل کرده است
 و الله اعلم و دیگر بدانکه در احادیث آمده است که در قبر غاصی نهادند و اگر مرد و اگر زن از آنها دم زند
 تمامه دنیا و در زمان بسوزد بحقیقت آن با ذکر دم همه صورتهاست صفات و سیمیه افعال قصبیه و تعلقات
 دنیا است که در آن عالم بار و کرشم مثل ساخته اند و ذکر عدد در عقدا و یا از برای کثرت است یا جهت طلوع
 شایع بر عدد وصول صفات و در ایمان اعتقاد بدان و امثال آن از امور آخرت که غیر صادق بدان
 خبر داده و در طریق است ای که آنکه وجود ما رو کرشم و گزیدن ایشان است را در واقع است و در خارج
 موجود است و لیکن آنرا چشم نتوان پذیرا که درین عالم چشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس تن آنکه دیگر کسانیکه
 بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیاء و بعضی اولیا آخر جبرئیل عم را در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 میدید و بچپس غیر آنحضرت اورا نمی دید الا ماشاء الله و این میدان نمودن در باخلق و قدرت الهی است
 خواه اجسام بود یا ارواح اگر کوهی در پیش کی باشد و دیده بکشاده بود و خداش نماید توان دید و اگر نماید
 ارواح را توان دید آنگاه ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در اینجا است و در طریق اولی آنکه اعتقاد کنند
 که دیدن این بار و کرشم بر مثال دیدن در خواب است چه ما کرشم و گزیدن ایشان و متالم شدن ناظم
 نسبت بوی موجود و واقع است اگر چه در خارج نبود اگر چه مقصود اینجا نیز حاصل است لیکن این ضعف
 الایمان است و الاول حکم و سلم و الله الموفق و اکبر حث حق بر این سخن پروردگار تعالی
 مرد بار از گور و زنده گردانیدن خلایق بار و دیگرین است تمامه قرآن و احادیث بدان تاطق اند و خدا
 اعتقاد و دین مسلمانی برین مسئله است و کسی که اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرد و از کتم عدم

کتاب الامان

۴

تکمیل الامان

بوجود آورده و بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند و هو الذی پیدا و الخلق بشری عیdale وهو اهون
 علیہ و بحقیقت سخن از آدمی زاده که نشاء و نبات و نشود نامی او شود باقی دارند و آنرا عجل لذت گویند
 و در زمین پنهانش کنند چنانچه گیاه در صحران بر دل باران برود و میان نیز برود و در احادیث آمده است
 که باران از آسمان بارد پس موقی از زمین بر آید حیوانات دیگر غیر انسان از تمامه بهائم و طیور و حشرات
 نیز بیخوش شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردا سے
 قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوشت شاخ و در که گوشت بی شاخ رازده است بلکه مورچه را
 از مورچه که باقی نمانده است قصاص گیرند و چون این اقتصاص بر تکلیف و تمیز اختصاص ندارد و بعضی علما
 گفته اند که طفل را از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن
 حیوانات را که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند و وجود بعثت و نشور و نفع صور است و نفع صور اول
 در بساوسی حال قیامت شود که بدان در اهل زمین و آسمان هوای و درشته پیدا آید و فونے دو شسته
 راه یابد که حضور و جمعیت از دلهارخت بر بندد و تمامه جانداران همی بندد و پاک شوند چنانچه
 فرمود یوم ینفع فی الصور ففرغ من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و نیز
 فرموده و ینفع فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ووم برآ
 بعث اموات از قبور باشد که بدان مردها از خاک بر خیزند و منتشر شوند چنانکه متصل همین آیه می فرماید
 ثم یلقی فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون و علی دیگر فرموده و ینفع فی الصور فاذا هم من
 الاجداث الی ربهم ینسلون و فاصله میان دو نفعه میل سال شده و تبسم من فی السموات و
 من فی الارض معلوم شده که اصل این نفع و صحت شامل تمامه اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن انس
 و بلائکه و با استثناء الا من شاء الله جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل و در جزیه و قبله عرض شده ارا
 اراده نموده اند و گاهی نفعه اجبار قیامت گویند و زمان مستداره کنند و از ابتدا امانت تا دخول
 جنت هم در روز قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار روز نگذند هر روز این احوال بر مردم می گذرد و مردم
 هنوز از روز قیامت و غفلت اند و در نوحه شایع واقع است که در یک وقت که شام در آید فرس و هوای

و خوشی و دوستی ب مردم و تمامه جانوران راه یابد و همه در خانه ها و آشیانه ها در آیند و در گنجها در خزند و چون شب
 شود خواب زد و بیدارند و ملاک شوند اینجا اثر نفع اولی ظاهر شود تا گاه صبح دردم و همه اختیار بیدار شوند
 در بزمند و منتشر شوند اینجا اثر نفع ثبوت و شور و طهور آید سبحان القادر الذی میسر است و الیه النشور و القارن
 حق سبحانه و بر کشیدن اعمال بندگان و زقیامت حق است اگر چه علم در تنالی بر همه محیط است ولیکن
 در ضمن آن حکمتها است تا بندگان بدانند بر ایشان ظاهر گردد و حکمتها دیگر که جزو تعالی کس نداند و کیفیت
 وزن میزان مغوض علم او است تعالی این قدر در ایمان کافی است و تحقیق آنست که میز آن
 حقیقی است و او را دو کفه است و لسان محسوس و مشاهد و هر کفه مقدار آسمان زمین است از سلمان
 رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر در یک پایه زمین آسمان و در هر چه در زمین و آسمان است نهند گنجید
 و کفه حسنا از جانب همین عرش مقابل جنت باشد و کفه سیات از یسار عرش مقابل نار و کفه گویند مراد
 از میزان چیزی است که بوسه مقدار اعمال معلوم شود بهر کیفیت که باشد مراد معنی عدل است و میزان
 تشبیلی است از برای آن اینها همه تا دلیل است و اصل همان است که بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند
 و سیکه گرمی عقل از جرات روند و موزون بای اعمال است و حق تعالی قادر است که آنرا شکل با جسم گرداند حسنا
 را اجسام نورانی کند و سیات را ظلماتیه یا بصی کف اعمال که در آنهاست نفع و ثقل احداث فرماید و حدیث
 بطاقه دلالت برین دارد که بطاقه کاغذ پاره را گویند که در سه شمع متاع نویسد و مراد اینجا آن است که
 چون کفه حسنا کیسک یک پاره کاغذ پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند بدان
 راجع آید یا بصی کف اعمال و بعضی جهت تطهیر احادیث بوزن اعمال و صحائف اعمال جمیع قائل
 شده اند و جمع موازین در قول من سبحانه تعالی و لنضع الموازین القسط لیوم القيمة با اعتبار
 مقدار آن باشد یا هر امت را یا هر بنده را یا هر نوع عمل را میزانی باشد یا با اعتبار مقدار وزن بود یا از جهت
 کثرت اجزا و عظمت من بود و وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعت نباشد از جهت اظهار
 شرف و تعظیم یا انشام و محصیت و تفصیح باشد و وزن اعمال کفایزیر مثل این حکمت بود چه کافر احسانات
 نبود در تو آنکه صورت حسنا در تخفیف عذاب من کار گرفتند و گویند که ثقل کفه میزان آخرت

برعکس میزان نیاست و علامت ثقل ارتفاع گفته بود و علامت خفت آن مخفاض و الکتاب حق کتابیکه
 اعمال بنندگان از طاعت و معاصی در آن مثبت و مکتوب است حق است مومنان را کتابهاے شان
 بدست راست دهند و کافران را بدست چپ ز پس پشت باین نوع که دست چپ به پشت چسپا ننند یا از
 سیننه بجانب پشت برآرندش از بر لبه تمیز میان مومنان کافران عزت مومنین رسوایی کافر و سخن در
 آن است که اعطای کتاب بهمین مخصوص مومن مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود بعضی گویند که عصاة را
 نیز بدست راست دهند لیکن بعد از اجراء و عید و اخراج از نار یا بدست راست دهند و خواندن
 نکتہ مگر بعد از اخراج یا بدست راست دهند و نه چپ بلکه از مواجعه دهند یا اصلا کتاب ندهند بلکه
 احوالش را برتے بخوانند و حق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است و نص قرآن
 از دے ساکت است و این همه احتمالاتی است که بطریق اجتهاد و استنباط مذکور گردید اند
 و الله اعلم و الحسب الحق مقصود از کتاب حساب است و چون کتاب حق است حساب هم
 حق باشد و السؤال حق پرسیدن و تعالی از بنندگان که چه کار کرده آید و از طاعت و بصیبت چه
 درزیده آید حق است و از ناکتہ نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب ز جبریل امین گیرند که چگونه
 امانت وحی را بنبیا رسانیده و در بعضی احادیث آمده است که اول حساب لوح را بود او را حاضر آزند و او از
 بصیبت خداوندی بلرزد و فرمان شود که تبلیغ علوم بچیرئیل کردی گواه تو کیست گوید گواه من سرفیل است
 اسرافیل را حاضر آزند و همه از عظمت و بصیبت سوال و کبر یائی ذوالجلال لرزه برتن افتد پس بنچامیران را
 حاضر آزند و از تبلیغ وحی و ادا امانت رسالت پرسند و اول آنچه از عبادات سوالی کنند نماز باشد و
 از محاطات خون حنات نظام را بخصوم دهند و سیات خصوم را بنظام در روایت آمده است که هفتصد نماز
 مقبول بمقابلہ ونگ برود و در بعضی روایات آمده که هر که را اگر فرضا ثواب بقضا و بنعمه بود و بنصف دانگ
 با دے بی صمت افتد در بهشت ندر آید تا پنجم دے از در رضی نشود اینچنین روایت در پیشنخواجہ بر ستر رحمت
 افتاده است و میگوید آنچه من یافته ام دیگر نمیافته و آنچه من نمیده ام هیچ یکی نفصیده عوام و غفلت و علما
 در گفتگو و صفویان رطامات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد شد چه روز در پیش است

تمام روز با فسانه خوانی مشغول بیکدم تصور هرگز آخرت احوال آن نه فانا لله وانا الیه راجعون
 اکنون بر منت خداوندی بنگر که اگر خواهی خصمان اراضی گرداند و بهشت برین را با بے بنیاید و گوید که
 این بهشت را که می خورد گوید خداوند که تواند که این بجز دشمن آن گران است فرمان شود که تو میتوانی
 خرید دشمن آن در دست تست اگر این حق که بر برادر مسلمان ارضی بخشی و ابر از مکه او کنی این بهشت ترا
 باشد پس بے راضی شود و بخشد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و
 کف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کسی نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امر در رحمت
 خود بخشیدم و کتاب حسنت بدتش دهند و کافران منافقان را نصیحت کند و منادی در دهنش که
 الا لعنة الله على الظالمین سبحان ذی العدل القوی و الفضل العظیم سبحان فضل من کار خود میکند
 لیکن ترس از عدل دست **فرد** اگر در دو یک صلائے کرم به عز ازین گوید نصیب برم +
 این بیت را خواندی بگیری را بخوان **بیت** بهمدید اگر بر کشد تیغ حکم + بمانند کرد بیان صم و حکم +
 در جای میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در جای دیگر میگوید
 لا یسأل عما یفعل و هم یسألون جز عجز و حیرت و بیچارگی کار نیست از ایمان بهر دو باید آورد
 باقی حکم اوست و الله علی کل شیء قدیر و **الحوض** حوض سید رسول اهل الله علیه آله و سلم روز
 قیامت حوضی باشد که در احوض کثیر گویند و آیه کریمه انا اعطیناک الکوفی را هم بدان تفسیر کرده اند
 مسافت آن حوض یک راه باشد آیش از شیر سفید تر بود و بولیش از مشک خوش تر و کوزهای
 از ستارگان آسمان بشیر و روشن تر هر که یکبار آبی از آن بخورد و دیگر تا ابد تشنگی گردوی نگردد و در حدیث
 حوضی است که مسافت مکانهای مختلف در احوال و پیش و کربان یافته است و سبب اختلاف رعایت احوال
 مخاطبان است چنانچه بابل بین فرموده معنی صلیب الی عدنان و بابل شام چیزه دیگر گفته و با هر کس
 مسافتی که معلوم و متعارف بود ذکر کرده در بعضی احادیث تحدید بزبان نیز ورود یافته مثل مسافت
 شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان دست و عظمت دست و گویند که هر چنانچه هر چه را حوضی باشد
 بر قدر مرتبه و در طبعی گوید که آنحضرت را هم دو حوض بود که نام هر دو کوش است و در خبر آمده است

بیت

بیت
ص ۱۶

که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود رضی الله عنه و کرم الله وجهه امر در هر که سیلاب محبت نشسته لقا او
 نیست شکل که ازان حوض آبی خورد و در روایات آمده است که علی مرتضی فرموده است که هر که محبت ابو بکر
 رضی الله عنه در دلش بود قطره از آب کوثرش ندیم **وَالصَّحَابَةُ حَقٌّ** پروردگار تعالی در روز قیامت
 بر پشت دوزخ پلی بنهد از مو بار یک ترواز تیغ تیز تر و جمیع خلایق را بفرماید که از دس بگذرند پس
 بهشتیان از دس عبور کنند و بهشت در آید بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل بان دوزنده و بعضی مثل
 اسپ تیز رود و بگذرد عبور هر کس بر حسب تقاضای مراتب عبور بر هر اطاق تقسیم دین و عدالت بود که این
 هر اطاق نمونه از دست و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب مجید که فرموده است **وَانْ مِنْكُمْ**
الْاَوَادِعُ در آن است که این مرد و عبور که مستلزم ورود و حضور است عام باشد مگر تمامه خلایق را
 همه الانبیاء و سید الرسل **صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَاٰلِهِمْ** و بعضی ارباب موافق گفته اند مانا که حکمت در
 امر او گذرانیدن آنحضرت **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ** آن باشد که بعضی خصصه است که روزی چند بشو می
 نفس خود گرفتار بود و نهار مانده باشند نظاره جمال و ایشان را میبخشد و ای غمگساری ایام فراق که در دوزخ
 رود ایتم از این عباس آمده است که آنحضرت از عموم این آیت مخصوص است همه از نظر دس بگذرند و
 دس در حضرت ایستاده باشد و الحق چنین سزاگر دس از بالا آتش بگذرد آتش گلستان
 گرد آفر آتش به بنده مومن فریاد کند که جزایا مومن فان نورک طفایا ای مومن کامل زود از
 سر من بگذر که نور ایمان تو زبانه مرا گشت محمد رسول الله **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ** که نور او بر مومنان
 باشد آتش دوزخ در برابر دس کجا ایستد نور دس که در ناصیه حال خلیل بود چه کار کرد انجیب که خود
 بیواسطه باشد تا چنانکه **وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ** در خواستن رسل و انبیاء و اولیاء و انبیاء و علمای اولیاء که
 ایشان را در بارگاه عزت آید دس در راه سخن باشد گناه نگاران از پروردگار تعالی حق است و اوکل کسی
 که فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله **صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ** بود فردا ظاهر شود که او را در درگاه
 خداوندی چه قدر جاه و عزت بود است روز روز او است و جاه و جاه اللهم بحق جاه محمد اشرفنا و تمامه
 عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند و حیران شوند بطلب شفیع برآیند تا در ایشان را در مانع کند

اول نیز آدم صغی رزند و گویند تو آن آدمی که پدر تمامه آدمیانی و پدر در گارت بدست خود پیدا کرد و در
بهشت برینت جا داد و وجود ملائکه گردانید و اسما تمامه اشیا را در آموخت شفاعت کن ما را که سخت
روزگ در پیش ما آمده است آدم صغی گوید که ایستادن درین مقام دوم زدن درین حضرت حدیث نسبت
از من هنوز آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان آسمی بر اخطار نتم زفته است این کار مگر از نوح
آید پس آدم حواله نوح کند و ایشان نیز نوح بیایند و نوح بابر ابراهیم اندازد و ابراهیم موسی و موسی
بعیسی تمامه این سل اولو النعم صلوات الله علیهم جمعین شرمند زلات خود باشند و هیچکس از در بهشت
این مقام قدم پیش نتواند نهاد و در حضرت خاتمه محمد سید رسل و شفیع روز محشر و کرم خطاب لیغفرک الله
ما تقدم من ذنبک و اما خراس است بیایند و عرض حال خود نمایند پس بے بر نیز و در سر ابریده عزت
و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا ش و عده کرده بودند که عسی ان یبعثک ربک مقام محمود جز
او را ایستادن درین مقام ممکن نباشد بایسته بسیده در رد و حکم شود که هر از سجده بردار هر چه خواهی بخواد و هر چه
گوئی بگو پس هر از سجده بردار و بزبانے که در آن وقت در آموزندش پروردگار خود را حمد و ثنا گوید قسمی از عاصیان را
برنجشاید باز بسجده رود و قسمی دیگر را شفاعت کند و از سجده ثالث که سر بردارد گناہان تمامه گنکاران
را بجنشاید پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن مجلود نار برود حکم کرده باشد یعنی کافران و منکران این
مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و از اینجا ظاهر شد که گناہان همه را در خواهد
احتیاج شفاعت دیگر نماند گر آنکه گویند که این مخصوص با متان بے باشد یا دیگران شفاعت در حضرت و
بود و در حضرت حق تعالی و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و
آل و سلم کسے باقی نماند الا کسانیکه در ایشان جز لا اله الا الله ذره نیکی نبود و سراسر معصیت و گنہ
باشد پس ازین شفاعت ایشان در خواهد از درگاه عزت حکم آید اے محمد اینها فاصدگان من اند
ایشان را من خود با خود شفاعت کنم و از آتش دوزخ شان برآردم و با جمله روز روز محمد است و طے طے
اوست و مقام مقام او و سخن سخن او همان اوست دیگران طفیلی اند و در قرآن مجید خطاب می رود و کسوف
یُعْطِيكَ رَبُّكَ فَكُلْ كَفَىٰ لِمَنْ كَانَ حَبِيبًا مِنْ حَبِيبٍ مَنْ مَطْلُوبٌ مِنْ لَيْسَ بِنَدَاهُ فَطَمَّ مِنْ

چندان نعمت و رحمت کم که راضی شوی از من تا هیچ آرزو در دل تو نشکند که محمد ص که کس رضای من طلبند و من رضای تو خواهم گفت من راضی نشوم تا یک یک از امت من نیامرزی گویند که این آیت کریمه
 لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا مخصوص با این امت است و با قوم نوح
 این چنین خطاب نموده که يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ
 بایشان کافر فضل می رود و با دیگران بعد از آنکه در ذنبه در بغور این امیدواری و بشارت گناه بکاران را
 بس است چون همان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود بپیت نو امید نباشی گرت آن یار بر اند به گرت
 امر فرزند که فردات نخواهد تو امت او باش از آن دشو خود را بگو بسیار همه آسان است شکل تا آنجا
 است که این نسبت درست نشده است بعد از هیچ شکلی نیست صد هزار گناه در جنب میان بجمعه سپر کا
 نیز ز خود اگر نور ایمان در دل بنده و آمده است ظلمت مهیبت او در دل می جای نخواهد بود و عم ایمان
 باید خورد و دیگر غم نیست سفیان ثوری را دیدند که تمام شبش در گریه و زاری گزشت گفتند چه گری خوش باش
 که بارگناه برگردت نیست گفت گناه اگر گوهری است نزد رحمت پروردگار کاسه نیز زد گریه از آن است که
 ایمان بسلامت بریم یا نه بپیت ایمان چه سلامت بلب گریه بریم به حسنت برینستی و چالاکانی ما به سخنی
 از باب شفاعت مانده است آن را تمام کنیم بدانکه شفاعت را موطن مقدره است اول موقوف عرصت
 از برای تخفیف شدت و قوت در آن مقام و مهیبت و شدت و از دوام و دم تیسیر سوال در رفع حساب یا عدم
 مناقشه در رد که من نوشتن فی الحساب فقد عذاب سیوم و عفو از اجرا حکم و امضا می تو بیع
 عذاب چهارم اخراج از بودیه نارد و رکات و دفع تخیم در رفع درجات و نیل ثواب مثلاً گناه گاه را پیش
 پادشاه بیارند و در بارگاهش ایستاده کنند پس یکی از مقربان در گاه بر خیزد و شفاعت کند تا حکم شود
 آن گناه کار را بنشانند و پیرسند و حساب گیرند باز در شفاعت در آن حساب گیرند و اگر گیرند با سانی گیرند
 و گاهی باشد که بعد از حساب ثبوت گناه بر زندان حکم کنند و شفاعت از آن بگذرند و افرستند و گاهی
 بعد از زندان فرستادن و عذاب کردن از بند برآرند و بعد از برآوردن منصب عطا کنند پس هر گنگار
 را در مانده را امیدواری است که شفاعت سیدرسل صلی الله علیه و آله وسلم با علی مناصب قرب و

مقابل

تفصیل موطن شفاعت و انواع آن

و درجات بهشت بر سه انشاء الله تعالى از اینجا ظاهر شود که چه میگوید بیت نصیب است بهشت اے
 خدا شناس بر و چه که سستی کرامت گناهیگان را نهد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت بود عام و جمیع
 است بلکه جمیع خلایق را و خاص چنانچه اهل مدینه و زواری قبر شریف و کثرت صلوات را بر او صلوات الله علیه
 و آله و سلم و حقیقت شفاعت را تحقیقان گویند که عبارت است از انعکاس اشعه انوار رحمت که بر دل سید
 کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه و قرب عزت بتابد بر دلها و که بصفت محاذات و مقابله قلب
 شریف و موصوفه بر شمال انعکاس فروغ آفتاب که بر آفتاب بدید او اے که مقابل آن باشد و این
 محاذات و مقابله توجیه و اتباع حاصل آید و لهذا اکثر از آنچه اورا از اسباب نیل این سعادت داشته اند از
 باب متابعت و موالفت سنت سینه و دست این شفاعت برفع درجات باشد و الا در اصل شفاعت
 مغفرت زوایا محاذات و مقابله در اصل ایمان کافی است و مؤثرترین عبادات و توجیحات درین باب
 کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم لیل و نهار و ظاهر او باطن او کلمه ذکره
 الذکر و کلمات غفلت حق که النافلون بالله التوفیق و الحجة حق و النار حق بهشت و دوزخ
 بران صفتی که در آیات و احادیث و توحیف یافته است حق است و در مکان جنت و نار اقوال است گویند
 که جنت در آسمان است یا در آسمان چهارم یا فوق سبع سموات و نار در زیر زمین و لغوی بالآسمان
 و جماعه در هر دو توقف کنند و تعیین مکان هر دو علم الهی توفیق نمایند و در شرح مقاصد میگوید که نصی
 صحیح در تعیین مکان جنت و نار در دنیا یافته است و لیکن اکثر بر آنند که بهشت بالای آسمان زیر
 عرش است و دوزخ زیر بهشت زمین و شکل آنست که در قرآن مجید میفرماید وَجَنَّةٌ اَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ
 وَالْاَرْضُ و پس در آن در مکان همین از زمین آسمان چه صورت پذیرد حال آنکه این قدر بر اے کی
 از اهل جنت یا بر اے یک جنت باشد جو ایش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات ارض
 بود و قتی که بیک دیگر پیچیده و پیچیده فرض کنند و حسن توجیحات آن است که چون نزد مردم واسع
 تر از زمین و آسمان چیزه نمودن و تصور وسعت جنت و بار بدان کرد و اصل مراد باین لغو در
 بیان وسعت است نه تنقیح و تحدید و در حقیقت وسعت جنات اجز پروردگار تعالی کس نداند

در آسمان
 چهارم
 یا
 فوق
 سبع
 سموات
 یا
 در
 زیر
 زمین

کترین خاتمه بهشت مقدار دنیا و ده مقدار دنیا بود و الله اعلم و اما اعراض مبنی مکانیکه در میان
 بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بهشت نه در خماسست و محنت و زنج منقل صیح نفس قطعی
 ثابت نشده است و از بعضی سلف منقول است که در احوال تعالی بر آن اطفال مشرکین ازل مان قدرت
 وحی آفریده است و امام سبکی میگوید که من قول با اعراض لا ندانم که در حدیثی در و یافته است یا هیچ
 یکی از علماء بدان فته باشند نه حق و آنکه در قرآن مجید میفرماید و علی الاعراض رجال یعرفون کلابیها
 مراد بدان بلند هیاهو حجاب سوریت که میان بهشت و دوزخ زده اند آنجا مردان باشند مثل انبیا و
 شده او خیار مومنین علماء ملائکه در صورت مردان که ازل بهشت و دوزخ را بسیماء علامت هر یک بشناسند
 و خطاب کنند و ههنا تخنلوا فکان موجودان بهشت و دوزخ الآن جو اند و مخلوق شده نه آنکه روز
 قیامت شان پیدا آرند و خلق کنند و قصه دم و حوال ازل آنست با قیتان و لا یفنیان و لا یفنی
 اهلهمک بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان ایم و باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مردند و زنده
 گردیند دیگر تا ابد حیات و بقا است و آنجا موت را موت است و خلقتکم للابلیهین باشد و کل ما
 اخبر به النبیه صلی الله علیه و سلم من اشرط الساعه و احوال الاخره حق خبر با یک خبر صادق
 از علامات قیامت داده است مثل بر آمدن قنابل از مغرب که روز برستین در کوه توبه است و خروج و حال
 دابة الارض نزول عیسی علیه السلام و نفع صور و اشمال آن از احوال آخرت از ابتدا قیامت
 تا دخول جنت بلکه هر خبر که در داده و هر شریعتی که در نهاده است حق است حال کلام و فذلک باب
 این است تفصیل این معانی از کتب حدیث معلوم گردد و الا ایمان تصدیق بالقلب اقرار باللسان
 ایمان اشکو اعتقاد کردن بر غیر است و اذعان و قبول سالت دست بدل اقرار کردن بزبان و گوهری
 دادن بدان حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از برای اجراء
 احکام در ظاهر چه زبان ترجمان آن است و نیز اگر یکی گنگ باشد یا گراه کندش بر کلم بکلمه کفر یا فرصت نیست
 و تصدیق بدل کرد و جان اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مدربا بل حدیث عبارت از تصدیق
 اقرار و عمل است ایشان گویند الا ایمان تصدیق بالقلب اقرار باللسان و عمل بالادکان و حقیقت

حقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بے عمل ناقص است و لیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بمشابه درختی دان که تنه و قصبه تصدیق است اعمال و طاعات که ثمرات و نتائج آن تصدیق اند بمقابل شاخ و برگ و گل و میوه و درخت و شاخ و برگ میوه و درخت است نام درخت از وی برفیقته اما درخت برنجور و ار که کار آمدنی بود همان است که انبیا و ائمه باشند چنان ایمان کامل همان است که مقرون بعمل صالح باشد بے عمل ناقص و لیکن اسم حقیقت آن از وی برفیقته و دلیل برین سخن نص قرآن مجید است که می فرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات لکن ینسئ ان تکلم ایمان آوردند و بان هم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام در آن نگردد که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علامه او و کمال دست بر مثال آنکه گویند فلان این ادا دارد و آنرا نیز دارد و مفهوم سخن این است که آن چیز سخاوت یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشد پس سخن در ظاهر هم عرف راست نیاید و قائل آنرا نسبت بخطا کنند و دیگر بدان که ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق عبارت از اذعان و قبول است که آنرا بفارسی گویند و آن در حقیقت انبیا و دل است برنگ قبول تنور او بنور یقین علم جز دلتی بیش نبود تمامه کفار سرب علی الخصوص یهودا بهبود و صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بینه هستند که کسی حقیقت پیغمبر خود را نداند که پیش چشم نبی ظاهر شده است یعنی فوائده که بعضی فواید انباء هم تمامه اخبار نبوت پیغمبر آفرانان و خصوصیت او صان و احوال صورت و سیرت و مولد و منشا و نام و نشان صلی الله علیه و آله و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبان مذکور بود و چندین از یهود از زمان موسی علیه السلام تا قرین درین وقت بشوق در یافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده توطن کردند و پیران هر سپران را وصیت میکردند که اگر شما بدیافت زمان سعادت نشان پیغمبر آفرانان متوجه گردید سلام ما برسانید و پیغام ما بیان عرض کنید و حقیقت انما تر و سابق تر درین علم از یهود کس نبود چون آفتاب نبوت طلوع کرد و شقاوت ازلی در کار شد و پرده خطایش بر دیده بصیرت ایشان فردیست و مجسد و عناد و بسیار در بر او بکفر و انکار در ماندند انجیب ایمان گردد که علم و عقل بے عنایت و هدایت ربانی کارگر برفیقته اثر بے نیار و دجمل و ابها و استیقته

تصدیق
استکمال

انفسهم ظلماً وعلواً این است که گفته شده است فننوز بالهدی من علم لا یفیع وقلب لا یخشی علی من یراه
 بحق تمایز جہالت است و **وَمَنْ يَكُ كَرِيحًا وَلَا يَنْقُصُ** چون ثابت شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی
 است و آن خود یکی است و تقدیر را بوسه راه نیست پس یاد است و نقصان را ایمان نبود چه زیادت و
 نقصان در عدد باشد که کثرت و تقوی در عدد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان می بود
 زیادت و نقصان عمل را بزیادت و نقصان ایمان راه میبود لیس فلس پس این قول که الایمان
 لا یزید و لا ینقص که از امام عظیم ابوحنیفه کوفی رضی اللہ تعالی عنہ منقول است بی اشکال و شبهه است
 آمد و حقیقت آن اشارت است بخرج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذہب اهل سنت و جماعت است
 فاعلم و بالله التوفیق و الایمان و الاسلام واحد ایمان اسلام یکی است لیکن غالب مفهوم ایمان
 تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه آیت کریمه **قَالَتِ الْأَعْرَابُ**
إِيمَانُنَا الایمان ظاهر و باطن است مقتود و اینجا این است که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم مومن
 سنایرت در میان نیست و **وَلَا يَنْبَغِي إِشْكَالُ أَنْ يَقُولَ أَنَا مُؤْمِنٌ وَأَنَا مُسْلِمٌ** در میان
 علماء افتاده است که انا مومن انشاء اللہ تعالی توان گفت یا نتوان گفت علماء حنفیه زان منع کنند و
 شافعیه چنانند و باید که خلانی در میان نباشد چه اگر در معنی تردد و شک در تصدیق و ایمان قصد
 کند روان باشد چه شک تردد منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر بقصد تبرک و تمییز
 بذر آتسی و نفی عجب تزکیه نفس و ایهام عاقبت یا تردد در حصول ایمان کمال منجی که اولنگ بهم المومنون حقا
 بدان اشارت میکند گوید روا باشد و مع ذلک بیدرت صورت شک تو بهم تردد در ایمان نبود و بر زبان
 نزود و **إِيمَانُ الْيَاكِسِ عَيْمَرٍ مَقْبُولٌ** باس در اصل همین شدت و عذاب آید و مراد در اینجا سکر است
 موت و معاشه احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اخبار آمده است که هر یک
 در وقت موت جلع خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر درین حالت ایمان
 آورد این ایمان دے معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و با اختیار بنده و قصد امتثال امر مولی
 و اطاعت فرمان مے تعالی باشد و ایمان درین حالت ایمان بغیب نبود و منظر ارسى بود چنانچه روایت

قیامت تمامه کافران فریاد برآرند که رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَاسْمِعْنَا فَاكْرَجْعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اَلَا اَمْ مَوْجُودُونَ
 گوش شنو انگشت دیدیه ما بنیاد شد معتین دستیم که آنچه نیغیران تو خبر داده بودند و کتاب تو بدان ناطق
 بود حق است ما را بدینا باز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح کنیم مستحق شویم این ایمان اقرار و اعتراف
 بحق در آن وقت فائده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست و در
 حدیث آمده است که ان الله يقبل توبة العبد ان لم يعر غرغره كناية عن حال موت و شدت
 سگرات در سیدن روح در طغوم است و در قرآن مجید میفرماید فَمَنْ يَكُنْ كُفْرًا فَلْيَعْمَلْ كُفْرًا وَلَا يَتُوبْ
 بِالْحَسَنَاتِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ نفع نمکند در درجے دیگرے فرماید و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ
 لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اللَّهَ وَكَانَ كُفْرًا
 باین آیت صحیح و صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد برودیت باس بر آیت سابقه مشاهده علامات قیامت و
 طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان تفسیر کرده اند و این آیت آخر که ما بخواندیم
 بصریح مذمبکنند بعدم قبول توبه و ایمان رو وقت حضور موت کما لا یغنی و بدانشی از دلایل و نصوص ذکر کردیم
 ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان و مذمب کثر اشاعره
 و ماتریدیه و فقهائیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است و لیکن ایمان باس اتفاق و
 اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع است ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق او و مقبول
 نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس از حیات است وقت ضمنا است نه عمل اختیار و همین است معتقد
 تمامه علما و معتقدین و مشائخ و متقدایان است و لکن او در زمان شرع همه جاندموم مقبول و ضرب المثل
 کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در کفر و تقبیح و جنسیت است فَاخْذُوا لِحْزَمِهِ
 نَكَالَ الْاِخْوَةِ وَالْاِوَالِي وَجَاهٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ دُغَابٍ
 هر که گفت عرب ابدانده بعد که معنی یقدم تو من آن است که او با تو من خود در آتش رود و در پیشوا و در
 ایشان باشد چنانچه در مذمت امر القیس که از تقدسین شعرا عرب است در حدیث واقع شده است
 يعدم الشعراء الى النار و طبعه دیگر میفرماید و استکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحق و ظلوا

در بیان ایمان و توبه باس

انهم الینا الیزجعون استکبار کرد یعنی فرعون و لشکر او در زمین نابحق و گمان داد و لشکر او که مال و
 بازگشت آنها بما که تبار زد و لوطش شدیم نخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرند فاخذنا ه و جفوده فنبه
 هم فی الیسیم پس بقره و عذاب گرفتیم ما و او را و لشکر او را انداختیم شان در رویای میل فانظر کیف کان
 عاقبة الظالمین پس بین که عاقبت ظالمان و تکبران کافران که با خدا و پیغمبر خدا تکبر کردند و جزای
 آن ر دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است و جعلنا هم ائمة یلذعون الخ لئلا یریدیم ایشان یعنی
 فرعون را و جنود او را امامان پیشوایان اهل دوزخ که دیگران آفاتش دوزخ دعوت کنند و یوم الیقظة لا
 یبصره و ن در روز قیامت یاری و نصرت داده نشود ایشان را بلکه خند دل مردم در باشند و واقعا هم
 فی هذه الدنیا لعنة و یوم الیقظة هم من المقبوحین در روز قیامت او جنود او از مذمومین
 مقبوحان اند حالش این است که دیدی وصف او این که از قرآن شنیدی و اگر کسی مسلمان و ظاهر و مظهر از
 دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکرندی اگر اوصاف دیگر از علو و هوان و ظلم و استکبار بر او
 ماضی است که در حیات داشت حمل کننده صیغه دارد اما اینجا میگوید و یوم الیقظة هم من المقبوحین
 و هر که در سیاق این آیات نظر کند هرگز نداند که این ضمائر و کنایات را درین آیت مخصوص بخود او
 دارند با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و با کلمه هرگز معقول نیست که نزد خدا مسلمان پاک و مومن
 صادق باشد و هیچ جامع او نگوید و بیان حسن قامت و خیریت عاقبت او نکند و خبر ندید که ما را بنده بود که
 در مدت عمرش کفر و عصیان ورزید و در آخر فضل و رحمت ما و شکیه حال او گردید بلکه همه جا مذمت و
 ملامت او کند و هیچ جا بصفتم ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیت که می فرماید
 حَتَّىٰ اِذَا دَسَّرَهُ الْعُرْقُ قَالَ اٰمَنْتُ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنْتُ بِهِ بَنُوَ السُّرِّیُّ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ
 سیاق و سباق این آیت نیز بر مسائل خبیر معنی خواهد بود که چگونه است ظاهر ادای این سخن در آن است
 که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عنود و علو و کفر ورزید و موسی و بارون علیهما السلام در حق و سستی
 قوم می دعا بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات یابوس شد و مشاهدۀ عذاب الهی کرد و بزبان او
 اسلام داد فرمان شد که اکنون ایمان اسلام چه فائده دارد که عنان اختیار از دست فتنه و چاره نماند

در تفسیر
 در تفسیر
 در تفسیر

ان همه کفر و فساد تو کجاست امر در ترا در دنیا بی نصیبت رسوا کنیم مردم ترا از تو قدری بگرییم و تماشاگاه کنیم و
 محل عبرت عالمیان سازیم تا بمانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان بیکبار بخندد رسول خدا نصیبت و رسوائی
 است در دنیا و آخرت چنانکه فرمود **فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأُخْرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَعْنِي**
وَأَمَّا امْرَأَتُهُ فَرَعُونَ گفت قره عین لی **وَاللَّيْلُ تَقْتُلُوهُ** الایه مجرد طبع و حساب بود و حکمت الهی در آن بود که
 موسی علیه السلام باین گمان از دست ظالم خلاص شود و ملوک نگرند چنانکه اطفال دیگر را میکرد و باین حیله و
 فریب بود از آسیه رض در آن خلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم باطلاع می بر عاقبت حال و سبب
 علیه السلام بفرست یا الهام و عاقبت حال غایت کار التقاط می خود آنست که فرمود **فَاللَّقَطَّةَ أَلْ**
فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا همان است که مراد حقیقت عداوت بود که نفس الامر و عاقبت
 حال باشد و هیچ پیغمبر با مسلمان دشمن بود اگر گویند که مقصود عداوت است که در حال حیات داشت پس
 گویم پس قره عین بودن نیز باین حالت تواند بود و آنچه مفهوم قرآن بنماید این است **وَاللَّهُ عَلمَ بَاتِي**
وَقَوِّعَ مَدْمَتِ در احادیث و اجماع است از صیغه تا بعین و علما و محبتدین و مشایخ متقدمین و
 متاخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن اشارت احادیث و مقتضای آثار صلف ایمان و اسلام و
 حسن غایت بود این همه مشهور و ضرب المثل کفر و طغیان نشدند روایت است که چون ابو جهل لعین در
 غزوه بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ماتت فرعون بنده الامه اگر فرعون طاهر
 و مطهر از عالم رفعتی تشبیه ابو جهل لعین که بالقطع از اهل جهنم است درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه
 باعتبار عقود استکباری است که در حالت حیات داشت ولیکن گوئیم در زمان شریعت و عرف و دین
 هیچ جای نمانده است که یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق که در کفر و عصیان داشت
 مثل سارزند و مشبه بگردانند لان الایمان حیث ما قبله و چندین از رده ساء قریش که مدت عمر در کفر و عداوت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسر برزند در آن ایمان آوردند و بایمان رفتند هرگز در شرع باعتبار حال
 سابق مذمت و تشنیع ایشان مذکور نشده خصوصاً در قرآن مجید که باین کثرت و شتبار و تغلیظ و تشنیع که
 در باره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوجه نکرده مگر شیخ

محی الدین بن عربی در کتاب مخصوص این قول یا معنی است بر قبول ایمان باس معلوم شد که این خلاف
 اجماع است یا نفی باس از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت باس حلول موت است
 بخلاف مبادی غرق که آن را ادراک غرق نتوان گفت چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی باس
 از نفس از برای اثبات ایمان فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکلیه در اغایت تشنیع داشته تکفیر
 کرده اند و فتوحات میگویند که در نسخ را امر تب درکات است بعضها اشده من بعض و در که از درکات او
 هست که بر اهل عقود استکبار بر حضرت رب لغت که اشده و اغلظ انواع کفر است آفریده اند مثل
 فرعون و اشیاه او اما درین کتاب یعنی مخصوص بر خلاف آن گفته است میگویند که اینجا مقصود بیان
 محتمل آیت قرآنی است حتی اذا ادرك الفرق قال آمنت الایه تحقیق مذمب معتقد ایشان همانست
 که در فتوحات بیان کرده اند و الله اعلم و بر تقدیریکه مذمب اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر چگونگی
 عقد قلب بدان صورت بند با وجود مخالفت اجماع تمامه است که دلیل قطعی است از دلایل شرعیه
 اینجا محل حیرت است غایت کار توافل و انما ضلست و کلف در توجیه تطبیق قول ایشان با مقتضای
 اجماع نه آنکه قول ایشان را مصادم و معارض قول تمامه اهل بن طاعت دارند و همین مذمب گیرند و
 اعتقاد کنند و دیگر همه بباد فنا روند چنانچه از جمله اهل زبان مشاهده می افتد فتوحات با الله من الخلل و الزلل آفر
 عصمت در غیر انبیاء نیست اگر خطای در جهاد و در وجه نقصان از چندین ائمه مذمب که معتقد ایان دین و
 مقبولان اهل عالم اند چندین جا خطا در جهاد کرده اند اگر در یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود میرت
 و ران است که با وجود اتفاق و اجماع است بر خلاف آن جرم و یقین بفرموده یک ذات چگونه حصول
 پذیرفته است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سائر امت بران ذات وقف است بگو که دلیل
 بران چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع اهل زابل فتوی و جهاد در امثال این
 امور بهتر است و با احتیاط نزدیک تر اگر گویند که ایشان از ارباب کشف و یقین اند و چندان محتاط و در خائن
 و معارف و مواجید از ایشان بطور آمده است که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان ندارد در هر چه
 ایشان درین کتاب گفته اند بے تفاوت و زیادت و نقصان از حضرت رسالت پناه است صلی الله

علیه السلام این حکایت دیگر است اینجا و نمیتوان زد و الله اعلم بحقیقه الحال حقایق و معارف ایشان
 بحال خود است که اجمال است که در آنجا دم زند حقائق و احوال و مواجیه شایخ بران میخورد که در رساله
 سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است سخن در درازاه قیاس دلیل رود و این مستدر
 معلوم است که آدمی از سهو و نسیان خالی نیست و غیر انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم از خطا و غفل
 معصوم نه آخر شیخ در فتوحات میگوید و تابعان ایشان هرگز آن را نقل میکنند که در قرآن مجید آیت در غلوه
 عذاب واقع نشده است اگر هست در غلوه نازل است و دخول نازل مستلزم عذاب نیست پس غلوه آن نیز مستلزم
 غلوه این نباشد و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است در سوره مائده میفرماید و فی الذاب هم
 خالدون و در سوره فرقان میگوید و یخلفه فیه مهمانا پس باور کنایت در فیه راجع بعذاب است و در سوره
 الم تنزل السجده و ذوق عذاب الخلد و در سوره نازعات ان المجرمین فی عذاب جنیم خالدون با وجود آن
 علم و کمال تبع که ایشان از ندان غیر سوچه باشد و الله اعلم و با کجمله نصیحت آن است که در معتقدات و
 احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون باید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود خصوصاً در آیه اتفاق و اجماع
 و آداب اخلاق تابع شایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان باید داشت و توجیه و تطبیق کلام ایشان
 با کلام علماء و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و مجاهدات قدم سستی نباید نهاد و کار کرد اگر استعدا و کامل است و
 نیت صادق و مجاهده قوی آنچه از احوال و مواجیه و انوار کشف و یقین است خود پرتو خواهد انداخت و از
 لغوه و تکلف و تقلید دین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق و تقنا الله و یا کم لما یسب و
 یرضی شیخ ابن حجر مکی هاشمی در کتاب و اجز ذکر کرده است که علماء است و مجتهدین ازین آیت یعنی قول
 سبحانه تعالی فلم یریک ینفهم ایمانهم ملاک او اباسناب جماع کرده اند بکفر فرعون بر تقدیر تنزل
 شک نیست در انعقاد جماع بر آنکه ایمان بالله با عدم ایمان بر رسول صیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم
 صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان و موسی علیه السلام وجود نیافتد و درین آیت بدان تعرض نکرده
 پس این ایمان صیح نفع نمکند اگر کافر از هزار بار بگوید استشهدان لا اله الا الله الذی امننت به المسلمون
 مومن نگردد تا بگوید و ان محمد رسول الله و اگر گویند که سحره فرعون نیز تعرض با ایمان موسی علیه السلام

نگردد و با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد و جواش آمنت که ممنوع است که سحره تعرض آن نکرده باشد هرگاه
 که گفتند آنما بر لب عالمین بس موسی و هارون در ضمن اضافت بر بس موسی و هارون ایمان بس موسی غیر وجود
 یافت بخلات قول فرعون که گفت الذی امننت به یوم اسرئیل آنکه ایمان سحره ایمان نبی و معجزات موسی
 است و ایمان بجزه رسول عین ایمان برسوال است پس ایشان هر سبب ایمان بس موسی آوردند بخلات فرعون
 که در کلام نه اصلا ایمان بس موسی علیه السلام مذکور نشده نه بصریح و نه بشارت بلکه ذکر نبی اسرئیل نه
 موسی با وجود آنکه رسول است اشارت شده با آنکه و سه روز بس موسی کافر است و اگر گویند که از بعضی
 صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد مسائنه عذاب نافع است پس دعا و اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد
 جواش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل جهاد که بر قول ایشان اعتماد و قبول باشد و
 مخالفت ایشان منع العقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و بر قول ما بالعقاد اجماع است بر کفر
 فرعون فرزندان زیرا که میگوئیم که حکم ما بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از
 جهت عدم اعتبار ایمان دست باله تعالی بحجت عدم ایمان در رسول بس موسی و اگر گویند که این
 عربی بصحت ایمان اضطراری قائل شده و بایمان فرعون قه است جواش آنکه این سخن از محی الدین ابن
 عربی مسلم و مقر نیست و عصمت از خطا مخصوص با نبیاء است و آیت قرآن و حدیث صحیح صحیح اندر
 بطلان ایمان باس بعد از وجود آیت و حدیث التفات تبادل کسے نتواند کرد و تفسیر ائمه از صحابه و
 تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند در مقصود ما و چون ثابت
 و واضح گشت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست با وجود آنکه اگر تقسیم
 کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او بسوسے او
 هارون علیهما السلام و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب ابراج مختصار تلخیص و القدر العلم و
 هو المادی بالبوالمون و المسلمة والسلام علی السید الصادق لمصدق محمد وآله صحابه و تابعه
 اجمعین و الکبیرة لا یخرج العبد المؤمن من الایمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی
 است و عمل جوارح در حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که در عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان

بے عمل باشد و لیکن بصفت نقصان نقصان شی را از حقیقتش خارج نگرداند بلکه از کمالش برآورد پس از تکلیف
گناه کبیره بنده مومن از ایمان کامل برآوردند از اصل ایمان گناه بگاری بد کرداری بنده را گرفتند و گناه کبیره
فاسق و عاصی سازد پس مومن و قسم بود مطیع و فرمانبردار و آن مومن کامل بود و عاصی بد کردار و آن مومن
ناقص شد و اطلاق اسم مومن در رد و خطاب مسلمانی و اجزای حکام مسلمانان بر فاسق و عاصی
کتاب و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول رضوان الله علیهم جمیعین بر خباثت فاسقان گناه بگاران نماز
میکردند و در مقابل مسلمانان دفن شان می نمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند پس معلوم شد
که فاسقان و گناه بگاران خارج از دایره اسلام نیستند و گناه و قسم است کبیره و صغیره کبیره
آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بخصوص آن وعیدی دارد شده چنانچه
خون ناحق کردن و زنا کردن و لو اظمت کردن و زن پارسا را که در جاله عقد می در آمده باشد و شام
برتا کردن و از جنگ فرار اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشند که نیتین و سحر کردن و مال یتیم بناحق
خوردن و پدرو مادر مسلمانان را بناحق رنجانیدن و در حرم مکه آنچه را از تکاب آن دران مکان
شریف منع آمده است از تکاب کردن و در لواط خوردن و در زنی کردن و خمر و هر چه مسکر باشد خوردن
و گوشت خوک خوردن و گواهی بدر منع دادن و بے عذر گواهی پوشیدن و در زه ماه رمضان
بے عذر شرعی خوردن و نماز ناگذاردن و نماز بے وقت کردن و زکوٰه مال ندادن سوگند و رذع
خوردن و قطع رحم کردن و در کسب و وزن خیانت کردن و با مسلمانان بناحق محاربه کردن و سب
صحابه کردن و مال بر شوت گرفتن و سبابت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت
بر آن ترک دادن و قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن و جان داری را با تشویش خویش زنی را
بے فرمانی مرد کردن مرد را بر زن ظلم کردن میان مرد و زن جنگ جدائی افکندن و اهل علم و جمله قرآن
را امانت کردن از مغفرت خدا نا امید بودن از عذاب و ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین
دوانی از دایاتے که از صحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علما زیاده بر آن نیز کرده اند و ضابطه
آن است که هر چه در شریع بر آن وعید دارد شده و بدیقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره

تکمیل ایمان فارسی

تکمیل ایمان فارسی

تکمیل ایمان فارسی

آنکه نه این چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صوبت ندارد چه جناب زان دشوار است و بجز مذهب
 مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر امر در استرانه شده باشد و امر بر صغیره بگیرد دیگر است مگر تکب گناه بگیرد
 هر چند بقصان دین و ضعف ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مومنی است و از دایره اسلام
 خارج نه و خارج مگر تکب بگیرد بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذهب بوضوح پیوست و نزد
 معتزله فاسق نه مومن است نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی بر خلاف جماع
 مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت
 عقل و هوارفتند و ظاهر نصوص را تفسیر و تاویل کردند خذ لهم الله و این مذهبی باطل و راهی سخیف
 است حق سبحانه تعالی تمامه بنندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده و هو الذی خلقکم
 فمنکم کافر و منکم مؤمن قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم نشناختند که در جنب قوت و نورانیت و جمیع گناهان و معاصی منحل اند همچنانکه حسانت با کفر سود
 نکند سیئات بر ایمان نیز غالب نیاید و فرزند الاکمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود
 یعنی حرام را حلال اند و گناه را اسبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق ولیکن اگر
 حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند ولیکن سبک بشیریت و غلبه شهوت بلفظ کافر گردد زیرا که این
 منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دلش ایمان آورده است و مسلمان شده
 ولیکن جوارح و اعضا او بفرمان دل نمیروند خصوصاً وقتی که مقارن باشد با خون غدا و امید
 منفرت و غم توبه و با وجود این مغرور نباید بود که شومی گناه صفائی قلب تازگی ایمان را چنان
 برد که نام و نشان از آن نگذارد و دل را سیاه گرداند و مساوت آورد بیک وجه از کفر نزدیک سازد
 اگر عادت شود و دوام پذیرد شکل که در دروغ کفر نمیکنند در خبر است که چون گناه از بنده در گردد نقطه
 سیاه بر دل می نشیند اگر توبه کند بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و
 صفوحه دل را اتمام گیرد و اگر همچنین ظلمت معاصی مترکم و تواتر گردد و خطیئات و سیئات احاطه
 کند و سیاهی سویدگی دل را در گیرد دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جایی نماند و خستند

شومی گناه و صفائی قلب را نام و نشان نگذارد

و طبع درین که گویند این است کلا ایل بران علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و ختم الله
 علی قلوبهم اشارت بدان است پس مصیبت اگر چه میسرت انما ایمان بیرون نیارد اما خوف آنست که
 رفته رفته آخر کفر کشد اصل سلامت در توفیق بر حد ضروری است آن پیش از هر چیز نیست لکن که سد جوع
 کند و فرقه که مستر عورت شود و مسکنی که از سرد و گرما بکوپناه گیرد و تمام از حد ضرورت تبوسه در مباحات
 کشد و توسته در مباحات بوقوع در شبهات و مکروها ت آورد و وقوع در مکروها ت بارتکاب محرمات ساند اینجا
 سر حد را اسلام تمام شد از آن طرف دیگر در کفر است لغو ذب الله من لکن بالجمله راه ترقی و تنزل بنجابت
 کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و منفی نواخل استقامت ثانی ضرورت
 مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف در جاست الله الهام و اهل الیکبر
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَئِنْ لَمْ يَنْجَلِدُوا فِي النَّارِ وَاِنْ مَا كَانُوا مِنْ عَمَلِهِمْ تَوَابًا وَاِنْ يَنْجَلِدُوا فِي النَّارِ
 و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش و زنج مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که
 گنا بکاران و مرتکبان کبائر همیشه در زنج نباشد اگر چه بزنج با زغال مردم چند نگاه که قادر حکیم جل شأنه
 خواهد ایشان را در زنج بدارد و پاک گرداند باز نشان بهشت در آرد و تا ابد آباد از آنجا بیرون نیامند و اما
 حکیم تر ندی در نوادر الاصول در حدیثی که از ابوهریره آورده است گفته مکث بعضی از عصاة
 در زنج ساعتی بیش نباشد بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر دوازدهمین است مکث
 عصاة دینار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نو ذب الله من لکن ابن ابی حاتم و ابن شاهین
 مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند و الله لا یغفر ان یشرک به و لا یغفر ما دونه ذلک
 بل ان یشاء حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک ایضاً کفر است هرگز نه بخشیدنی در مشیت است از
 صفات و کبائر با توبه بی توبه هر کس که خواهد به بخشید و هر کس که نخواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
 پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم است طایع و عاصی عاصی
 نیز دو قسم بود تائب و غیر تائب و غیر تائب که فرموده است و ذنبا را جماعاً و مطیع و تائب منکرند در جنبت بالاتفاق
 و عاصی غیر تائب در مشیت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر مصیبت عذابش کند و بدو زنج فرستد

در حدیثی است که از ابوهریره آورده است
 بعضی از عصاة در زنج ساعتی بیش
 نباشد بعضی روزی و بعضی ماهی
 و بعضی سالی و بیشتر دوازدهمین
 است مکث

بازش اضرار کند و بهشتش را رود اگر خواهد عفویش کند شفاعت یا به شفاعت و به سابقه عذاب
 بیخفتش فرستد بعد از من بپشاک و یغفر لمن یسأه این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناهاران
 بسیار است یک حدیث آن بود که در باب سوال فرمودیم و نزدیک آن حدیث است که الله تعالی بنده را
 و حضرتش استیاده کند و او را بر نامه اعمالش واقف گرداند پس سببیکه در آن خبر سیئات چیز نیست و بر شپت
 نامه که بجانب خلأئق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از روی جزوف حسنات بخوانند و سیئاتش از نظر
 اغیار مستور ماند پس بفرماید و سبحان الله انما لای بده مومن در دنیا گنا مان ترا پشیدم و امر و
 آمرزیدم و گیر بهشت رو که تا ابد جاے تو آن است و این همه حکم اوست تعالی عقل را در نیجا دهنی
 نیست که گوید که چرا کفر نه بخشید و چرا ایکی را بخشید و دیگرے را بگمید و یفعل الله ما یشاء و حکم کلام
 پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض حکم
 اوست عادت که میان این است اگر وعده انعام و احسان کند البته وفا کند که الکریم اذا وعده و وفا
 و اگر بقره و عذاب تبرساند بوجود نیارند و بعضی برای این اند که خلاف در وعده و وعید او قطع نرود و الا
 کذب جناب او لازم آید تعالی عن ذلک جوایش آن است که بقرنیة اتقناے کرم و اخبار و وعید شرط
 مشیت مقدر بود اگر چه تصریح بدان نکرده باشد و خبر وعده صتما مقتضیا باشد و آیات و احادیث که
 در اینجا تصریح بمشیت و وقوع یافته است نیز قرنیة آن تواند بود با خود مراد از اخبار و وعید استحقاق
 عذاب است نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشای وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل
 لازم نیاید تا فهم الله الموفق و هو علم و یجوز العقاب علی الصغیرة چون ماورا کفر از گنا مان و مشیت
 پروردگار ماند و صغیره نیز گناه است موافقه و عقاب بران نیز جائز باشد و الله تعالی از سئل رسولاً
 من البشیر الی البشیر مبشیرین و منذرین و مبشیرین للناس ما یتحاجون الیه من اهل الینیا
 و الیدین پروردگار تعالی هیچ چیز واجب نباشد نه بسنی آنکه در فعلی از افعال مجاب و مضطر گردد زیرا که
 تعالی فاعل مختار است هر چه کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بسنی آنکه عقل حکم کند
 بوجوب آن بر او زیرا که عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه در تعالی بفضیل و کرم و برافیت و رحمت خود

چیز چند را که سبب بقای عالم و کمال فزاد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشند مثل رزق
دادن بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده این حقیقت
نه واجب است بلکه اجری سنت و عادت است که بفضل عظیم خود میکند و چون عامه خلق را استعداد و
قابلیت استغنا از جناب تقدس بوجه حق و اتصال بملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را
برگزیده و علم ذات و صفات و افعال خود آنچه صلاح مبداء و معاد ایشان را نداشتند بیاخت و بسو
خلق فرستاد تا دعوت شان کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل
ایشان را بیاموزند و نیز تعالی بپستی آفرید و در نزد و بهشت را جایی نیکو کاران ساخت و در دوزخ را
محل بدکاران و معرفت کار را که به بهشت رساند و از دوزخ بازدارد و بجز عقل ممکن نبود پس انبیا را برگزید تا
آن کار را بر این خلق تعلیم کنند و بدان لالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذر نگانند چنانچه فرموده الله جل و علا لیکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل قوله تعالی و ما ارسلسناک الا رحمة للعالمین و حقیقت مواد و اصول
جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات عملی و علمی بوساطت حضرات انبیا بخلق رسیده است مبداء و منبع علم فردی
آسمانی نیست تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از اخبار نامانند و از ان سر چشمه آب فوزند و توانند که
بقیاس و اجتهاد و ریاضات و مجاهدات چیزه چند بران بغیر ایند و آن را شرح و تفسیر کنند و تقریر و تحریر
نمایند و سبب مخالفت و مباینیت بعضی علوم بشر الی آن تواند بود که چون سنت الهی حکمت بالذکر
بر نسخ شریع و تبدیل دیان رفته است گرنه هر شریعت اولی و دین سابق مانند و براه متابعت پیغمبر
لاحق نرفتند و فرقه دیگر به تحریف و تصحیف چیزها بران افزودند و تغییرات دادند و جماعه دیگر نیز
باشند که بکمال عقل بوضوح و اولیاد و خیالات باطله جمله از بنیانات و اباطیل بر روی کار آورده
ابواب قیل و قال باز کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بجز ریاضت و استدلال بے آنکه مواد
مبادی آن منتفی تعلم تلقی از مشایخ و اساتذ که نقله علوم در راه اخبار انبیا اندا ایجاد علوم کرده اند
در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی فهم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است
انما العلم بالتعلم و الحکم بالحکم اشارت میکند که طریق اكتساب علم و عمل و خلق تعلم و مادب

وخلق است وَاَيُّكُمْ اللهُ بِالْمَعْرُوفَاتِ الْبَاهِئَاتِ وَالْاَيَّاتِ السَّالِحَةِ اَمْفِيكَهٖ لَلْيَقِيْنُ چون هر
دعوی را بر لانی باید در مدعی را دلیل انبیا صلوات الله عليهم جمعین که دعوی مسالت سفارت میکنند
میان پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادت
که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی مے ظاهر گردد و غیر مے از ایمان مثل آن عاجز آید خارق
عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را با سبب و ایسته ساخته است و سنت آئی بران رفت که
آن امر را بے آن سبب ایجاد نکند این معنی عادت است و گله بقدرت خود خرق این عادت کند و
آنرا بے سبب بر دست رسول خود پیدا آرد تا دلیل بود بر مسالت مے و معجزه فعل آئی است
نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی
یقینی است و نزد مشاهد معجزه بے اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد نفس لصدق بر طاعت و بیچاره
گردد و مجال انکار بر مے تنگ آید این خاصیت نفس است و جبلت اوست و چون دعوی بلند بود
برهان نیز بر اندازد او آمد چه معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پانثبات بجای خود
نماند و عنان اختیار از دست رود و بخلاف دلائل عقلیه لفظیه که گرسه چند است که در رشته خیال
با دهر افتاده و لهذا الزام فهم و اسکات مے بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را
بر نه بند و چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن گماند کفر او جز بعلت
عناد و سابقه شقاوت ازلی نباشد **قَوْلُ الْاَنْبِيَاءِ اَدْمُ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَاٰخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اول پیغمبران آدم است علیه الصلوة والسلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله
علیه آله و سلم کتوله تعالی و لکن مسال الله و خاتم النبیین چون مقصود از نبش آن حضرت
صلی الله علیه آله و سلم اکمال دین و تهتم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بر وجه تم و اکل
بعد از مے احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علماء و خلفاے او که حاملان و حافظان ملت اوینند
کفایت بود و **اَوَّلُ الْاَنْبِيَاءِ عَدُّهُمْ** باید که در تسمیه انبیا صلوات الله عليهم تقصیر بر عدد میکنند
اگر چه در بعضی روایث وقوع یافته که تمامه انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید

دلیل

نکته ای که در این کتاب است

تفاوت بین ذوالقرنین

جان شاهان است

میفرماید من حضرت من فخصنا عليك وفضلناهم من لم نفضل عليك من فوايد قصه بعضه الجبار را
 بر تو خواند ايم يعني نام ایشان را بر تو نبرد ايم و احوال ایشان را با تو گفته ايم و تو اندک این خبر در یک وقت
 باشد بعد از آن گفته باشد اگر چه در نص کتاب نباشد بر هر تقدیر اعتیاد در ابهام و اجمال است و الله اعلم
 دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلان است بعضی بر آنند که پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاهی
 مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همین است و بعضی
 او را از ملائکه دارند این سخن در غایت بلند است و در نامش نیز اختلان است مشهور آن است که
 نامش اسکندر است و عبدالله و مرزبان و مرزبانی و هر سنی غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن
 فیلقوس و می است و مصاحب نضر است که طلب چشمه آب حیات کرد و نیافت اسکندر یونانی دیگر
 است که مصاحب سلطو اولاد یونان بن یافت بن نوح است که قیل الله اعلم ذوالقرنین بقول
 اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله بود و بقوله بعد از موسی عم و بقول بن عبدالحق که از ائمه علمای حدیث و
 تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود گفته اند چار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند
 دو مسلمان یکی سلیمان و دیگری ذوالقرنین و دو کافر زمرود و بخت نصر که بعد از زمرود و بخت نصر امام محمد مهدی
 خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر بن ذوالقرنین احوال است قول بهیب بن بسنه
 آن است که در مالک و قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق و مغرب است یاروم و فارس یا
 روم و ترک قول حسن بصری آن است که در دو گیسو میگذاشتند از نخست او را ذوالقرنین میگفتند و
 بعضی گفته اند که سر و دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقوله در دو قرن پادشاهی کرد و مروی از
 امیر المومنین علی مرتضی که در جبهه آن است که در جهاد بر هر دو جانب سر و زخم رسید از آنش
 ذوالقرنین گفتند و از ابن کوازه که از اصحاب علی مرتضی بود پرسیدند که ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا مروی
 صالح بود که بر جانب رست سر و در طاعت خدا زخمی رسید و بعد حق تعالی او را باز زنده گردانید
 پس بجانب چپ زخمی رسید و بعد باز زنده شد از آن باز نام او ذوالقرنین است گفتند و بعضی گویند
 که در خواب دید که با نقاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب را گرفته است و این خواب با قوم

خود باز گفت نامش فوالقرنین کردند و الله اعلم و در نبوت لقمان که گویند ابن خنت ایوب علیه السلام
و بقولے ابن خالکھے بود نیز احتمالان است صحیح آنست که در حکیم دولی و بقولے پیغمبر بود آورده
که در سزای پیغمبر را خدمت کرده و بلند نموده بود و از این بنیاس منقول است که لقمان نبی بود و ملک نبوز
بنده سیاری بود که گو سفند میچرا میدق تعالی او را برگزید و حکمت و نبوت و عقل داد و در کتاب خود
ذکرش کرد و اما حضرت علیه السلام اصح آنست که در سببی است عمر و محبوب از ابصار و تار و زرقی است
باقی است از جهت شرب آب حیات را و بعضی برانند که در سببی است و اما قول آنکه در سببی ملک است
باطل است و در بقول جامی اهل علم و صلاح زنده است و گویند تا قرآن برداشته نشود و حافظان مخرج
در شرح صحیح بخاری گفته حق آنست که در سببی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و سلطان در شرح
بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضا و کسر فا و سکون ضا و نام او بلیمان بن لیکن است
و بعضی گویند که در سببی فرعون است و این قول بغایت غریب است نادر و بعضی گویند که ابن مالک
است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که سپهر صلیبی آدم علیه السلام است و الله اعلم و بالجمله با اتفاق
مشایخ صوفیه بقول جامی علمای خضر در حیات است جماعه از محدثین مثل امام بخاری ابن المبارک حرلی
و این جوزی اسکار حیات او می گفتند تهمی و تسک منکران آن حدیث است که آن حضرت قریب زمان
رحلت خود فرمود که هیچ جاندار می که بر من زمین است بعد از صد سال باقی نماند و این تا او ایلات است
و ملاقات او مر او لیا و الله را بشهرت رسیده است و در آنحضرت را ملاقات کرده و بمنزیت اصحاب بعد از
فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و قول آنحضرت لو کان الخضر حیاً لکذا سانی پیش از ملاقات
بود و بنای این ملازمت بر عرف و عادت است و نقل حادثی از آن حضرت کرده است که بعضی مشایخ
آز از او شنیده اند و در نبوت مریم و آسینه سافلا و باجره و هوادام موسی نام او یو جلند است
علیهن السلام نیز قولے آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن مجید
میفرماید و ما ارسلنا من قبلك الا رجا لآ نوح الیه صر که چه نسبت وحی یا ذکر بانفیا با این نسای
ندگوارش اقع شده باشد اما از آنجا بزم نبوت توان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است

اختلاف نبوت لقمان

در سبب آنکه

وادھی ریل علی النخل و ذکر بانبیا از حوت تشریف و اکرام است و الله اعلم و کلّمه کائو مبلّغین
 عَزَّ اللهُ صَادِقِينَ مَعْصُومِينَ غَيْرِ مَقْتُولِينَ انبیا صلوات الله وسلامه علیهم هر چه گویند را است
 گویند و هر خبر که دهند از جانب خدا دیند و هر امر و نهی که کنند بفرمان حق تعالی کنند و از گناهان
 معصوم باشند چون حکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لابد هر چه رسول گوید از امر سل گوید ماعلی
 الوسول لا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود بفرمانی حق کنند بصحبت نرسند
 مردم نفرت گیرند و امر نصیحت و ارشاد و تشییت نیاید بصحبت ایشان از دروغ و از کبار مطلق است یعنی عمداً و
 سهواً و از صفای عمداً و نرسد یعنی سهواً و غیره عمداً جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت دال بر خست
 باشد مثل سرقه لقمه و تطهیف درجه مختار نزد جمهور اهل سنت آن است که ایشان بعلوم اند از کبار عمداً و سهواً
 و این ائین است بظنبت منصب علوم مرتب ایشان صلوات الله علیهم همین کند از بعضی فقهای اهل حدیثین من
 اهل المذنبه فی شرح القصیده الامالیه و اما وقوع سهو و نسیان بر ایشان در آنچه متعلق بر رسالت ابلاغ احکام
 است جایز نیست و در غیر این سهو در افعال جایز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه
 از خطا و زلات از حضرت انبیا منقول است بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی که صحیح است از اعمال تا دیلات است
 که در کتب مذکور است ظاهر آنست که نباید بود و انبیا معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی
 بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد و مقام نبوت رسالت بجز از او ثابت است و خود
 انبیا را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار چشیده اند بعد از ان ارواح را
 با بدن ایشان اعداوت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از حیات شهید که آن
 معنوی است و نسخ شریف غزل نبوت نیست و او لیا از خون غزل و خون خاست در دنیا ایمن
 نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته مؤمن اند و ولی چنانچه در حالت تمام مثلاً و در استقامت و
 استمداً از قبور فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور و غیر انبیا علیهم السلام از برکات عبرت
 اعتبار و تذکر موت بود یا از برکات ایصال نفع و استغفار برکات موت باشد چنانچه فعل آنحضرت در
 زیارت بقیع بصحبت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصریح بعضی اولیاد

صدور کبار از انبیا جایز نیست

در استغفار از قبور

عالم برینخ و اتم و باقی است و توسل و استمداد بر روح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجة الاسلام
محمد نغزالی میگوید که هر که در حیات و بعد از آن توسل و تبرک جویند بعد از موتش تیر توان جست این سخن موافق
دلیل است چه بقا روح بعد از موت بدالات احادیث و اجماع علما ثابت است و متصرف در حیات و
بعد از ممات روح است نه بدن متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فنا فی الله و بقا بدست
و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زایر بار روح فرد موجب
انکاس اشعه لمعات انوار هر هر شود در رنگ مقابله مراتب مراتب و اولیا را ابدان مکتسبه مثالیه نیز
بود که بدان ظهور نمایند اما در او ارشاد طالبان کنند و منکران را دلیل و برهان بر کار آن نیست یکی از
شاخ گفته است که چهار کس از اولیا را دیدم که در قبر خود تفرق میکنند مثل تفرق ایشان در حالت حیات
یا بیشتر از آن جمله شیخ مفید کفری و شیخ عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا نیز شمرده و شرح این
سخن بسطی طلبد اگر خدا خواسته است در رساله دیگر تفصیل فرماید آن تقریباً فتمه از آن در کتاب
جذب لقلوب الی ديار المحبوب بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور شده است و الله اعلم +
و افضل الانبياء محمد صلی الله علیه و سلم ثم نبوت نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات
سالمه اوست که بتواتر منقول شده و هر چه بی روی را معجزه مخصوص بود از یک صفت و دو صفت آنحضرت را
معجزات از هر صفت بود و فرادان بود و از اینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از ارض سما و ملک ملکوت
تصرف بود و جمیع کمالات که در ذات مقدسه انبیا و سابق مودع بود در ذات شریف او باز یافت میس
موجود بود و معجزه خوانیده ارند توتهناداری + چنانچه فرمود اناسی و لا ادم و لا فخر و لا ادم
و نبی آدم در عرف سببی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث ادم من دون
یلت لوانی و مقصود ظاهر تر و صریح تر است و فضیلت بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل الله است بعد
از موسی و عیسی و نوح است و این پنج تن اولوا الزم اند که بزرگترین فاضلترین رسل اند و صبر و
جایزه ایشان در حدیث از همه بیشتر است و اعظم معجزات و صلوات الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که
از صفات الهی و کلام قدیم اوست عز و علا و باقی است بر در وجود اعضا و معجزات دیگر ظاهر شده اند

پنج تن فاضلترین رسل اند

و گذشته لافعل متواتر که در حکم مشاهده است ز آنها باقی است اذبح بر این بنیاد بر صدق آن حضرت
و قرآنیست قرآن این آیت است که بر ملا برود تمامه فصحا و بلغا سخن در پیش که انفع نصحا امر عرب الخصام
دین و اشد اعدا امر سید المرسلین بودند بر خوانند و ان کنتم فی سرب ممانا نذ لنا علی عبدنا فاقوا کسبوا
من مثله بظاهر از جنس لفظ و کلام ایشان بود بانگ عوی ایشان از فصاحت بلاغت بفاک بر میرفت
و لند اعجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفانزد و تفان
اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی علیهما السلام و برود جان عیب اثبات
نقصان دیمان معارضه غایت حرص نهایت تهالک اشتند چو یکی از ایشان سوره یا آتیه مثل آن
نیارود کار از پیش نبرد اول سبب خود همین بود و صیاح بجا که جدل محاربه قتال نبود قدرت نگر که همین
درون الفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ کی را قدرت نشد که کلمه چند
بر هم توانست بست کلامی مثل قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین نمیکند و نقل است که چون سوره اقرأ
بالکم بک که اول آیات قرآنی است نزول یافت آنحضرت فرمود ما بر عادات فصحا عرب که در باب سخن
تصیب تفانزد و اشتند از این بر در کعبه بیاد بختند دیگر هر که نظرش بر دمی فتاد و در مسانت کلام و طرز سخن
می نگرست چیران میگشت اعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نیماند و ایشان مثل آن از قدرت بشر بیرون
است قومی از سخن گویند که تالیف کلامی مثل قرآن از قدرت ایشان بود و لیکن قدرت باهر آتی صرف همت
ایشان از معارضه آن میکرد و هر بزرگان ایشان نهاد و گذشت که گرد آن بگردند و از آن دادی دم ز من
صل مقصوبان بقدر نیز حاصل است چه من همت ایشان با وجود قدرت در ص معارضت نیز اعجاز است
و لیکن قائل این سخن کو مایه کرد سخن تو هم و زعم خود گفت هرزه میگویی دستی میکند بچه دلیل دانست
که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بودی آنست که هیچ کس از اسوی الله قدرت بر ایشان
مثل قرآن نیست الا ان چه شد مگر احد این مدعیان فضل بلاغت از عالم رفتند قرآن خود
با بگ بزند میگویی بشنوند قل لمن جمعت الا للنس الجین علی ایاقو بشل هذا القرآن لایاقون بمثل
ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا دیگر سخن نیست اگر تتبع غیر صفات سینه و شامل رضیه اطلاق عظیمه صلی الله

علیه وآله وسلم بگفتند بقیین معلوم شود که وجود شریف و عجز و استعجاب و
 آرزو و سلم قطعه هر طبله جمال تر از دیگر است + هر نمره کمال تر از دیگر است + اعجاز حسن را
 بسخن نیست اصباح + هر عجزه ز چشم تو اعجاز دیگر است و هُو مَبْعُوثٌ اِلَى كَافَّةِ الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ ه
 و علی الله علیه وآله وسلم مبعوث است بکافه جن انس و لذا در رسول نقلین خوانند و آمدن جن حضرت
 و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید
 است و نزد اکثر علما عموم بعثت بجانب جن انس مخصوص آن حضرت است علی الله علیه وآله وسلم شیخ
 جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن تکلف اندر اعم ماضیه تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبر یا
 از صادقه که از آن دعوت کند با اتفاق بر آنکه از جنس جن پیغمبر مبعوث نشده و در قرآن مجید
 نقل از جن میکند که می گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الخلق والی اصلح
 مستقیظ ظاهر این آیه که می آن است که ایشان موسی بشر بعثت موسی و مهدی بندایت و موعودند پس
 آنچه مخصوص آن حضرت باشد آن بود که انبیاء دیگر را دعوت و خطاب بکن مشافهت نموده چنانکه آن حضرت را
 صلی الله علیه وآله وسلم بلکه ایشان بسماع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت و عمل میکردند با شنیدن
 قال السیوطی هذا ما ذهب الیه المصنف و هو لظاهر نسته و قبول شهادت بعضی علماء بعثت رسالت
 آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق و مبعوث است تمامه اجزا عالم و جمیع قسام موجودات
 از جمادات و نباتات و حیوانات و مرئی و کمل ذرریه موجودات و سایر ملکونات است و سلام حجار و سجده شمار
 بر مبعوث و شهادت حیوانات بر سالتش صیحت غیر آنکه جن انس چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از ایشان
 سر برزند و از بوقی اقسام جز ایمان اطاعت نیاید چنانکه از ملائکه و دلالت نص قرآن و ما ارسلناک الا
 رحمة للعالمین نیز هم بران است چه یا دون برین صنفه بر تحقیق نیست چنانکه در رب العالمین و معصیه
 فِي الْقِيَامَةِ يَنْتَحِصُهُ اِلَّا لِنَسْمَاءِ اِلَى مَا نَسَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَتَمَّ اِيْمَانٍ تَصْدِيقٍ تَضْمِينِ مَعْرَاجِ
 است که در ساعت لطیف در بیداری بحسب شریف تا آسمان عرش عظیم بلکه بالا عرش تا حد لامکان
 آن کلیات و خصوصیات مذکوره که در احادیث صحیحه واقع شده و تحقیق این نسبت معرفت عالم آلود و جانان

شود که از مضیق جهت زبان مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنرا بیان کرده اند و ایمان آنست
 که بجهر و شنیدن این خبر بے توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشینند و تردد و خلجان بدان راه نیابد و اگر
 بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاع بخشند آن خود باب دیگر است و ادا حاصلگان در گاه از
 اهل معرفت و سجدان از جلیاب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم دایمان کجا فرصت تصور و تکلف تامل است
 اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توان است ابو بکر رضی الله عنه را صدیق ازان روز لقب شد که
 تصدیق قضیه معراج کرد و بے توقف و تامل ایمان آورد و چندان از مسلمانان درین اقع در شک افتادند و
 بر راه ارتداد رفتند و ایمان آوردن و رضی الله عنه در اول کار بے معجزه و طلب دلیل نیز ازین
 باب بود اگر چه انوار معجزات و آیات ساطع بود و طلب پیش نیامد و توفی نمود چون آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند بعضی صحابا اب کشف
 حقیقت داد و دیگران سخن در پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد سخن کرد ازینجا معلوم
 میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف امر از نیست سخن یکی است و لیکن تفاوت و لفظ و عبارت
 است و حق آنست که صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را بچشم سرمدی بصورت صحابه برین اند و الادین
 بیده دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر در شرف بل است
 و الله اعلم و ائمة و حکماء و صحابه است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مهتاب است همچنانکه در متمد
 بهتر پذیران است ملوات الله علیه و سلیم جمیع در قرآن مجید میفرماید که کنتم خیر امة اخوت للناس
 و در حدیث آمده است که مدت عمر و بقا شما نسبت بزمان بقا و عمار امم سابقه کم بعد از عمر تا من زبان رود و با وجود آن
 ثوابان بیشتر از ایشان بزند و قصه حال شما نسبت با یهود و نصاری حکم آن ارد که مردی کسرا حیر گرفت یکم را
 بر علی که از جمیع ملل صفت بنا کرد قیراطی تین کرد و دیگر را از لصلن نماز تا وقت عصر تیر قیراطی قرار داد و دیگر را
 از وقت عصر تا مغرب قیراطی کرد چون شام درآمد وقت اجرت اذن شد آن و طائف اول بجان بجان قیراطی
 داد و این یک طائفه دیگر و فیراط پس آن دو گروه بخصب آمدند و نزاع کردند که آخرین تفاوت چیست با آنکه
 عمل با بیشتر اجرت با چه اکثر شد گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم و ادم باقی فضل من است هر که را

بیت
 در
 علم

خواجه به هم اول اشارت بحال پیوسته زمانی بنصاری ثالث باین است مروه کلمه مغفوره در ضمن کمال و
 کثرت ثواب باین است مقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و حقیقت آنچه از علوم و معارف و معانی و
 دقائق و عجایب غرائب که از افراد این امت بطور آمده است از هیچ متی بطور نیامده و در اطراف هر وقت که
 اکمل الشرائع و دینه ناصح الادیان شریعت محمدی کامل تر و جامع تر از شریعتی است با ضمیمه است و
 دین و ناسخ جمیع ادیان است و چون صلوات الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و آخر رسل بود لاجرم بعد از
 نبی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر تر قیاس نبود بعثت لانتها مکاتیم الاخلاق اشارت بدان است
 شریعت موسی علیه السلام شریعت تمه و جلال بود و انقیاد نفس و تحریم طیبات منع غنایم و تحمیل عقوبات ناظر
 در آن است و موسی علیه السلام نیز در عظمت و حریمت و شدت و غضب و لطیف اعدای دین بمرتبه بود که
 هیچکس آتاب نظر بر طاعت مبارکش نبود عیسی علیه السلام بغایت منظر لطیف در رفیق و جمال بود
 شریعت و شریعت فضل و احسان بود که اصلا در دو عالم و قالے نبود بلکه قتال برایشان حرام بود و کلام
 از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش نیست که هر که یک خساره تو چنانچه زند تو خساره دیگر پیش رویند و هر که
 بگوشه جامه تو دست زند تو در او خود را بوسه بخش و هر که با تو یک میل تسخیر تو کند تا دو میل با او برود
 پیغمبر با صلوات الله علیه و آله و سلم تمام مظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطیف و قهر بود هم قوت صلوات
 و عدل و شدت موسی علیه السلام داشت و هم لیدن لطف و فضل در اوقات عیسوی سروده است
 انا الضمیر القاتول فرمود من همیشه در خنده باشم و در عین خنده کشته کمال جامعیت این است
 بیت خنده نمکین دل بری و جان بخش و تبارک الله آد آنچه خنده و چه لب است + قول تعالی
 و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الحبائت نیز اشارت ببدلت توسط شریعت اوست و حقیقت
 حال بعد از تتبع سیر و شمائل و معرفت احوال آنحضرت و وضع و شرایع و احکامش صلوات الله علیه و آله و سلم
 منکشف گردد و بالله التوفیق و اصحاب اخیار علیهم السلام و صحاب پیغمبر رضوان الله علیهم جمیعین فاضله و بهتر
 و بهتر از باقی امت اند که ایشانرا پروردگار تعالی بر لای صحبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزید و فقهار
 نمود و تقویت این دین تویم و اقامت این ملت غلظت با ایشان کرد قال الله تعالی و کانوا

احق بها و اهلها و كان الله بكل شئ عليم آنچه در شرح فضل ایشان واقع شده است که
 بنظر دران خرم کرده شود که ایشان افضل اکثر ثواب نماز سائر امت فرموده است اما اگر کسی از شما مقدار
 جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند به نیت پیمايه جو که یکی از ایشان کند برابر می نگیرد و صد شیخیر القرون قرآنی
 نیز از لائل این مدعاست و غیر آن دلائل بسیار است و خود کدام دلیل اوضح تر ازین باشد که پیوسته جمال مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم دیده و با او صحبت داشته و دین و قرآن از زبان او شنیده و بیواسطه با سر و نهی الهی
 مخاطب گشته و مرثیای و جان در راه و نموده و صحابی مومنی بود که آنحضرت را در ایامان دیده از دنیا با ایمان
 رفته اگر چه فردیک نظر دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست و سه با آنحضرت تمتد بود و در
 جهاد و غزوات و در فاجت و سه حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا که یک نظر دیده یک ساعت
 در مجلس شسته در عرف مصاحب گویند و گویند غیریت و افضلیت که مذکور شد مخصوص باین جماعت از
 اصحاب است نه عام و مختار نزد جمهور آن است که این افضلیت آنرا که یک نظر بر جمال مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم انداخته نیز شامل است و حقیقت یک نظر بر جمال او دیدن و یک ساعت در مجلس او
 نشستن و سخن از او شنیدن چیزهای نماید و کارهای کشاید که دیگران را بخلوات و اربابیات نه نماید
 و کشاید که انی قوت القلوب و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسیکه سخن کرده ابو عمر و بن
 عبد البر است که از مشایخ علمای حدیث است و سه تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی
 بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و حدیث متالی مکتل مطرک لایله می او لخیلام الخو
 استدلال کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کی از انک ایمان تو آورده ایم
 و همراه تو جواد کرده بهتر باشند فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و ناویده بمن ایمان آرند بهتر از شما باشند و این
 مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر در روشن بود هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر
 از ان بود باشد که در غیبت بوسه ایمان آرند و بعضی مفسران یومنون بالغیب را هم بدین معنی تفسیر کنند
 و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تمسک بدین سنت مثل گرفتن حسگر سوزان
 باشد بهرست هر که دران زمان متمسک به سنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند

یا رسول الله شجابه کس از ایشان یا از او فرموده اند بلکه از شما دشمنان را با ما میث دیگر نیز آمده است و لیکن تحقیق
 و مختار همان است که جمهور علما بر آنند و ما بدین نیریت که پسینان را اثبات کرده اند از وجه خاص است که
 ایمان بغیب شد لیکن فضل کلی صحابه است فضل جزئی افضل کلی منافات ندارد و ما که خلافت این
 عهد البر در صحابه یعنی عام است که یک نظر در آن اکتفا کرده اند یعنی خاص که صاحبان و پیشینیان و امی
 آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فضل و هیچ مرتبه و هیچ کرامت تفصیلت نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله
 و سلم نرسد اگر چه اولیا را الله رحمت منوی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم و الخلفاء الاکابر
 افضل الصحابه چهار یار با صفا که خلفا بر اشدین جانشین مصطفی اند صلی الله علیه و آله و سلم در رضی الله عنهم
 فاضلترین صحابه و نزدیکترین اجاب و نید و مناقب و محامد و سوابق و آثار ایشان در اسلام چندان
 است که هیچ کس را از صحابه با ایشان در انجام مشارکت و مساهمت نبود چنانکه بنظر و را حدیث و
 اخبار و آثار روشن گردد و فضلهم و عجلت کربیبه خلافت و اولی که بالاقضية التی التیاب بدانکه
 اینجا دو مقام اول آنکه خلیفه بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است بعد از او
 عمر فاروق بعد از عثمان ذوالنورین بعد از علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این سلسله
 نزول سنت و جماعت از یقینیات است و طریق اثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه نزد بعضی نبض
 صحیح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه
 اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد او نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه موافقت و
 متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صیب شامل ایشان بودند که جمال ایشان
 سیل و مداهنت در دین اصرار انداشت و در شان ایشان ارد است لایحافون لومته لائتم و اگر چه
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عباس بن عبد المطلب دیگر از صحابه مثل طلحه و زبیر و مقداد ابن الاسود که
 از اعیان و اکابر صحابه بودند درین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از آن وقت و دیگر ایشان نیز
 بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد او سر آمدند و براه موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود طلبید
 و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و من او را به بیعت

که در این حدیث صحابه بیعت کردند

خطبه آنرا ابو بکر صحابه بیعت کردند ایشان را

خود از ام می کنم اختیار را بدست او دست و شمار نیز اختیار بدست شماست اگر دیگر را بر زمین اولی و نسیب
 مصلحت بنیاد اول کسیکه با وصیت کند من خواهم بود پس علی و هر که با او گفتند غیر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم در ام دین ما پیش کرد دیگر که تو ادت پس انداخت اشارت با امر امامت نماز کرد که
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز آخر از حیات در فرمود خبر آنکه ما آن گران مد که ما از اهل بیت پیغمبر و
 ارباب شادرت و جهاد بودیم بے سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون باید نیم که اولی و احق با ماست توئی
 پس علی و هر که از اصحاب با ما بودند رضی الله عنهم با ما علانیه علی رؤس الاشهاد بیعت کردند و اجماع
 منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بحجت تامل و اجتهاد و تحریر صواب قانع در انتقاد اجماع نباشد
 یعنی گویند که سبب تاخیر عدم حضور علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت اشتغال تجنیه و تکفین آنحضرت
 بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و کجج قرآن مشغول شد و از اینجا است داد
 مدت توقف و تردد فهم گردید که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت فاطمه زهرا رضی الله عنها بیعت
 کرد و صحیح آنست که این قدر نبود در آخر جهان روزیابر روز دیگر بود و الله اعلم و با جمله علی مرتضی ادا نم
 مطیع و سماع و تمثیل امر ابو بکر صدیق بود رضی در نماز فرض و جمعه و عید اقامه ابوسه میکرد و در غزوه نبی
 حنیفه که سیله کذاب را بجا کشته شد با ما بود و جاریه را از غنایم آن غزوه به تشری برگرفت اگر غزا
 بحکم امام حق نمی بود تصرف در غنایم آنجا جائز نمی بود و صحیح عاقلی رد دارد که علی مرتضی که شیر خدا و
 امام اولیاد مکرز در حق بود و قرآن با ما بود و با قرآن چنانچه در حدیث آمده است که القرآن
 مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه دانند که
 حق بجانب است و از رسول خدا نصی در شان خود شنیده باشد بطلب حق نه برآید و سکوت در زود مدت
 عمر خود زبون و اسیر اهل باطل در ارباب هوا بود و آخر با معاویه که بناحق با دوسه در نزاع بود و
 براه خلافت می میرفت چرا جنگ کرد و بحجت برآمد و از کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند بخدا
 که پیداکند نفس رویاننده دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امر فرموده بر من
 جز این ردای من نبود گنایم ابن ابی قحافه را که بران پانینبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

برآید و لیکن چون آنحضرت با وجود حضور من معرفت موضع من ابو بکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز کند و مردم را
 مجال نزاع در آن نبود چون آنحضرت وارد آمد مدین با اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا اولی باشد و شیعه گویند
 که این همه از جهت تقیه بود و حقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف درنگرند عین عیب و صریح
 منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق کرد و سکوت ورزید و لطلب حق برنخواست ازان بود که از اعدا
 سے رسید تا که رانگشده و پلاکش ننگند این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که
 گو کشف العظام اذ ددت یقیناً از پنجه شنبیده باشد که خلیفه بعد از من تویی و این بشارت غیر این معنی
 ندارد که متکفل تمثیت و اجرا احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگرے از مردم تبرسد و داند که اگر من طلب
 خلافت کنم کشته شوم و غیر تقیه و خوف در جایی بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب زبون بود و این جسته
 چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین توکل بر خدا که دے دشت و فاطمه بنت رسول اللہ
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با آن عظمت و علو منصب چه دے حسن و حسین بعد از رسول اللہ محبوب ترین خلق نزد
 دے و عباس بن عبدالمطلب عم رسول اللہ با آن فخر محل تابع دے وزیر بن عم رسول اللہ با کمال شجاعت
 و شہامت که دشت با دے و بنی هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران دے دیگر ضعف و زبونی
 چه معنی دارد و در دایت کرده اند که عباس دے مدت توقف با علی گفت دست برآر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم
 گویند که عم رسول اللہ با این عم دے بیعت کرد و هیچکس را مجال خلافت با تو نماند و ابوسفیان اموی گفت چه شد
 شماراے پسران عهد و نفاق که راضی شدید که تھے بر شما و الی گردد از دل بیعت من قریش اشرار ت به ابو بکر
 صدیق کرد که از بنی تمیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و حوار چندان جمع کنم که تمام داوی پر گردد و ما را از
 روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضی او را منع کرد و زجر فرمود که با عدد اهل اسلام ایچہ سخن است که تو دے گوی
 میخواهی که فتنه برآشود و این شیعه تقیه را بر بنی ان جائز میدانند بلکه واجب میگویند که اظهار کفر از انبیا
 صلوات اللہ علیهم در مقام خوف و تقیه جائز باشد تے که گویند که آنحضرت علی مرتضی را با امامت در نفس خود
 تعیین کرده بود و لیکن مانع از اظهار خوف و تقیه شد هر گاه امثال بر احتمالات شیعه را در جناب
 سید المرسلین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را دهنند دیگر کسے با ایشان چه گویند بھم اللہ ما اجهلنا فسد عقائدھم

و استخیرہ تقوی بود حق بزبان

و از جهت ترسان
و خوف اعدا

و استخیرہ تقوی بود حق بزبان

اگر انبیا خفایه حق کنند دیگر ظلم و ستم که با ایشان شد متکبر تر از قوم لوح و پتھر و تر از نمرود ظالم تر از فرعون که خواهر بود
با وجود آن نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام اطاعت حق کردند دیگر تقیّه چه معنی دارد پس ثابت شد که
صوابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر در هر چه صحیح بلکه سایر علماء و مجتهدان این
آئمت مرومه منقوره بران اجماع کنند حق باشد ثابت بود بیقین اگر چه هر یک از افراد آن به حکم
المجتهد الخط و بصیبه احتمال خطا دارند ولیکن اجماع و اتفاق ایشان اخصیّه است که جز بر حق و صواب
نبود و احتمال خطا ندارد حکم نفس قرآن کن تجمهر اعمی علی الضلاله و قوله تعالی و یلیع غیر سبیل المؤمنین الا
و حدیث نبوی لتکونوا لله ساجداً علی کلّ شیء غیره چه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر در ابودردی که تمامه
صحابه با اکثر ایشان بر خلافت اختیار بصیبه ابو بکر عمد آبراه خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلافت حکم پنیبر
ورزیند و حق صریح پوشیدند فساد این سخن و نتائج آن در تمامه دین ملت سرایت میکند و در هیچ جا و در
هیچ حکم شرعی وثوق نماند چه و ممول قرآن و شریعت بمناسبت ایشان ثابت شده است و ایشان خود
بزرگ شماناسق و ظالم و فاجر و سارق بودند هیچ قیاس و شاعیّه بالاتر ازین نباشد لغو
بالله من الجهالة والضلاله والغباء و امام فخر الدین از در بعضی صفات خود استنباط عجیب نموده است
و گفته که حکم قرآن مجید که فرموده است لا یحکمکم سلیمان و جنود لا و هو لا یشعرون معلوم میشود که غمّه
سلیمان غافل تر از قضی بود زیرا که مورچه با مورچه دیگر گفت که در خانه های خود بخورید تا شکر سلیمان
بیشو و نادانسته پامالان نکنند پس غمّه تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پنیبر اند پامال کردن
مورچه با ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید ایشان یعنی راضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین علیهم
حق علی را پامال ساختند و ظلم صریح بر البیت پنیبر کردند و این قدرند استند که از صحابه رسول اتفاق
بر ظلم درست نباشد و با جمله هیچ دلیل تحقیق با اجماع صحابه که عمل و عقده و دین بلیت بدست
ایشان بود و احکام شریعت و سنت ایشان سپرده شده است نباشد هیچ الزامی قومی تر از اطاعت و
انقیاد علی مرتضی را بوی بکر را در احکام دین دنیا نخواهد بود و حقیقت هر دلیل که فضل و کمال علی مرتضی است
کرم الله وجهه بر این است خلاف ابو بکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و پامال برایت حقانیت تا بید دین

متابعت او کرد و با جمیعیت نمود بالا تر ازین دلیل برهان چه خواهد بود آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند که
 از امیرالمؤمنین علی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن خلیفه شریفه علی بن ابی طالب بود و در عهد خلافت
 شما این همه حرج و مرج بطهور رسید فرمود ناموسین مقتوی میگردایشان بودیم و ناموسین شما آید دیگر چه
 حال باشد و حقیقت فطرت سلیمه مجبوال است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه
 آله و سلم خبر بصواب و در برابر آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان بودی اینسان جان بسوخت بکافه حلاوت
 باشد از دهر همین که دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه راست یافته باشند دیگر متاسف
 اصحاب یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت باشند
 و بعد ازین در کاسی که مدار استقام تمامه تمام دین ملت بران بوده همه خطا کرده بظلم و بر ضلالت رفته آخر
 این منفعت بسید کائنات و دین قوم و سرایت میکند این یقین معلوم شد که خلافت ابو بکر صدیق صدق
 و هو اب بوده غایت تنزل و تسایل درین مقام آن است که فرقه زیدیه که ایشان را اعدل فرقه
 شیده میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه آله و سلم حق علی بود و لیکن در نصب ابو بکر
 مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی اینوز از خون دشمنان دین خشک نشده بود و نثار او عدا و تها و ولما
 متمکن گشته اگر و اگر که الله و جبه خلیفه میاخذند شاید که باعث حرج و مرج و عدم انتظام مهام
 دین ملت میشد و در نصب ابو بکر تشکیک نائره فتنه و فساد بود و منی و در این مذاهب بر فضیلت علی
 مرتضی او و جوب نصب افضل و اکمل است و علمای سنت را در هر دو جا سخن است میگویند که واجب نیست که
 خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بجمالی و درام و مصالح و مهام
 دین اسلام دور و عدالت و شهامت و کفایت در اهل بیت است و استحقاق خلافت کافی است و
 وجود این صفات در ابو بکر بشهادت نقل آثار و سیر و رضی الله عنه متقطع است و بعضی علمای
 اثبات خلافت ابی بکر رض بخشند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه آله و سلم تنصیب کرده است بر خلافت
 علی و مختار نزد اهل تحقیق آن است که در هیچ جانب یعنی نه در حلافت ابو بکر و نه در خلافت علی
 رضی الله عنهما نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای رضی بر ضد خود کرده است

و از نصوص خصم جواب او زیرا که اگر نفع بر خلافت علی کرم الله وجهه میبود مخالفت صحاب بر آن نص او
 عقدا جماع بر خلافت نص صورت نمی بست و سکوت و کرم الله وجهه از اظهار آن نص سکوت از حق و ترک
 طلبت امکان نمیداشت چنانچه سابق تحریر یافت و اگر نفع بر خلافت ابو بکر بود و میداشت تقا دل
 صحاب برین انصاری که مناصب و منکما میبود درست نبود می بود بدل آن را احتیاج نمی شد چنانچه در
 قضیه نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تواند که این تقا دل و مخالفت از برای تحقیق حجت و
 تفتیش نص بود از جهت خفا آن عدم علم بعضی از صحاب بدان پس تنزل ابو بکر از آن مقام و تخمیر
 در علی را و سایر صحاب در بیعت چه منعی دارد چه در امر واجب مخصوص تخمیر تو اضع گنجایش ندارد
 و نیز نقل کرده اند که ابو بکر صدیق دست عمر بن الخطاب ابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا را در امین است
 خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق تفریش است و بفرقش کس را نرسد که دعوی
 امامت کند شما این دو کس هر که را خواهم اختیار کنید اگر نفع درین باب از پیغمبر صلی الله علیه آ و سلم
 بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست نبود می پس حق آنست که نصب خلافت با جهاد صحابه و جماع
 ایشان بود و جماع را سند باید نص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانچه در علم اصول
 فقه مقرر شده است و دلایل جانبین نزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوطه مذکور است و
 چون آن خارج از وضع رساله بود ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
 و الله الموفق و چون خلافت ابو بکر با جماع ثابت شد و امثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت و در
 در وقت رحلت نمود تقویض امر ب عمر فاروق کرد و او را خلیفه نمود و عثمان بن ابی بکر را بمنا بعت
 هر که در آن سه است امر کرد و تمامه صحابه بای بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود بایغنا
 ظن فیه و ان کان عمر خلافت عمر نیز با جماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را میان
 شش کس عثمان و علی مرتضی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم
 مشترک گذاشت و ایشان تقویض برای عبد الرحمن بن عوف کردند و عثمان را اختیار کرد و پس
 علی مرتضی و تمامه صحابه با عثمان بیعت کردند و تقا دل امری شدند و در احکام دین دنیا و دنیا دارا امیر و حاکم

و هستند خلفا عثمان نیز با جماع ثبوت یافت و بلذرت علی ترضی خود متعین بود و اکمل و افضل از زمان خود
 بود پس در کرم اللہ وجہہ با جماع اہل صل و عقدہ طیفہ بر حق و امام مطلق شد و نزاعی خلافتی که از مخالفان آن
 زمان خلافت سے بوجود آمدند در استحقاق خلافت وفق امامت بود بلکه نشاء آن نبی و خرد و حقا و
 اجتهاد و کتب و عقوبت قاتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفاے اربعہ بر تریب
 خلافت است یعنی افضل صحاب ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت ثواب
 است عند اللہ تعالی و تحریرش چنانکه بعضی علما کرده اند آن است که قول ما فلان فاضلتر است از
 غیر خود زیادت در حجان آن فلان را طلبند نسبت بان غیر و این رجحان تواند که به جمیع وجوه و در جمیع
 صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان را حج آید و کامل بود یا مجموع
 صفات و فضائل من حیث المجموع و این بان جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در
 فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص بود و محل خلافت درین سلسلہ رجحان
 باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند اللہ نہ بوجہ دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب و
 قوت ملکات نفسانیہ مثل شجاعت و شہامت و امثال آن از آنچه عقلا آن را در عرف فضیلت خوانند و
 مخصوص جوهر نفس لازم و سه بود و این منافات ندارد بر رجحان آن غیر در آحاد فضائل دیگر یا مجموع
 فضائل من حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب آثار و فضائل بود که منافع و نتائج آن بدین اسلام راجع و
 مستعدی گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و اہل اسلامانان و کثرت خیرات و صلوات
 و مہرات و ہدایت ناس و امثال آن و می گویند کہ این صفات در ذات ابو بکر مشبہتر است چه از کتب
 سیر معلوم شده است کہ در رضی اللہ عنہ از آن گاہ کہ ایمان آورد کار و سه دعوت اسلام و نصرت
 دین بود و عثمان و طلحہ و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن مظنون کہ از اکابر صحابہ و روسا
 مہاجرین اند بر دست فتنے ایمان آوردند و اہم در دفع منازعت کفار و اعلائے اعلام دین بود چه
 در حالت حیات آن حضرت و چه بعد از حیات سے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در صحیح بخاری آورده است
 کہ در رضی اللہ عنہ در مبادی ایام بعثت کہ در انظار شاعر دین و شعراء کسے را مجال نبود

سجد بر رنود بنا کرده بود و در آنجا نماز میگذارد و قرآن میخواند و نساء و الخفال و جوان قریش گرد
 نه آمدند و قرآن میخوانند چون تحریر مطلب کرده شرح و تقریر آن کنیم و هر چه از اقوال علماء در آنجا آمده است
 نقل می نمایم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب مذکور شد. و مروی از امام مالک و غیره است
 توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک بن یسید مذکور شد که فضل امت بعد از پیغمبر کیست گفت
 ابو بکر خرم عمر گفتند علی و عثمان را چه گوئی گفت متقدما این دوین را زمانها که ما در اینها ایم هیچ کی را نیافته ایم
 که تفصیل کی بر دیگر میگردانند و در هر باب امام الحرمین نیز توقف است میان این دو و منقول از ابو بکر بن
 خزیمه تفصیل علی مرتفع است بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است
 بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمر بن الصلاح نیز مذکور است که در مذکور
 اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز همین قائل است و از علماء حدیث آنکه تقدیم
 علی بر عثمان کرده است محمد اسحق بن خزیمه است و امام محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم میگوید که بعضی
 اهل سنت و جماعت از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم است بر علی
 و هم امام نووی رحمه الله علیه در اصول حدیث میگوید که فضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر است بعد از آن
 عمر با جماع اهل سنت و خطابی که از علماء اهل سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابو بکر
 بن خزیمه نیز بر آن رفته است و سطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از سلف تقدیم علی بر عثمان
 رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی گفته اند که نه در آخر از آن رجوع کرده است و الله اعلم
 و بیقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که هیچ کی از صحابه و تابعین در تفضیل
 ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان اختلاف نکرده و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و بالجمله قرار داد
 مشایخ اهل سنت بر آن است که در تقدیم ابو بکر و عمر بر سایر صحابه در رعایت ترتیب بیان ایشان اختلاف نیست
 و لیکن بعضی از فقهاء محمد بن در شرح تصیده اما لیه نقل کرده اند که فضیلت خلفا سه اربعه
 مخصوص است با عدا می اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عبید البر که از مشایخ علماء حدیث است
 در استیجاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند در تفضیل ابو بکر و علی میگوید که هر دو از مسلمان ابو ذر و مقداد

و جناب و جابر ابو سعید خدری و زید بن ارقم آن است که علی رضی الله عنہ کسی است که اسلام داده و لیکن از جهت خوف ابوطالب کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی رضی الله عنہ چند برهه که غیر او است این کلام ابن عبد البر است و لیکن میگویند که این معانی از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت شاذه که مخالف قول جمهور است و جمهور را نموده درین باب جامع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت است از ان جماعت صحابه که تفضیل علی مرتضی نقل کرده و امثال آن روایات چیست آنچه خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل می کند که میگفتند ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علمای شافعیه است و طبقات کبری از بعضی متأخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل ختمین میکنند از جهت ثبوت زوجیت با بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب نصاب النضر از امام علیم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر و برادر ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلفای اولیه از امام مالک آمده اند که گفت با فضل علی بضعه نبی صلی الله علیه و آله و سلم اصدا فرمود من هیچ کس را بر آنکه حکم پاره رسول الله است تفضیل ندادم این تفضیل نسبت دیگران است نه ایشان میگویند که این همه آیات ضرر مقصود ندارند و منافی مدعای مانیت مدعیان ما اینجا چنانچه تحریر کرده آمد اثبات فضیلت بوجهی حاصل است و آن بخصولیت بوجهی دیگر منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب نفع اهل اسلام نیست بلکه بزیادت شرف نسبت و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اجزای او نیکوترنی و شایسته است که در ذات شیخین نیست هیچکس را در اینجا مجال توقف و ابرار نخواهد بود و با وجود آن ثواب شیخین اکثر نفع ایشان در اسلام و اهل آن عظم و او فراست با آنکه از قول خطابی که از بعضی مشایخ خود نقل کرده است نیک در توان یافت که چه مقصود از خیریت حیثیت و فضیلت کدام است که گفته است که ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر مراد خیریت ابو بکر از وجهی است و فضیلت علی از وجهی دیگر پس این سخن است بیرون از دائره فحان و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از فضیلت بوجهی دیگر مثل شرف ذات و کرامت است و امثال آن پس منافات

بمقتضی نداد اگر غرض دیگر و مراد دیگر دارد میان کتب معلوم شود که حقیقت حال صیغه اللہ علم اکنون سخن در آن ماند که مسئله ترتیب افضلیت یقینی است که بر بن قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا کفنی است که دلیل آن امارت و قرآن است که بر جماع و اولویت رساند بعضی بر آنند که قطعی است و مخالف نزد اکثر محققین آن است که کفنی است امام الحرمین ارشاد بد از اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگویند اکنون چه میگویند بعضی از صحابه بر افضلیت میبندند بر بعضی دیگر یا از مسئله تفضیل و تفضیل آن سکوت و اعراض میکنند جوابش میگوید که بنا بر مسئله تفضیل بر آن است که امامت مفضول با وجود ناضل جایز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت بر آنند که امام فضل باید ولیکن اگر نصب و موجب سوران ربح و مرج و بیجان فتنه و فساد گردد و نصب مفضول بر تقدیر اهل بیت و استحقاق او و امامت را با استجماع صفات و شرایط آن از قرشیت و علم به حلال و حرام و مصالح و مہام دین اسلام و ورع و عدالت و شہامت و کفایت جسا نباشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست جز اخبار آحاد که در غیر این امامت کبره که سخن ما در آن است یعنی امامت نماز که امامت صفراش گویند دارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلی اللہ علیہ آله وسلم یوکم اقرام یعنی باید که امام در نماز کسی شود که قرآن خوانده تر و بلم فقه داننده تر باشد و این خود بقطع نرسد پس صحیح آن است که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل افضلیت نتواند بود و نزد ما دلیل دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضی ائمہ بر بعضی چه عقل ابدی که حقیقت آن راه نیست و اجباری که در فضائل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جز توقف و سکوت بسبب نباشد ولیکن غالب بر ظن چنان آید که ابو بکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از او عمر و فلون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضیٰ نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیہ السلام ابو بکر و عمر است بعد از آن خدا دانایتر است بانکه بتبرکیت این ترجمه کلام امام الحرمین است در ارشاد و میگوید که این قولی است که ما براسه خود اختیار کرده ایم و از راه تقلید مجانبیت نموده براه حق واضح رفته ایم لکن بعضی از

فقہائے محدثین از اہل مدینہ در شرح قصیدہ امالیہ نقل میکنند کہ شیخ احمد زروق کہ از اعظم علمائے فقہا
 و مشایخ مغرب است در شرح عقیدہ حجتہ الاسلام میگوید کہ علماء و اخلاق است در آنکہ تفضیل قطعی است یا
 قطعی میل اشعری بادل است و مختار باقلانی ثانی و تیر این تفضیل در طنا هر و باطن است معاً یا در
 ظاهر فقط اینجانبین دو قول است اتمی و قاضی عضد در موافقت بود از ایزاد تفضیل فضائل علی مرتضیٰ کہ شیبہ
 بدان استدلال بر فضیلت سے کرم اللہ وجہہ کردہ اند و جواب بان کہ حمل فضیلت بر کثرت ثواب میگوید
 بدانکہ سلسلہ فضیلت از ان قبیل است کہ در و جزم و یقین را طبع نتوان داشت و عقل را بعرفت فضیلت
 یعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راہ نیست و مستند آن جز نقل نتواند بود و این سلسلہ نیست کہ
 متعلق بعمل باشد تا بجز در ان باب گفتا تواند کرد بلکه این سلسلہ از باب علم و اعتقاد است کہ مطلوب
 در و سے جزم و یقین است و خصوص مذکورہ از طرفین با وجود تعارض دلالت آنها قطعی نہ و غایت
 آنکہ دلالت آنها بر امتصاص سبب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب
 زیادت ثواب قطعاً نبود چه اجر و ثواب بفضل خداست و وابستہ بسبب نہ و سبحانہ تعالیٰ اگر
 خواهد غیر مطیع را ثواب دهد کہ مطیع را ندهد چنانچہ ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و نبوت امامت اگر چه
 قطعی است ولیکن از اشباح قطع با فضیلت لازم نیاید الا غالب ظن چه امامت مفضول با وجود فاضل
 نزد اہل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما مشایخ سلف را چنان
 یافتیم کہ سے گویند فضل ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما برایشان اقتضای
 آن کند کہ اعتقاد کنیم کہ اگر ایشان دلیل بران نماند حکم بدان نمیکردند و اتفاق
 بران نماند و ما در این سلسلہ اتباع ایشان میکنیم و براہ تقلید ایشان سے رویم و
 حقیقت امر را بہ علم الہی تقویض سے نمائیم و آمدی کہ از اعظم علمائے اصول فقہ و کلام است میگوید
 کہ مراد تفضیل اختصاص یکے از دو شخص است و تفضیل و صفت کہ در دیگرے باشد خواه اصل فضیلت و
 صفت چنانکہ عالم فاضل تر است از جاہل بصفت علم کہ در و موجود است و در جہاہل نہ و خواه
 زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکہ یکے را علم گویند از دیگرے

که صفت علم در زیادت و کمای دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی
 نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر فضلی که در یکی از ایشان اثبات کنند و دیگری شریک آن باشد اگر شریک
 نباشد فضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت
 بکثرت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیمت زیاد و تر از صد هزار
 درهم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی اجرے و ثوابے بود که از باب فضائل کثیره را
 نبود پس بزم با فضیلت بهی کثرت ثواب نیز مطلق به نباشد این ترجمه کلام موافق و شرح او دست
 آتشی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ماسلف
 را بر این یا فقیه و ظاهر آن است که اگر ایشان را دلیل بر آن نمی بود حکم بر آن نمی کردند ما خود و اول
 جانبین را متعارض یا فقیه و این سله را از آن قبیل نیا فقیه که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد و
 توقف در محل بچینے از ادایات گردد انتهای و جریان کلام محقق و دانی در شرح عقائد
 عضدیه نیز هم برین منج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقة که در رد شیعه با و که وجود و اشهد
 طرق کرده و داد نشده و تصدیه اده است میگوید که شیخ ابوالحسن اشعری تصریح بدان کرده که تفصیل
 ابوبکر بر سایر صحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باستانی میگوید که گفته است مختار امام الحرمین
 در ارشاد نیز همین است و صاحب فہم در شرح صحیح مسلم بزم بطنیت آن کرده و ابن عبد البر
 در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده است که معمر گفته که اگر کسی گوید که عمر افضل از ابوبکر است
 منشن نکنم و با وے درشتی نکنم و اگر علی را فاضلتر از ابوبکر و عمر گوید نیز با وے درشتی نکنم و اگر
 بفضیل شریفین معترف آید و با ایشان محبت دارد و داد مع و شنای ایشان بد آنچه ایشان اهل
 مستحق آند و پس عبدالرزاق میگوید که این سخن از معمر بکیع نقل کردم او را نیز خوش آمد و تحسین کرد
 و شیخ ابن حجر مکی سے گوید که لخط و معنی این عدم منع و درشتی جز آن نیست که تفصیل مذکور
 ظنی است نه قطعی و اگر گوید که ظنیت تفصیل مذکور بر قول کسی که دعوی اجماع نکنم و گوش
 بردایات شاذه که جانب خلاف نقل کرده شده بنہد ظاہر است لیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر فضیلت

مذکوره چنانچه راجح و مختار جم آن است حکم ظنیست آن درست نباشد چه جماع از دلایل قطعیه است
 جوایش آن است که در علم اصول فقه مقرر و مبهرین شده است که اجماع دلیل قطعی است و لیکن
 نه بجمیع انواع و اقسام بلکه قطعی آن قسم است که در اینجا خلاف اصلا نبود و آنکه در کس خلائی بود
 اگر چه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت بر آید هر چند آن خلاف بجهت شد و در گذشت معتقد
 نبود مانع از انقضاء اجماع نیاید و لیکن در اخطا در وجهی که از مرتبه قطعیته بی تاثیر
 نبود با آنکه اجماع در اینجا است بر همین فضیلت ظنیه است و اهل اجماع نیز قطع آن نکرده اند چنانچه
 از عبارات ائمه اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیست درین مسئله قید محکوم به است
 نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین
 ترتیب است ظاهر آن است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد و لیکن از ترتیب خلافت ترتیب
 فضیلت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید آیات منی که اهل سنت بر حقیقت عثمان رضی الله عنه
 اجماع دارند در فضیلت او خلاف پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت فضیلت لازم
 نیاید و ظنیست فضیلت ظنیست خلافت را مستلزم نگردد و نیز حقیقت فضل جهان است که نزد
 پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن جز باخبار روحی ممکن نه و اخبار در مع و شایسته همه ایشان
 و در دیانته متعارض آمده است آنها که ادراک زمان وحی و شایسته احوال آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و امارات دریافته باشند و لیکن دیگران را که نظر بر صرف
 دلیل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض آید دلیل ایشان جز تقلید و اتباع پیشینیان
 و حسن ظن با ایشان نبود و لیکن نظم بر احادیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب
 و در دیانته جز توقف و اسماک نیارد و این همه ترجمه صواعق محرقة و حاصل آن بود و در
 آنچه از شرح مواقف نقل کرده شد نیز تبیین مذکور است و نیز در صواعق سیگودیکه ما اهل
 سنت و جماعت میگوئیم که مسئله فضیلت بدین ترتیب ظنی است و لیکن بر شیعه لازم
 آید که قطعی گویند و قائل شوند با فضیلت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و یقیناً زیرا که معتقد ایشان

در علی مرتضیٰ و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و بر مصوم با اتفاق مفید قطع و
 یقین است چه کذب بر مصوم جائز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده است که علی مرتضیٰ
 در زمان خلافت و جلوس برگرسی سلطنت و ایالت علانیه بر ملا حضور شیعه نمودند و ثنائی
 ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در بیان فضیلت ایشان می کردند و ذری از ایشان در دود و نفر با سائید صحیح اثبات
 آن کرده است و در شرح بخاری آمده است که آنحضرت یعنی علی مرتضیٰ اکرم الله وجهه فرموده است
 خیر الناس بعد انبی صلی الله علیه و سلم ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر پرسش محمد بن حنفیه رضی الله
 عنه گفت ثم انت فرمود من مروی ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده
 است و در بعضی طرق آمده است که فرمود انا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم
 تفضیل می کنند بر ابو بکر و عمر و هر که تفضیل کنند بر ایشان می مفرمی است و هر چه
 بر منقریان می کنند بر من کردنی است و الاکمل از امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت امام محمد باقر
 روایت می کند که علی مرتضیٰ بر عمر بن الخطاب که بر من پیچیده افتاده بود بگذشت و ایستاد و فرمود
 که سیمکس را ندانم محبوب تر نزد من که پروردگار تعالی را نماند اعمال می ملاقات کنم الا این
 هر دو پیچیده بردار او دار قطنی روایت میکند که ابو جحیفه که علی مرتضیٰ را افضل است تمنا میکرد جماعت
 را در یافت که مخالفت او میکنند پس مخالفت ایشان سخت مخزون شد و پیش حضرت امیر رفت
 پس آنحضرت دست او را گرفته بخانه درون برد و پرسید که یا اباجحیفه سبب حزن و دلگیری تو
 چیست و حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا اباجحیفه خبر دهم ترا که سبب حزن این است
 کیست گفت بگو فرمود بهترین است ابو بکر است ثم عمر پس ابو جحیفه گفت عهد کردم خدا را
 که این حدیث را پوشیده ندارم که از حضرت مرتضیٰ بشافتم شنیدم و هم از ابو جحیفه روایت
 کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضیٰ رضی الله عنهما را که با کسی میبگویند که سبب حزن این است بد از پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است ثم عمر و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع و شتار آمده
 بلکه بسبب حد تو اتر رسیده است و شیعه گویند که این و هر چه ازین باب زائمه اهل بیت آمده است از جهت

خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر و عمر را که گفته اند از جهت خوف دشمنان ترس جان خود گفته اند که اگر
چنین اظهار کنند و گیر ایشان را جلای نماید و سلامت از حال ایشان بر خیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر
ایشان بر خلاف آن بود این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا
و مکرز دایره حق بود جهان و ذلیل و مغلوب و قهقور باشد و از اظهار حق و در باطل عاجز و خائف
اسد الله لقب و ولایتی فون لومه لائم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او دیگر
عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و شهرت رسیده و تواتر آمده است که و س کرم الله وجهه در
اطهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات نداشت از امام شافعی رضی الله عنه
پرسیدند که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه چه
باشد گفت آنکه در اطهار حق بر سیه یکس نمی دید و از هیچ احدی مبالات نداشت و
مد ایزت نمی کرد و شافعی گفت زیرا که من زاهد بودم و زاهد را با دنیا و اهل دنیا مبالاتی نباشد و
عالم بود و عالم را مد ایزت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پر و س
کس نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت صورت امکان دارد و کرم الله وجهه در
خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود می گفت در زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بر بالاس
منبر بر سر ملا می فرمود این با تقیه جمع نمی شود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آبائه و
اولاده الکرام پرسیدند که ابو بکر و عمر رض را چه میگوئی فرمود سحت و دوستدارم من ایشانرا گفتند
مردم چنان گمان برند که تو اینهارا از ترس خوف و تقیه میگوئی و مستقد باطن تو خلافت این است فرمود
خوف از ایحای باشد نه از اموات بعد از ان بخدمت و نکویش بشام بن عبد الملک بن مروان
در آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر مارا در مدح و ثناء ابو بکر و عمر خوف و تقیه نظر باشد
چرا خدمت و تقیج حال بشام بن عبد الملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت ابدست تصرف اختیار
اوست و هر گاه که حال امام محمد باقر که از اجزای علی مرتضی است این بود حال من کرم الله وجهه
که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت عدالت عمل الكل است قیاس توان کرد

و اگر خوف و تقیه بودی با معاصی و زنی مردان که میان قریش و جاهلیت اسلام و غایت کثرت و شدت
 بودند و ابیانات و فواجح میکرد و آنجا خود را در حرب قتال اظهار حق و تائید دین بر وجهی نموده که بالاتر
 از آن تصور نباشد و این نبود مگر از جهت آنکه تا مردین از دائره حق و اعتدال خارج نیامده که کرم الله وجهه
 ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغیر یافت و کار دین سستی گرفت و دیگر رو و ابطال را واجب دید و
 بسا بودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو و افراط و تفریط درین شان اخراج میکرد تا عبد الله بن
 سبار بهمان فرستاد و شرط کرد که دیگر باشد در یک شهر سکونت نکند و این سبای بودی بود که بر دست
 و سب اظهار اسلام کرده و سب صحابه میکرد و سردار طائفه از و انقض بود که در شان علی مرتضی
 ادعای الوهیت میکردند و او را بحدی که بر پستی نند پس کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود
 براند و سزا داد و اخراج کرد و چندین خطب فصول از علی مرتضی در شرح و تفسیر ابوبکر و حسن
 رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن طایفه را مجال دم زدن نبود و اگر علماء و سنت و
 جماعت در فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در تطهیر آن بجهان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و
 دانی بود از حسن ادا که بعضی از اهل تشیع که از جاده انصاف و اعتدال بیرون بوده اند کرده است که
 عبد الرزاق که از اهل وایت و مشایخ علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین مسکینم بجهت
 تفضیل علی مرتضی ادا که علی تفضیل ایشان بر خود نمیکرد من نیز نمیکردم گناهی عظیم تر ازین نبود که
 من علی را دوست دارم و مخالفت و محکوم این تمام ترجمه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بدیده انصاف
 نگردد اندک در کتب غیر سخن باین تفضیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام با دلیل ضم کرده
 بکنند و اضطراب و احتمال ننمایند و الله اعلم و منه التوفیق **فَبِأَنَّ الْعَشْرَةَ كَالْمَلْبَسِ** که بن از خلفاء
 اربعه افضل مر باقی عشره مبشره است و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله سلم ایشان را بشارت بهشت داده و فرموده ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و
 علی فی الجنة و طلحه فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی قحاص فی الجنة
 و سعید بن بیدری فی الجنة و ابوعبیده بن الجراح فی الجنة و این ده تن جایرامت و افضل صحابه و اکابر

در عشره مبشره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

قریش قدوه مهاجرین آقارب مصطفی اند صلی الله علیه آله و سلم در رضی الله عنهم و مرایشان اسواق
 و آثار در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بستی بودن ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت
 بشارت مخصوص بابیشان نیست بلکه غیر ایشان نیز بشیر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و
 عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم مثلاً و شهرت این
 ده تن باین لقب بجهت وقوع بشارت است در حدیث واحد و وقت واحد و ذکر آن در
 ضمن عقاید بجهت اهتمام بشارت ایشان است و در بند هب اهل بیت که در شان این کابر تقصیر
 کنند و براه سو ادب و ند و خوام فلت پذیرند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص این عشره
 است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم گمان
 از جمله عوام بالاترند گویند که دیگران را نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشره قطعی است و
 از آن دیگران نماند و غیر این بد رجحاً بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و نشاء
 این زعم عدم تتبع احادیث و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاویز الله عنهم و ما این صحبت را
 درین روزگار در کتابی مستقل سستی تحقیق الاشارة فی تمییم البشاره تفضیل و تحقیق بیان نموده
 و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتاب احادیث در نظر آمده ذکر کرده ایم و حق آن است که بشارت
 خلفائے اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل سجد تواتر معنوی بشارت
 باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر آحاد و اتفادات مراتب آن و حکم در غیر بشیرین
 آن است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بے جزم و قطع و خصوص کس
 بجهت یا بنابر و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست با الله التوفیق کا اهل جنت و بعد از عشره
 بشیر فضیلت مر اهل واقعه بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت
 اسلام و اسجاز و غده پروردگار عزرا ستمه که برسول مختار خود کرده بود گذشته و اعدا دین باز صنادید
 قریش مثل عقبه و شبیه ابو جهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم جمعین در آن غزوه بجهنم رفته و
 پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت مومنان در آنجا غزا کرده و عشره بشیر بهم از اهل بدر اند

الاعثمان رضی اللہ عنہ کہ سببت تم ترفیق قیامت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدینه مطهره مانده بود
 و آنحضرت او را نیز از اہل بدر شمر و در قسمت غنائم آن شریک گردانید و اہل بدر سیصد و سیزده تن اند
 و ہر اہل بہشت اند قطعا در شان ایشان واقع شده است کہ ان اللہ قد اطلع علی اہل بدر فقال اعلموا
 ما شئتم فقد غفرت لکم و در جابہ دیگر فرمودہ کہ من فی ظل اللہ النار ربلا شہد براء و الحدیبیہ و در حدیث آمد
 است کہ آن بابا کہ در غزوہ بدر حاضر بودند فضل و غزتہ در درگاہ آسمی از آنکہ دیگران را نیست کالحمد
 بود از اہل بدر فضیلت مر اہل غزوہ احد راست کہ در سال چہارم واقع شدہ و ابتلاہ و شدتہ باہل
 اسلام رسیدہ و دندان مبارک محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در انجا مجروح شدہ و خیال نکنند کہ
 دندان مبارک شریفین تمام از بیخ برآمدہ و افتادہ بودند بلکہ گوشہ از دندان و پاره از شہ شکستہ بود
 و سید الشہداء حمزہ بن عبد المطلب از شہداء احد است و ہنما در تن از صحابہ کرام در انجا شرف
 شہادت رسیدند و عشرتہ بشیرہ نیز داخل اہل احد اند و سرگروہ مشرکان در غزوہ احد ابو سفیان اموی
 بود کہ بعد از غزوہ بدر سوگند خورد و جماع زن و ادا مان بدن بزود حرام کردہ بود تا انقتام خود را از
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب سے نگیرد و اسلام ابو سفیان و مسعود بن ابی
 سفیان بقول مشہور در عام فتح مکہ است کافھل ببعثۃ الرسول بیعت الرضوان نام آن بیعت است کہ
 مسلمانان بود از صلح حدیبیہ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودند چنانچہ در قرآن مجید
 میفرماید لقلل رضی اللہ عنہ المؤمنین الذی با یحییونک تحت الشجرۃ و در حدیث آمده است کہ لایدر
 النار احد با یعنی تحت الشجرۃ ایشان نیز ہشتیان اند و این ترتیب مذکور در فضیلت جمع علیہ است کہ
 ابو منصور تسمی نقل کردہ و بعد ازین مذکورین سائر صحابہ نیز بحسب فضائل و آثار شری کہ ایشان راست
 و در درجات و مقامات متفاوت خواہند بود و لیکن از علما تصریحی بدان منظور نیگردد و اللہ اعلم و
 بعد از صحابہ افضل و کرامت بعلم و تقوی است کہ ان امم کہ عند اللہ اتقی کہ بعضی اولاد اصحاب
 را نیز بترتیب فضل با اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمہ کہ از ہمہ فاضل تر اند رضی اللہ عنہم جمعین
 و فاطمہ سیدۃ النساء اہل الجنۃ الحسن و الحسین سیدۃ شباب اہل الجنۃ مابین سلمہ را

در غزوات

در بیان اہل بیت الرضوان

علمی در عقائد ذکر کرده ایم از جهت تطهیر و بر نعم این دانان که تطهیر تبارت را مخصوص بعشره
 بشره دارند و همچنین که علماء بر نعم رفته اهتمام ایشان عشره کرده و تخصیص فرموده اند اگر بر نعم ماضیه اهتمام
 بداریم سه تن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث دلالت
 دارد بر فضل فاطمه زهرا رضی الله عنها بر تمامه نساء مومنات که عنوان نساء اهل بیت شامل ایشان
 است حتی از مریم بنت عمران و عائشه و خدیجه که از کوه السیوطی و در بعضی احادیث تفضیل فاطمه زهرا
 مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن در بعضی احادیث مریم رضی الله عنها از
 عموم نساء که زهرا رضی الله عنها را بر ایشان تفضیل داده است آشکار کرده و این احتمال مساوات و عکس نیز
 دارد و در جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه عائشه و مریم و آسیه است و ظاهراً
 این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثل مریم است
 در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بحسب تدرج اطلاع آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم باشد بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگارتا آخر عموم فضل و بر تمامه
 نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علماء عائشه را افضل نمند بر فاطمه از جهت آنکه در
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت باشد و فاطمه با علی و ولای مقام و مکان پیغمبر علی
 و ارفع و اشرف باشد از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده
 که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهد
 بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عائشه بعد از خدیجه افضل
 نساء عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید در نجاسه مذہب است اصح مذہب آنکه فاطمه
 رضی الله عنها افضل است از عائشه و بعضی مساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری از
 علماء خفیه و بعضی از شافعیه متوقف مائل اند چون مالک ندو چون مالک الزان پرسیدند
 گفت فاطمه بفضله من النبى فاطمه جگر پاره پیغمبر است و لا افضل علی بفضله من رسول الله احدا
 من جگر پاره پیغمبر میگویند فضیلت زهرا و امام سبکی فرموده که آنچه مختار ما دین ما است

فاطمه و اولاد او از همه نساء است

آن است که فاطمه افضل است و بر ازش مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنهن اجمعین
 و سیوطی میگوید که فضل نساء مریم و فاطمه است و فضل هبات المؤمنین خدیجه و عائشه است
 و در خصایص فیصری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند و جماعه از متقدمین تصریح
 کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی احادیث آمده است که فضل و اکمل نساء عالم مریم بنت
 عمران و فاطمه بنت محمد صلعم و آسیه امراة فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه
 امراة فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در اینجا تصریح است با فضیلت
 فاطمه زهرا از عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنهما و مراد یہ نساء در حدیث فضل عائشه علی النساء
 کفضل الشریذ علی غیرہ من الطعام که دلیل فضیلت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جو باین
 الاوآئه اتصی قال لبد الضیف صلح الله حاله که حق آن می نماید که وجوه فضیلت مختلف است
 ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه حب و ولاد بود و زود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از خدیجه عائشه حب زواج و اگر نه وجوه فضیلت و محبت مختلف دارند شکل شود بآنکه در بعضی
 احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 عائشه بود و از مردان پدرش و در طبایع دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمه و محب ترین مردان علی
 بود بلکه بعضی از علما گفته اند اگر چه سختی است در رعایت شذوذ که عائشه فاضلتر است از هر که غیر او است
 حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن مبنی ندارد و نیز
 انفضیلت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف ذات
 و طهارت طینت و پاکی جوهر و بیکیس بفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نزد الله اعلم
 و اَخْلَافَةَ بَعْدَكَ سُؤَالَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَلْثُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهُ هَلْكَتِ الْأُمَمُ وَ فِي حَدِيثٍ
 آمده است که ائمه خلفه بعدی ثلثون سنه شم یصیر بعد بملک اعرضنا میفرماید که خلافت پس از من سی
 سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملکه گزنده بود که از نیشش کتری بسلاست
 ماند و تمامی سی سال بشهادت ایسرا المؤمنین علی مرتضی شد و تحقیق آن است که شش ماه

بش شرف ذات و غیره بیکیس بفاطمه و حسن و حسین دیگر اهل بیت

از سی سال باقی بود که امام مسلمین حسن بن علی بن ابی طالب در کوفه خلیفه بود و تمامی خلافت بموت محمد
 پس من و یه رضی الله عنه و هر که بعد از دست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه
 خلفا گویند بجز او اعتبار ظاهر است و محقق حقیقه شیخ کمال بن بهام در سائره و گوید که تمامه اهل
 حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه رضی الله عنه از خلفا و مشایخ اهل سنت را خلافت است که در عهد
 از وفات امیر المؤمنین حضرت علی امام باشد یا نه بعضی گویند و بعضی گویند نشود و آنکه گویند
 مراد ایشان آن است که شدن بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوسیله است و کف
 عن ذکر الصحاح کبر الایحی و روش اهل سنت و جماعت آن است که صحابه پیغمبر را جز خیر یاد نه کنند
 و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان براه سوء ادب نروند از جهت
 نگاهداشت نسبت صحبت بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و درود فضایل و مناقب ایشان در
 آیات و احادیث عموماً مثل محمد رسول الله و الذین معه الایه و مثل رضی الله عنهم و رضوا عنه و صحابی
 کالجوام بهم اقتدیم اکتدیم و اگر بخواهیم صحابی فانهم خیار کم و الله الله فی صحابی الله فی صحابی
 لا تخذوهم غرضاً من بعدی فمن اهتم فحبی اهتم ومن اهتم فبعضی اهتم ومن اهتم فمقدادانی
 و من اذانی فقد اذی الله و من الله فیوشک ان یافذه و آنچه از بعضی ایشان در مشاجرات و
 محاربات تقصیر و حفظ حقوق اهل بیت نبوی در حمایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم
 صحبت آن اخبار از ان اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده انگارند
 زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یقینی است و نقل همایه دیگر ظنی
 و ظن بالیقین معارض نگر دو یقینی بظنی متردک نه شود و با جمله سرحد دار اسلام و سنت با معاویه
 و عمر بن عاص و غیره بن شعبه و اشباه و امثال ایشان است هر که براه اتباع مشایخ سنت
 و جماعت رود گوزبان را از سب و لعن ایشان بر بندد و اگر چه صحبت تصور بعضی امور که قدر مشترک
 ازان بسر حد تو اتر رسیده است و از باب سیر و تواریخ نقل کنند با ظن او خسته و خاطر را
 که در تن دست دهد با وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است در آثار آمده است که

در غزوہ صفین شخصی را از جانب معاویہ نزد امیر اسیر کرده آوردند کیے از حاضران بر حال سے ترجمہ
 آورد و گفت سبحان اللہ من میدانم کہ سے مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیث کہ آخر حال سے
 اینچنین شد حضرت علی فرمود کہ چه گوئی سے هنوز مسلمان است و با کجمله سب و لعن در ایشان
 اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچہ قذف حضرت عائشہ زنا معاذا اللہ من ذلک کہ طهارت
 ذیل سے ازان بخصوص قرآنی ثابت شدہ والا بدعت و فسق بود و علماء سنت و جماعت گویند
 کہ نہایت کار معاویہ و امثال سے یعنی و خروج است بر امام برحق و ظلیفہ مطلق کہ غسل مرتضیٰ
 باشد چنانچہ در حدیث عمار بن یاسر کہ بسر حد شہرت و تو اتر معنوی رسیدہ است لقتلک اللفظہ
 الباغیۃ تدعو ہم الی الجنتہ ویدعونک الی النار اثبات آن میکند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت
 نگر دو دواز ہج کیے از علماء مجتہدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشدہ است و در
 اصل عادت و شیئہ اہل سنت ترک سب لعن است کہ المؤمن لیس بلعان لعنت بر خصوص
 شخصی اگر چه کافر بود جائز نہ اند چہ دانی کہ عاقبت کار او ایمان و سعادت بود مگر آنکہ بیقین معلوم
 شود کہ موت سے بر کفر و شقاوت است تا آنکہ بعضی در زید شقی نیز توقف کنند و بعضی بر او
 غلو و افراط در شان سے و موالات سے روند و گویند کہ سے بعد ازان کہ با تفاق مسلمانان امیر
 شد اطاعت سے بر امام حسین واجب شد نوذ باللہ من ہذا القول و من ہذا الاعتقاد کہ سے
 با وجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان برو سے کے شد جمعے از صحابہ کہ در زمان
 او بودند و اولاد اصحاب ہم منکر و خارج از اطاعت او بودند نعم جماعہ از مدینہ مطہرہ بشام نزد سے
 کر گویہ آرفتند و او جائز بلے سنی و مایہ بلے ہنی نزد ایشان نہادہ بود از آنکہ حال قباحت
 مال او را دیدند بمدینہ باز آمدند و قطع بیعت سے کردند و گفتند کہ سے عدو اللہ و شارب خمرو
 تارک صلواتہ و زانی و فاسق و مستحل حرام است و بعضی دیگر گویند کہ سے امر لعنت است
 نکرده و بدان را ہی نبود و بعد از قتل سے و اہل بیت سے سر در دستبشر نشدہ و این سخن نیز
 مردود باطل است چہ عداوت آن بے سعادت با اہل بیت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بیان نہایت کار معاویہ زید

و بعضی

و استبشاری قتل ایشان و اذلال امانت او را ایشان را بدرجه تواتر معنوی رسیده است و انکار
آن تکلف و مبارزه است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مؤمنه با حق
کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافران است و لعنت شغری که از باب این اقادیل با عادت
نبوی که ناطق اند با نکه نبض و عداوت و ایذا و امانت فاطمه و اولاد او موجب نبض و ایذا و امانت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چه میگوید آن سبب کفر و موجب لعن و ظلم و نارجهنم است
بلاشک بموجب آیه **الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ لَهُمْ عَذَابٌ**
أَلِيمٌ و دیگر گویند که فاطمه در معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب آن کفر و
معصیت توبه کرده باشد و در نفس خیس بر توبه رفته باشد و سبب امام محمد غزالی در اجیاء العلوم
باین حکایت است و بعضی از علمای سلف و اعلام امت مثل امام احمد حنبل و اشمال و بر بعضی لعنت
کرده اند و ابن جوزی که کمال شدت و عصبیت و حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب خود لعن و سب را
از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده اند و بعضی متوقف مانده اند و با جمله دس مبنوض
ترین مردم است نزد ما و کار با کسی که این بدبختی بے سعادت درین است کرده همگیس نکرده بعد از قتل
امام حسین و امانت اهل بیت لشکر تخریب مدینه مطهره و قتل اهل انجاف رساده و لقبیه از صحابه و تابعین
را امر قتل کرده و بعد از تخریب مدینه امر بانهدام مکه معظمه و قتل عبداللہ بن زبیر کرده و هم در اثنای
این حالت از دنیا بجهنم شناخته دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی دلماے
مارا و تمام مسلمانان را از محبت و موالات و اعوان و انصارش و هر که با الهییت نبوی بد
بوده و بداندیشیده و حق ایشان را پامال کرده و با ایشان براه محبت و صدق عقیدت
نیست و نبوده نگاهدارد و مارا و مغان مارا در زمره مغان ایشان محسور گرداند و در دنیا و آخرت بر دین و
کیش ایشان دارد و بجرته الهی و آل الامجاد بمنه و کرمه و هو قریب مجیب آمین و **الْحَمْدُ لِلَّهِ**
عَلِيمٍ وَبِصَدَقَاتِهِ مذہب مختار است که مجتهد گاسب خطا نیز کند و خطاے که کند مذکور است
بلکه با جو رچه آنچه در وسع دس بود از بذل مجبور کرد و افاضه ثواب بدست حق تعالی است و در

بیان احوال تقدیرات احکام بوجه اولی اکابرین

حدیث آمده است ان خطات فلک حسنة وان صبت فلک حسنتان و بعضی گویند که هر محبتی بمصیب است و حق در شان دے همان است که مودای اجتهاد اوست و این اخلاق در فرعیات و عملیات و احکام فقه است چه اولی و آخری بفالبطن رین باب کافی است و جزم و یقین در کار نه و الا در اعتقادات سائل کلامیه حق کیست چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جز کی نباشد و شرط اجتهاد و احکام آن و تعلیل غیر محتمل است و التزام آن در جوع انان در محض دستور است **وَلَا تَلْفُظُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ كَقَوْلِ قَوْمِ الْمَدِينَةِ تَمَتَّعُوا بِالْحَرَامِ فَنُزِلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَاءَ الْغَدِيرَ** و مسلمانان کنند و به کتاب و سنت تسک نمایند و تلفظ بشما و تین کنند که فرمایند گفت اگر چه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن با دام که التزام آن نکنند یا لزوم در رعایت ظهور نبود و تکفیر فرمایند که توانمکن است توجیه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مبادرت بکفیر و تعلیل نماید کرد و در حدیث آمده است که هر که دیگرے را کافر گوید اگر شے در نفس الامر کافر نبود قائل بفصل کافر گردد و حکم من غیر تخمین آمده است اگر آنکس استحق لعنت نبود من و بقائل غاند گرد و پس عیادت در ترک لعن و تکفیر باشد و الله اعلم **وَسُئِلَ النَّبِيُّ أَفْضَلُ مِنْ سُلَيْمَانَ أَمْ سُلَيْمَانُ أَمْ سُلَيْمَةُ أَمْ سُلَيْمَةُ** البشیر خواص بشیر که انبیا در سل اند فاضله اند از خواص ملائکه که پیغمبران رسولان ایشان باشند و عوام بشیر که مراد بدان غیر انبیا اند از اولیاد اتقیان فاضله اند از عوام ملائکه خواص ملائکه فاضله اند از عوام بشر در دنیا اجماع است که اصلا خلاصه در ان نیست و دلیل بر فضیلت بشر از ملائکه این گفتند اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود عظیم اطهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر او فی است بخدمت اعلی و چون فضیلت آدم ثابت شد فضیلت تمام انبیا بی شکیست پیوست لعدم القائل بفصل و این سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهاے پروردگار تعالی را که اعاطه تواند کرد که چسیت حکمتهاے او را و دانند گاهی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود نطا هر کند بفضل الله یا شاء و حکیم بایرید تا آنکه بخدمت اهل سنت و جماعت رعایت حکمت بر دے تعالی غیر واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامے دارند بر معتزله که قائل اند با فضیلت ملائکه و دلیل

دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با عبات و عواطف و شوق و مصعب است و در جزالت ثواب
 خیریت جزا تم و داخل اگر مرد با فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نزاهت و
 تجرد از علائق جسمانی و کدورات هیولانی ناظر در جانب فضیلت ملائکه است و لذا بعضی اهل تحقیق
 بر آن رفته اند که حیثیت نعمت است و مزاج لفظی است از حیثیت صوبت عبادت و شدت
 مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبدأ و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال انسان
 و ترقی او در آنست که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و باز اگر بسببیت انسان و نظریت
 او مراد اسماء و صفات الهی را در استخلاف الهی تالی مراد نظر افتد این جانب راجح آید و گفته اند که
 دلیل متعارض است و مسئله فنی است و یقین را بدان راه نیست و الله اعلم و با وجود آن اعتقاد
 باید کرد که سید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات است و
 من الجن و الانس و الملائکه و بعدا که تفضیل انبیا بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذہب جمهور
 اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام اعظم
 ابو حنیفه کوفی درین مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض اوله گویند که وے اول فاعل بود
 با فضیلت ملک از بشر و در آخرازان رجوع کرده با فضیلت بشر آمد و منقول از قاضی ابوبکر باطلانی
 نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قانع در ایمان و کمال آن نیست و از امام
 تاج الدین سبکی که از مشایخ سیرا ئمه شافعیه است نقل کرده اند که وے گفته است اگر کسی مدت
 عمر او بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیا بر ملائکه خاطر نکند امیدوارم که روز قیامت از ان سوال نکنند
 انتہی و بعضی گفته اند که ظاهر در آن است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته
 باشد و تا ل کلام اختلاف حیثیات و تعدد جهات است و الله اعلم و کذا ما الا و لیکما حی
 ولی عبارت است از شخصی که بجزید معرفت و موافقت طاعات و اجتناب معاصی و اعراض از
 انهماک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وے خارق عادت بیجو آید و با باشد و
 این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله

بیان ارادت اولیای الهی ولی و تقییر احوال عالم و معجزه

علیه وآله وسلم انواع اند بعضی از آنها پیش از بعثت وقوع یافته و آنرا ابرامات گویند و بعضی بعد از بعثت
 در حالت حیات و دیگر بعد رحلت می آید لایمان می گویند که اولیای است باشند بود می آید این نیز از معجزات
 اوست که دلالت بر صدق می و صحت دین می میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه اولیای است بطریق
 شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را در انجا مجال نباشد خصوصاً از بعضی اعانم اولیا
 مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و امثال ایشان امام عبداللہ یافعی رحمة اللہ
 علیه گفته است که ائمه بلنت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلفت مثلما من احد من شیوخ
 الآفاق و بعضی گویند که کرامات ولی از نفس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر و سلام حجر و
 سجده شجر مثلاً و بعضی گویند که صد در کرامت از ولی نه بقصد و اختیار بود و البته بر مقام نبوت
 و دعوی ولایت و کرامت بود حق آن است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد جائز بود که
 از ولی بطریق کرامت ظهور باید و تخصیص و تقیید بخدم اختیار صحیح نیست بهم باختیار بود و بهم
 بے اختیار و گاهی از بعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت است
 بدعوی صادق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع بدعوی صدق نبی و صحت نبوت است
 قالوا و کان الشیخ محی الدین عبدالقادر کثیر الدعوی بحق حق فی حق و آنچه منافی است دعوی
 نبوت است و معاذ اللہ که از اعدای دین و مستحق الهانت و لعنت گردد و وجود کرامت شرط ولایت
 نیست ولی باشد که از کسی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین است که
 الاستقامه فوق الکرامت و حکمت در انظار او در امتدات تربیت سالک و تکمیل عقیدت او است تا در حد
 و اجتهاد سلوک پست و چالاک تر گردد و در انتها براس تربیت مردمان و از آن تردد انکار ایشان بود
 و جمله اقسام فوارق چهار است اگر مقرون با ایمان و عمل صالح نیست آنرا مکروه است در آن گویند و
 اگر با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت بود
 آن معجزه است و گاهی از عوام مومنین و اهل صلاح نیز چیزی ازین باب ظهور یا بد آن را
 معونت گویند و بحقیقت معروضات و شعبه از فوارق عادت نبود چه آن بسبب خلقت

جمله اقسام فوارق چهار است

عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مترتب گردد چنانچه
 زرتشتنا بر علاج طبیب عاقل و ذوق عادت آن است که نه بخین بود و کلا یبلغ ولی درجه اولی
 و بیج ولی بر وجه نبی نرسد زیرا که انبیا مصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و نفوت خاتمت و کرم
 تدبیری و مشاهدۀ ملک مامورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از انصاف بکمالی که اولیاء دارند
 با جمله فضیلت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است و هر که برخلاف آن اعتقاد کند کافر است
 روح به العلماء و آنکه گفته اند که الولاية افضل من النبوة ترجیح و تفضیل دلالت کند بر نبوت و تفضیل
 لی بر نبی چه ولایت قرب مع الله است و استفاضت از جناب اقدس و مع و نبوت
 نبیا اخبار به خلق و افاضت کمالات بر ایشان و لابد که ان نسبت شریف تر و فاضل تر ازین
 نسبت بود و نبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت اولی است
 پس با وجود آن این سخن موید هم خلاف مقصود است اطلاق این جائز نباشد و قائل آن نیز معلوم
 است که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب لرو است هر که گفته
 شد و کلا یصل العبد الى حیث یتسقط عنه الاحكام و التکلیف بنده تا عاقل است بجا هر چند که
 کیف شرعی از مع سقوط پذیرد چنانکه اهل الحداد اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت رسیده
 سفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از مع ساقط گردد و پروردگار تعالی
 بکتاب کبارش بدو رخ نفرستد و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از خدا بیخبران
 میگویند هر گاه که محبت غالب مدو قلب صافی شد و ایمان راسخ گردید باید که طاعت و خدمت
 بیشتر و کامل تر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود گر فتن بران عذاب کردن در مشیت اوست
 لی اگر خواهد بگیری و اگر خواهد بگیری و اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه
 هم چنین در محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان تمام و اکمل است آنها گویند که
 انبیا علیهم السلام بر مع تواضع و تشریح احکام است پس کسی که آن از ایشان لایق نباشد و
 در نه فهمد که معنی تشریح چیست تشریح بر مع آن است که تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع

باید از این مذهب باطله و ملامت

ایشان برود پس مردم باید که عمل بکنند تا صلحت تشریح باطل نگردد پس سنی تشریح عین ایجاب
آمد و سقوط تکلیف بان منافات دارد و **النصوص** **محمّل** **معلّا** **الخواهرها** آیات و احادیث را
بر ظاهرش باید گذاشت و بی ضرورت تاویل نباید و تحقیق این مقام و شرایط تاویل و جواز
عدم جواز آن از کتاب التفرقة بین الکفر و الزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب
داشت و **الله الموفق و العادل عنها** **الی معادون** **یکد عینها** **اهل الباطن** **الحاکم** **فرقة باطنیه** ملاحظه
گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که هیچکس بدان
پس نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و حاصل نگردد و این سخن از زندقه
و الحاد است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات از شرع خارج و بحکام
از کجا ثابت شده و بچه چیز معلوم گردیده و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب
و میان شرع چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر اصحاب اتباع و کس که خواهد بود
و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و بطور اهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحظه
ابطال شریعت و افساد دین است **فدلیم الله** **لینهم** **و اهل تحقیق** از ارباب اشارات
گویند که مراد بصوص معانی ظاهر است قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات است که باطلوا
منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قضا با و قالیع که میان ایشان وقوع یافته
ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشاعتی بقضیه روح و نفس مثلا و از زندقه دورته دارند آن
گویند اینجانه موسی است زنه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط فاطم لنگیک مراد
موسی علیه السلام که در آمدن بود ای مقدس بر اه ادب روح و نفوس خود را بکشید و پا
بر زنه بیاید و با وجود آن اشارت است **افرنج** **کونین** و اسقاط آن از نظر در مقام قدس
قرب و محبت موسی تعالی آنکه اینجانه وادی مقدس است **دنه موسی** **دنه نسیم**
کفسری **باو تر و ما منقول** **ترازین** **نما شد** **نسال الله العاقبة** **و فی کس** **علاء** **الاخیا** **علا**
و صدقتهم **عنهم** **نفع** **کهم** **مردمان** **زندگان** **مردمان** **صدقه** **دادن** **بیت** **ثواب** **ایشان**

نفع عظیم است مرد و بار او احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جزا نه نیز ازین باب است و در
 حدیث آمده است که بر جزا که صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البتہ مغفور است
 سید بن عبادہ را رضی اللہ عنہ ما درش فوت کرد از حضرت پرسید کہ افضل صدقات درین
 باب چه باشد فرمود دادن آب مرثنگان را بہترین صدقات و فاضلترین خیرات است پس سعد
 رضی اللہ عنہ چاہے کند و گفت ہذا لام سعد و در حدیث دیگر آمده است کہ الدعاء یرد البلاء و الصدقۃ
 تطفی غضب الرب و عار و بلا کند و صدقہ آتش خشم آبی را سرد گرداند یعنی از ایجا و اموات
 در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است کہ عالم بتعلم چون بر قریہ بگذرند تا چہل روز عذاب از
 مقبرہ آن قریہ برگیرند ازینجا فضل علم و تعلیم و تعلم ظاہر شود کہ حیست و نیز ثابت شود کہ نصب
 حفاظ و مدرسین در مقابر محمود بود و اللہ الموفق واللہ رب العالیین و الدعوات و قاضی الحاجات
 سبحانہ تعالیٰ بکرم و فضل خویش قبول کنندہ دعایا و بر آردہ حاجتہای بندگان است دعا
 اگر بصدق توجہ و حضور دل و تضرع و زاری بود البتہ مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت
 دعا را شرط و موافق است و آگہ شرایط حضور قلب و اکل حلال است و اشتمال بر موافق است بطا
 و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم بیخ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موافق فضل و
 کرم در صحت پروردگار تعالیٰ باقی است و بالجملہ دعای مخ عبادت است کہ الدعاء مخ العبادۃ
 ہرچنانکہ عبادات در اوقات مخصوصہ با سبب خاص واجب بود و عانیہ در وقت نزول بلا و وجوب
 عنال لازم گردد و شروع و مندوب باشد فرمان باری تعالیٰ است ادعونی استجب لکم و
 لے انی دست از دعا کردن مدار با اجابت یار و ایت چکار با بس دعایا کان
 زبان است و وبال از کرمے نشو و شان ذوالجلال با شکر از اسے در حضرت سلطان
 بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل آن گا و زراعت بوسے عطا فرماید این در صورت
 منع است و در معنی اجابت بطریق حسن و نفع چہ آن اسپ تازی سرگردن
 اوراے شکند منفس ازان عین بصلحت و محض لطف است اگر بفرمہ گا و زراعت در حق او

بهتر از سب تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شتمات نفس که از درگاه
 قرب دوراندازد و بعد از آن کشته هم ازین باب است و کسی که فهم عن الله و حسن الظن بالله
 حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او کی باشد از نیجاست که گفته اند العطاء من الخسلق
 سرمان و المنع من الله احسان و دعای کافر مستجاب نبود و ما دعاء الکافرین الا فی
 ضلال گروا مورد نیوی و دعای مظلوم مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و تجوز الصلوة
 خلف کلي بيرو و کلاجر جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید بامام متقی و متوجع نباید بود و به جهت
 آن فضیلت جماعت که بے شبهه از سنن مومنه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است ترک نباید کرد و آن
 قدر که آن حضرت راتا کید در التزام جماعت و اجتماع و ایستاد بود در جاه دیگر نبود نعم اگر مرعی صالح
 و متقی بر لے امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گذارد و هر چنی که مناسق بود
 بشه طیکه فسق و نجور و منجر بکفر نگرند و علم با حکام و ارکان نماز و قدرهای مجزبه الصلوة از قرآن
 یاد داشته باشد و کسی المستحککة الخلقین فی الحضور السکفرا اعتقاد مسح موزه از علامات
 سنت و جماعت داشته اند در کیشبان روز و در سفر سه شبان روز و گفته اند که علامت سنت
 و جماعت سه چیز است تفضیل شیخین و محبتة الختین و مسح علی الخفین ابو بکر و عمر را فضل داشتن و
 علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل سنت و
 جماعت است که اهل بدعت بدان قائل نیستند و امام حسن بصری گوید هر وقت از تن از صحابه را در یافتیم که
 همه مسح خفین روانی داشتند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه ازان پرسیدند فرمود مسافر
 راسه شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم در جاه دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی پایان موزه مسح
 اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر رفس موزه آمده است
 دیگر بدانکه اگر چه عزیمت در شستن پایها است و مسح کردن بر موزه رخصت است و لیکن جواز
 آنرا معتقد باید بود و در محل تهمت اگر خست یا رجم بر رخصت افتد بمصلحت قریب تر باشد

هر که از موقوفات باشد یا حاجت بخلف و ناکند از آن دست است طیکه تری از بر کفر بوده است

و استیصال لمعضیه صغیره کانت و کبیره و استخفافه کفر کناه در صغیره باشد یا کبیره
 حلال دانستن و سبک داشتن کفر است اگر چه نبلیه شوم و حکم بشریت بآرکاب آن مبتلا گردد
 ولیکن باید که آنرا گناه داند و تقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آنرا هیچ
 نداند و اصلا مستوجب عقوبت نپندارد و الا ظاهر است که صغیره سبک تر از کبیره است و اشم و
 کمتر از او است و الا استهزاء علی الشریعة و الاستهزاء بها کفر است نه از سخریت و اباست
 شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب انکار است و الا کفر کفر اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق
 هنزل کند بی آنکه معنی او مراد او در اعتقاد بدان کند کافر شود چه هنزل موجب استخفاف است و هرگاه
 استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هر چند نداند که آن کلمه کفر است زیرا که
 جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضی علماء اگر کفر بودن آن نداند معذور است و این بر تقدیر است
 که تلفظ بدان عمداً کند اما اگر بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود و اجماع
 و الا یحکم بکفر الشکوان مست طالع که زائل العقل است و زمام اختیارش بدست ذویان
 بیگوید اگر کلمه کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگر چه دیگر تصرفاتش مثل طلاق
 و عتاق و بیع و شرا و اقرار را جائز دارند بجهت زجر و توبیح و اسلامش که در حالت مستی آرد
 نیز جائز بود فرق آن است که کفر در دلت امری مذموم واجب الاعدام است و زوال عقل
 عذر آن تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب مرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب بود
 نزد شافعی برداستی از ابو حنیفه کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن بما یخبر به یحکم
 الغیب کفر است کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن در استگودانستن او را کفر است و در حدیث
 آمده است که هر که پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند بی تحقیق کافر گردد بدین که محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم آورده است و کاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی علم غیب میکردند و شیطان
 و شیطان خبر با ایشان میرسانند و تخم در حکم کاهن است هر که تصدیق تخم کند و گفت او را
 یقین داند نیز کافر است و با جمله تاثیر کواکب و اجرام علوی و غیبت و ضاع و احوال آنها را در

کفر است نه از سخریت و اباست

کفر است نه از سخریت و اباست

کفر است نه از سخریت و اباست

در حرارت و برودت و امطار و اساک و نفع شمار و نوا که در اشمال آن معلوم است قلمها و در سعادت و
اشمال آن اگر نیز هست در شریعت منعی است و اگر در شرایع دیگر فرضا درست بود درین شریعت غزا
منسوخ بود این قدر در امتناع ازان کافی است نسأل الله العاقبة قال یاس من الله کفره
نا امید می از رحمت خدا کفر است و لایبأس منین روح الله الا القوم الکافرین مسلمان هر چند
گناه کند بر او مصیبت رود از رحمت آید پیش نا امید نباید بود که توبه بخشد و اگر توبه هم نکند شاید
بفضل و کرم از گنا مان در گذرد و الا من عین الله کفرها امین بودن از عذاب الهی تعالی نیز کفر است
لایبأس من مکر الله الا القوم الخائفین مکر در نیت پوشیدن و فریب اذن بود مکر خدا آن است
که بنده را در مصیبت گذارد و ابواب ناز و نعمت بر او او بکشاید تا مغرور شود و غافل گردد ناگاه بگیردش
ازان جا که گمان ندارد و الا لیسان بئین الخوف و الرجاء گفته اند امید داری چنان باید که اگر نشنود
یک کس بر بهشت خواهد رفت و پس امید دارد که آنکس من باشم و ترس کاری بجدی که اگر بداند
که جز یک تن بدون زنج و زرد و تبر سده که آن یک تن من باشم قطعه آنها که خواص در گمته مکریم اند
در بهشت زردگان عالم تسلیم اند و نو میدمشو که رحمت حق عام است و مغرور شو که خاصگان در بیم اند
و نیز گفته اند که در حالت حیات خوف غالب بود و چون وقت رحلت در رسد جا بیش آید علامت
سعادت این است و در تاخیر رجا که گفته اند الا ایمان بین الخوف و الرجاء رزق بدین معنی
تواند بود یا اشارتست بنبی خوف بر رجا اعلموا ان الله شدید العقاب و الله غفور رحیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسول الله محمد و آله

محت

الحمد لله علی احسانه و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله که رسا تکمیل الایمان لازم الایقان از
تالیفات رئیس المحدثین سید الکاملین مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی تصحیح تام و تنقیح مال کلام
حسب الاشارة و انشی المظنم برادر کرم جناب شیخ محمد عبدالقیوم صاحب باهتام کترین محمد قمر الدین سلمه الله
فی الدنیا و الدین مطبع قیومی کان پورین بسا جنوری سنه اعیسوی ۱۲۹۰ مطبوع گردید

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

LUKMAN NURI, Fath. Muhamm

الارشاد والحق العظيم وبراہم کرم حاجی محمد سعید صاحب سلسلہ الوابیت برکات کلینہ خلاصی



از اہتمام راجی غفران احمد محمد عبد الصمد غفرلہ اللہ الا بحسب توفیق حاج میر محمد مصطفیٰ خان صاحب

مطبع دارالافتاح کراچی

عاجز کا کارخانہ سے ہر قسم کی کتابیں نئے نئے تاجرانہ جلد بکفایت میلیدو ایبل روانہ ہوتی ہیں شہر محمد سعید صاحب برکت کلینہ خلاصی کو نمبر ۱۵

بدان بنام کند
 ترا خدا خلق
 بنظر دعا گویند
 در مصنف
 از آن عدول
 که در دست
 یا است
 هر یک
 تا در او
 این
 در صورت
 و ما
 است
 و الله
 علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَكْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ
 الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ أَجْمَعِينَ
 بدان نام بخت کند ترا خداستعالی که دستن فرض بر کلف است فرض دستن
 واجب واجب است دستن سنت است دستن مستحب است چون مهم ترین
 همه از فرض بدنی نماز است دستن فرض و واجب سنت و مستحب و از هم مهم است
 تا آنکه در قادی کبیری و ناصری و شهابی و سعودی آورده که هر که فرض و
 واجبات نمازند نماز او و انباشد و شیخ ابو حفص کبیر فرموده که کافر در دعوی باشد منها
 پس اهل تعریف هر یک از اینها بگویم بعده بیان آن در نماز نام فرض آنست که
 بدین قطعی که در آن هیچ وجه شبهه نبود ثابت شده باشد آنکه حق تعالی چنان حکم فرموده
 نبص قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع است پس اگر فرضیت آن نزد هم مجتهدین
 باشد منکر او کافر است و اگر نزد بعضی بود منکر او فاسق باشد و بهر تقدیر از آن که در

۲
 مناقح الصلاة

روایات
 که در این
 کتاب
 است
 و الله
 علی

آن چیزیکه فرض است آن چیز فاسد گردد و جایز نباشد در دنیا و عذاب مؤرخ شود
 در عقوبتی قطعاً و یقیناً مگر حق تعالی تجاوز کند بکرم خویش و واجب آنست که بیل
 ظنی از قرآن غیر منصوص و یا حدیث غیر متواتر ثابت شده باشد آن سخن حکم حق تعالی
 است یا آنکه بغیر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه کرده باشند و بنکار بر تکرار آن نیز فرموده اند
 آنست که منکر ادفاس است مگر آنکه نزد مجتهدین که وجوب آن ثابت است و از ناگرفتن آن
 عمل کرده تحریمی می شود یعنی قریح ام گردد در دنیا و ثواب صلوات نباشد در آخری اگر چه
 فرضیت قضا از دو طرف گردد اما وجوب قضای ثابت است و سبب عذاب نیز باشد بظن غالب اگر
 اعاده نماند مگر حق تعالی عفو نماید بظن خویش و نیست آنست که از بغیر صلی الله علیه و
 آله و سلم ثابت شده باشد یا بر وجه تاکید قولاً یا فعلاً یا رضاً و بهر تقدیر فعل باید که اکثری باشند تا
 آنکه گفته اند ترک از دو مرتبه زیاده نباشد و ظاهر آنست که مراد از زیادتی وجود عدم باشد
 چنانچه استفاد از بعضی سنن میشود و حکمش آنست که منکر او بدعتیست و سؤی یعنی بدکاراگر
 ثبوت نیست آن بخبر واحد است و فاسق است اگر بخبر مشهور ثابت شده و کافر است اگر
 بخبر متواتر ثابت شده نیست او اگر نعوذ بالله از وی ایمانت و استخفاف انکار کند
 بهر وجه که باشد کافر گردد و از ناگردن آن بعد از قبول و اعتقاد نیست نقصان ثواب شود

این خبر واحد است که از وی کسی که باشد
 ۳
 مقتضای استصحاب است
 ۴
 مقتضای استصحاب است

کتابخانه دانشگاه تهران
کتاب شماره ۱۰۰۰
تاریخ ثبت ۱۳۰۰

پای تا شانگ است و آنچه و شانگ داخل در فرض است فرض چهارم است

چهارم حصه سر است از هر طرف که میسر آید و سنت در وضو سیزده چیز است اول

هر دو دست شستن تا بند دست و جدا جدا بعد جمع نموده شستن دوم در حالت ابتدا

بسم الله اسم محمد بن علی دین الاسلام گفتن و اگر بر بسم الله الرحمن الرحیم

کفایت کند سنت ادا می شود سوم مسواک کردن بوقت مضغه و اگر موجود نباشد

سبابه بردن آنها گردانید یا هر چه یک یک کند تا بحال آید که از دخت آراک باشد

که سنت است زگر نه باید که تلخ بود یا چیزی که سبب جفا کردن باشد و سطرخی خنصر بود تخمنا و

درازی بکوبت با تقریب سنت در کیفیت گرفتن آنست که خنصر دست را پائین

مسواک نهند و سه گشت بالا بار دو ایام را زیر سر او بهند کذافی الحجر الرائق و شش و

بدندان عالی طرف است که بعد از بدندان عالی بطرف چپیده در دندان سفلی همین طرفه

عمل نماید کذافی شرح نیت اصلی و اقل مرتبه سه بار در عالی و سه بار در سفلی است بالک

و در کام نیز استعمال نماید ذکر بانی الحجر الرائق چهارم منضه است یعنی آب درین

چنانچندین و بعضی روایات مبالغه در دو که سره و گویند بخت رسانیدن نیز سنت است

بچشم آب بینی کردن آن بدست راسته چون بکشد بدست چپ بکشد و در بعضی روایات

در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید

در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید

در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید

در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید
در حدیث آمده که اگر در وضو مسواک نکند هر دو دست را شست و با دست راست آن را بشوید

علاوه بر عجات در فخر است که با خفا در جمل است بر گشت در دهان و بی از سنجاب است و با غنچه و بی بر نش آب بازه پود بی بی آکاره است در سالیان آنجا را در سن او از نشو و نما در جگه زرد سوزان مصلحت است که در فم شامی جگر و کبد است که

مبالغه در آن نیز سنت است آن است که گشت آب پراکنده کند در بینی تا پیره برود
 چون مبالغه هر دور از استنجاب شمرده است سنت است که برای مضمضه و استنشاق آب هر کتابت
 مرتبه جدا جدا بگیرد و گم هر عضو را سه بار بشستن لیکن مرتبه اول از فرض واقع میشود باید که هر مرتبه
 آب بر همه عضو جاری شود که فی الجبر الاقن مهم نیست و مضمضه حدیث کردن بل بزبان
 گرفتن است اگر نیت نگیرد ثواب و مضمضه باید اگر چه نماز روا باشد و محل او وقت شستن
 رویت کذافی اسراج الوهاج شاید مراد آن باشد تا خیر از وجاهز نیست که فرض است
 اما تقدیم از وجاهز است قیاس بر نماز بشیر طیکه جنبی در میان واقع نشود و لذا صاحب نوشته
 است اول شمرده است هشتم خلال حی است و طریقی است که از جانب سفارش استنجاب از
 بطرف علی بر آرد و در حدیث صحیح الجراح وارد است که استروصلی الله علیه و آله سلم شرف آب بر
 ریش ساینده تخلیلی نمودند هم تخلیل اصباح است از هر دو و هر دو با مادر دست یعنی
 انگشتان بابت مقاطر العصبی در آرد چنانکه تشبیه حاصل در پاپ از پاپین خضر و حبیب
 تخلیل خضر پاپی است که بجهنم تا ختم شود و خضر پاپی چپ و هم تمام سر مسح کردن و
 او است که هر دو کف باب بر کرده بر مقدم سر بند و اگر اتفاقا بکشید که تمام سر مسح
 کرد و پدید هر دو انگشت چپ و اول هر دو گوش مسح کند و پسر دو ایام بالا هر دو گوش مسح کند

در گشت آب پراکنده کند در بینی تا پیره برود
 مضمضه حدیث کردن بل بزبان
 گرفتن است اگر نیت نگیرد ثواب
 رویت کذافی اسراج الوهاج شاید مراد آن باشد تا خیر از وجاهز نیست که فرض است
 اما تقدیم از وجاهز است قیاس بر نماز بشیر طیکه جنبی در میان واقع نشود و لذا صاحب نوشته
 است اول شمرده است هشتم خلال حی است و طریقی است که از جانب سفارش استنجاب از
 بطرف علی بر آرد و در حدیث صحیح الجراح وارد است که استروصلی الله علیه و آله سلم شرف آب بر
 ریش ساینده تخلیلی نمودند هم تخلیل اصباح است از هر دو و هر دو با مادر دست یعنی
 انگشتان بابت مقاطر العصبی در آرد چنانکه تشبیه حاصل در پاپ از پاپین خضر و حبیب
 تخلیل خضر پاپی است که بجهنم تا ختم شود و خضر پاپی چپ و هم تمام سر مسح کردن و
 او است که هر دو کف باب بر کرده بر مقدم سر بند و اگر اتفاقا بکشید که تمام سر مسح
 کرد و پدید هر دو انگشت چپ و اول هر دو گوش مسح کند و پسر دو ایام بالا هر دو گوش مسح کند

مصفاة العين

از فم با خفا در جمل است بر گشت در دهان و بی از سنجاب است و با غنچه و بی بر نش آب بازه پود بی بی آکاره است در سالیان آنجا را در سن او از نشو و نما در جگه زرد سوزان مصلحت است که در فم شامی جگر و کبد است که

در وقت غسل با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست چپ بر روی دست راست
 و با دست راست بر روی دست چپ

یازدهم آنکه مسح بر گوش با یکدست مسح گرفته است بکنیعنی آب جداگانه تا وضو
 نباشد ستاند و وازدهم تا ترتیب کنیعنی اول روی بشوید بعد هر دو دست تا آرنج
 بشوید بعد مسح سر کند بعد پای تا انگشت بشوید یا آنچه در نص قرآن واقع است سیم
 پی در پی شویعی در میان توقف آنقدر بخند که عضو در هوای معتدل خشک گردد و قبل
 از شستن پای اعضا بنیدل خشک نسا زد که مانع ولایت کزانی معراج الدر ایمن
 شمس لامة اكلوا ای و سواى این سخن بعضی سنت گفته اند و بعضی در سجده شکر
 و هوا وضو واجب است **وضو یا زده چیز است اول وقت شروع تعوذ و میگویند بسم الله**
اعظیم الحمد لله تا آخر گفتن دوم رو سو قبل کردن سوم از راستا آغاز کردن چهارم
کلمه شهادت در دو برابر عضو فرض گفتن در حدیث صحیح نسائی وارد است هر که شهادت
الله و محمد اشهد ان لا اله الا انت استغفر لك و اوتوب اليك
بعد وضو گوید عمل او حبط نشود و در حدیث مسلم است اشهد ان لا اله الا الله و احد
لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بعد وضو گوید حق تعالی او را
هشتاد هشت بجزاید یعنی در آید از هر دریک خواهد داد عیبه ماثوره نیز خواندن تسبیح است
چنانچه در حدیث صحیح ابوامر از علی بن ابی طالب کم الله وجهه مرویست که پیغمبر خدا

در وقت وضو با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست چپ بر روی دست راست
 و با دست راست بر روی دست چپ
 و در وقت وضو با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست چپ بر روی دست راست
 و با دست راست بر روی دست چپ
 و در وقت وضو با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست چپ بر روی دست راست
 و با دست راست بر روی دست چپ

مفتاح الصلوة

در وقت وضو با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست چپ بر روی دست راست
 و با دست راست بر روی دست چپ
 و در وقت وضو با دست راست بر روی دست چپ
 و با دست چپ بر روی دست راست
 و در وقت وضو با دست چپ بر روی دست راست
 و با دست راست بر روی دست چپ

صلى الله عليه وآله وسلم روقت شستن بسم الله العظيم الحمد لله على
دين الاسلامي گفتند روایتی دیگر از مرویست که وضو کردی و در وقت مضمضه
اللهم لکن محجة و وقت استسقاء اللهم لا تخيبني سرايحة الجنة و
هنكام روي شتن اللهم بيض وجهي يوم تبيض وجوه وتسود وجوه و
وقت شستن اللهم عظم لنا اي يميني و وقت دست چپ شستن
اللهم اجعل لخد بشمالي ولا تجعلها مغلوطة الى عنقي و هنگام مسح سر اللهم
عشنا برحمتك فانا نخشع عند ابيك اللهم لا تجمع بيننا و اقدينا و وقت
مسح عنق اللهم اجنا من مقطعات البيران و هنگام شستن باي اللهم
تثبت قلبه على الصراط يوم تزل فيه الاقدام نعمتي انسر صلى الله عليه وآله وسلم
چون وضو تمام کرد برخاسته فرمود صلى الله عليه وآله وسلم اللهم كما طهرتني بالمدية فطهرنا
من الذنوب بعده روایت کرد از سرور عالم صلى الله عليه وآله وسلم هر که این اوجیه بخواند
هر قطره که از اندام او وقت وضو چکد پیدا کند از حق تعالی فرشته که استغفار کند بجهت
او تار و زیارت و گناهان و بخشیده شود انتهى مخلصه بعد آیه الکرسی و انا از لانا بخواند
که ثواب عظیم در عادت وارد است چنانکه کاتب داعیه دیگر در فتوح الاورد آورده

نور و بیانیست
قاسم
باز در چنین مواردی
بست است این دعا
بشستن چسبیدن
هنگام وضو
گردد در وقت شستن
بشستن در وقت
بشستن در وقت
بشستن در وقت

9

مفتاح الصلاة

پیش از نماز
نورانی در این
بیشتر از حد
نورانی در این
نورانی در این
نورانی در این
نورانی در این
نورانی در این
نورانی در این

از کتاب
پس از آن
در وقت استسقاء
در وقت سحر
در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت نماز
در وقت دعا
در وقت نماز
در وقت دعا

که نیست ^{باید در آن} در این عادت ^{در جهت استنجاء} است و در وقت ^{زمن در وقت} که در وقت ^{در وقت} که در وقت

بست پیوسته است چنانکه اگر از این زیاد بجهت قرار دل کند سبب آنکه متعاب سه مرتبه
نشده است باک ندارد اما زیاد از سه بار شدن مکروه است چهارم آب روی سخت من
چشم بایک در آن و ندس گرم با قناب شده باشد وضو کردن ششم چشم و لب وقت شستن رو
سخت بستن تمام وضو در موضع خشن کردن ششم بینی بدست دست فشردن تمام در جاله
استنجا وضو کردن هم در جابول استنجا کردن یا زدم مضمضه و متشاق بدست چپ
کردن دو اورد هم آوند برای و مخصوص کردن یعنی آنکه دیگر ریختن
سیزدهم کم از سه بار شدن چهاردهم مسح کردن اعضای وضو بندی که با آن
موضع استنجا مسح کرده باشد اما اگر بر چه دیگر کند باک ندارد افضل نیست که در ایام گرما
مسح کند که آب وضو سبب فو است چنانکه در حدیث است در وقت هجرت مسح کند و در
بعضی کتب با و ندس وضو کردن نیز مکروه گفته است و مکروهات غیر از این نیز گفته اند
چنانکه آغاز از چپا کردن و تکرار مسح متراسه مرتبه کردن و در آب وضو غوی یا آب بینی
انداختن یعنی اگر چه جاریست و در آب وضو و میدان اما این قدر هم است آنچه مذکور شد بیان
رفع حدث صغیر بود اما رفع حدث اکبر که آن جنابت حیض و نفاس است حاصل نمیشود
مگر بغسل باید نیست که فرض در غسل سیمیز است مضمضه و متشاق و غسل

وضو قیام داده
نشده است
مسح در وقت
مسح در وقت
استنجا کردن
وضو در وقت
مسح در وقت

منفتح المصالح

۱۱

باید در آن ^{در جهت استنجاء} است و در وقت ^{زمن در وقت} که در وقت ^{در وقت} که در وقت

لے

زادگار و غیره مستقام و بیشتر
که اگر چیزی در شب باشد و شب
زیادتر باشد آن مستقام نیست
و قضا کرده که هر دو یکبار با او باشد

بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

برهنه ملاتی شوند ذاکت استاده باشد قاض است خلفا لم مسئله خروج کرم از اجراحت
ناقض نیست اگر تری نداشته اما از دیگر قاضست و از ذکر مختلف فیه است مسئله
مس ذکر وزن ناض نزد علمای مانیت خلفا لثامی مسئله شکننده غسل خروج
منی است که جنده با شهوت باشد یعنی انتشار آلت در وقتیکه جدا شد از صلب و غایب
شدن سر ذکر در قبل یا در علی الفاعل و لمفعول به مسئله نفاس که خون بعد از زامیدن
ظاهر میشود که قبل نلارد و اکثر آن چهل روز است هم موجب غسل است مسئله حیض که زمانرا
میشود و اقل آن سه روز است و اکثر ده روز موجب غسل است مسئله ندی یعنی آبیکه وقت
ملاجه مرد با زن یا انتشار آلت بلا دق واقع میشود موجب نقض وضو است بسبب غسل
نیت مسئله ودی آبیکه بعد از بول ظاهر میشود بر تقدیریکه وضو کرده باشد بعد از آن ظاهر
گردد و وضو نقض میشود مسئله احتلام یعنی خوابیکه در کیفیت جماع یا ملا عینه و بعد از بیدار
تری باید موجب غسل است اگر چه واقع یا در نماشته باشد و اگر واقع یا باشد تری نباید
غسل فرض نمیشود مسئله غسل جمعه و عیدین مصلی و مواجر حج و روز عرفه حاجی است
مسئله غسل و جنبیت یعنی بر مردمان که حاضر آیند لازم است که غسل دهند مسئله
سبکه مسلمان شده است محالیکه جنب بوی غسل و جنبیت و اگر جنب نباشد غسل مستحب است
یا حاضر و فتنه است

بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است
بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است
بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است
بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

کرم از اجراحت
بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است
بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است
بناقض است و صاحب شرح بیاضی
شده و در حیا و اولاد است اگر قاعد
برون بود و خود خود در وقت
نیز اگر بستاند و در وقت
دینکار بودن آن مستقام است

در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت

مسئله آب وضو غسل شهور است آنچه شیره لواقع است مسئله چاه است آن را محلا بقولیم
مسئله چاه هر نخیس غلیظت است اگر مقدار دم افتد پلید شود وزن آن مقدار پاؤله است
اگر در ده نسیب شده
تقریباً و در بعضی روایات که جماعه بروکنه داده اند پس خفیف و چاه یا آب آنک حکم غلیظت دارد
مسئله بول و عذره و فی و خون و شراب پس نداشته باکیان بول و سرگین چیزیکه گوشت او
مندی مردم
خورند بول و سرگین چیزیکه گوشت او را نخورند نخیس غلیظت است بسبب قنانون مذکورات
که مقدار دم باشد تمام آب کشیده شود و اگر ممکن نباشد و وضو بکشند بهتر است که قیاس
چون او صده است
کرده آنچه موجود بالفعل باشد بکشند و علی القوی من الاکثر مسئله موت مثل موش خرد تا بچینه
کبوتریست تا دل و وسطیا آنکه در و کصاح آب کبجید بکشند و از بچینه کبوتر تا گو سفند چهل تا
چون آب آبها
شصت بکشند از بچینه گو سفند تا هر قدر که باشد آنکه حیوانی اما سیده باشد اگر چه خرد بود
پاره شده یا بوشن است
تمام آب بکشند مسئله چون چاه نخیس شود روز و شب آن غاز بگرداند که منتفع یا بند
وقت وقوع معلوم نباشد والا نماز نکند و روز بگرداند فرض واجب بالاتفاق اعاده نماید
در زمان صبح پنج گرداند و از قیاس منتفع باشد طریقت است کند وقتش خنوی بر نیست ۱۲
و سنت و بعضی روایات آمده است چنانکه در حجابی مذکور است و الله اعلم بالصواب مسئله
چون او صده است
عرق بر شی حکم سورا دارد و موعینی پس خورده آدمی و اسپ هر چه گوشت آن خورند یا است
در وقت غلبه آب بر مشیمه
و پس خورده سنگ و خنزیر و درندگان بهام نخیس است و پس خورده کریم و مرغ کوچک و دو ساعت

در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت

مناح الصلوة ۱۲

در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت
در وقت غلبه آب بر مشیمه
در وقت غلبه مشیمه بر آب
در وقت غلبه غلیظت بر آب
در وقت غلبه آب بر غلیظت

کوشان اوست باشد که او را چه آب است
کوه باندا که آن شکر است
بنیادی که چون در آن خورشید
تا اگر در آب خورشید
و مقدار بود تا آنست که در چاه
نقده زین تا نوال شود کبابی
سرمه است و کجا و نظایم جابیز
جا بیز را آورده و طلسمی بر آن
نقد کرده از یک کشتی از آن
چنان بود که نقیر آن بقبض است که در
هر موضعی که فواید آنست که بزرگان
گرفتند و پس جانها را برین حالت
نویق در کتاب است که در این
اتمی حاصل می نشیند که در این
جلو کار ابرام بر آن کوه باشد که
که چو جابیز از آن کوه است که در
مست و عروسش جانشین است که در
بهر کوش می آید که بر آن کوه
و در کوش می آید که در آن کوه
مضی باقی بود که در آن کوه
از آن کوه است که در آن کوه
و جیشش در نقده که در آن کوه
از آن کوه است که در آن کوه
نقد کرده از یک کشتی از آن
چنان بود که نقیر آن بقبض است که در

الطهور و سواکن بوی مثل موش و غیره که روه است و بوی مثل چهار مشک است اگر آب پاک
موجود نباشد وضو که هم کند یا کسان مسئله اگر آب باشد که بنید قمر وضو کند این ظاهر
الروایه است و صحیح است که تم کند وضو بخند قال فی البحر الرائق بیتمه و لا یوصی به
و قول الامام الحروف قد رجع الیه و هو صحیح فصل در تیم چون بر استعمال
آب قالد و نباشد از مهر آنکه آب درست یک کروه و آن شش هزار گز است بزرگانه که بیست چهار
انگشت است کذانی البحر الرائق و غیره یا آنکه غسل وضو نمیدانند که وجهت آنکه مرض زیاد
می شود و یا بدازی سبکشد یا سردی بفرست که استعمال آب میزد و یا جهت قطعی شود
این اخیر در غسل با اتفاق روایات امام عظم است و در وضوح است که جابیز نیست و
در غسل اگر قدرت گرم کردن داشته باشد یا علاج دیگر تواند که دم جابیز نیست و اگر هیچ وجه دفع
سردی نتواند جابیز است کذانی البحر الرائق و غیره یا آنکه خوف درنده یا دشمن یا شگی باشد برابر
است که خوف بر مال بود یا برخورد و غمی اورا شود و یا فقی اورا یا جانور اورا یا آنکه دلو یا سن
ندارد که آب کشد یا آنکه از بهای مثل زیاد هم میسر در همه این صور تمامیم جابیز است چیزیکه
از جنس نیش است یعنی آنچه بسوختن نرم یا خاکستر نشود پس باهنر و مانند آن و چون مانند آن
جابیز نیست و طریقی است که دست بزرین نذوخال در کرده بر تمام روی باله چنانکه بیج

گرفتند و پس جانها را برین حالت
نویق در کتاب است که در این
اتمی حاصل می نشیند که در این
جلو کار ابرام بر آن کوه باشد که
که چو جابیز از آن کوه است که در
مست و عروسش جانشین است که در
بهر کوش می آید که بر آن کوه
و در کوش می آید که در آن کوه
از آن کوه است که در آن کوه
و جیشش در نقده که در آن کوه
از آن کوه است که در آن کوه
نقد کرده از یک کشتی از آن
چنان بود که نقیر آن بقبض است که در
هر موضعی که فواید آنست که بزرگان
گرفتند و پس جانها را برین حالت
نویق در کتاب است که در این
اتمی حاصل می نشیند که در این
جلو کار ابرام بر آن کوه باشد که
که چو جابیز از آن کوه است که در
مست و عروسش جانشین است که در
بهر کوش می آید که بر آن کوه
و در کوش می آید که در آن کوه
از آن کوه است که در آن کوه
و جیشش در نقده که در آن کوه
از آن کوه است که در آن کوه
نقد کرده از یک کشتی از آن
چنان بود که نقیر آن بقبض است که در

کوه کسری سنگ که آن است
از آن کوه است که در آن کوه
نقد کرده از یک کشتی از آن
چنان بود که نقیر آن بقبض است که در

بسیار است ظاهر در
را داد و در سبب آن
درست است که در
گشت کانی نیست
او ایلی است
از آن بتعالف کانی
در هفتاد و سه
از هفتاد و سه
موزی
در بیان
مقام
دست
سکنه
لازم
فردت
صحت
جنب
کسانی
و غیر
در
صاحبه
مشتاق
۱۶

باقی مانند باز دست بر زمین و چهارگشت دست چپ بر دست است را از سر گشتان
گرفته تا آنچه رساند بگشت دست چپ باطن دست است از طرف آن رخ تا بند دست رساند
و باطن زر گشت چپ بر ظاهر گشت است گذارند و دست دیگر نیز بچین کند که اذکر
المشایخ علی مافی البحر الرائق و غیره با مسئله جنب و محدث هر دو یک طریق است
عذرهای سابق مسئله بر زمین عبارت طریقت و بغیر آن نیز جایز است اگر چه زمین حاضر
باشد نیست و تمیم فرض است پس کافر اهل نیست که تمیم کرده مسلمان شود و با نماز نمی تواند کرد
بخلاف وضو و نهار و قضا تمیم نیست که مسلمان اهل نیست است مسئله نمی شکند تمیم
را اگر قضا وضو و قدرت بر آن زیاد از حاجت مسئله امیدوار آب تاخیر نماز تا آخر وقت
سجده کند بروایتی تا آخر جواز و الا اول صح مسئله جایز است تمیم قبل از وقت و برای اکثر
از کفر خلافاً للشافعی فیها مسئله تمیم جایز است بجهت خون فوت نماز جازه مگر
ولی را و قیقه خود امانت کند چون خصیت و بعد جایز است نه از او الحاق فی المدایه
قل فی البحر الرائق انا علی ظاهرنا ان آیه فی حیة التیمم للمکمل عند خوف
القوت لکنها کما یظن و مراد از فوت و سابق تمام تکبیرات است اگر بعضی نذر سید
جایز نیست ذکره فی البدایع و القینه مسئله جنب و محدث و نفسا همه ساینده

در بیان تمیم
مقام نماز در دست
دست در وقتی قطع است
سکنه اگر کسی در وقت
لازم نیست تمیم
فردت نماز است
صحت نماز است
جنب نماز است
کسانی با طهارت
و غیره در جواز
در جواز نماز
صاحبه در وقت
مشتاق
۱۶

بالاتر باشد اگر برای نماز جازه و سجده
تلاوت کبر و نماز وقتی بدان جایز است
و اگر برای سجده و در دخول سجده
نایدان در وقت تمیم اگر کسی است
تعلیم از ارباب تفسیر است و در وقت
و جان در حال تمیم و تمیم نکرده
تمیم خود نیست که تمیم نکرده
و در حال تمیم و تمیم نکرده
مصلحت تمیم در وقت تمیم
زایل باعث دوری آب است
طرف روان شد که آب
باز در صورت تمیم
از آب تمیم تا آنکه
نزد که از آن
تمیم تا آنکه
تمیم تا آنکه
تمیم تا آنکه

جایز است که در وقت
تمیم تا آنکه
تمیم تا آنکه
تمیم تا آنکه
تمیم تا آنکه

در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد

یکبار از انگشتان پای کند و تاساق رساند و این سنت است و در فرض مقدار
سه نلشت است مسئله مقدار سه نلشت خرد پای اگر باره باشد مسج جائز نیست و جمع کرده
شود و آنچه در یک موزه است بخلاف نجاست و کشف عورت که در هر جا که باشد
محسوب مسئله میگذرد راناقض وضو و کشیدن موزه و گذاشتن مدت بشرط آنکه
از کشیدن خون رغن پای نباشد و بعد کشیدن پایها بشود فقط اگر وضو داشته باشد و
بر آوردن اگر قدم از داخل موزه در حکم خرد است مسئله اگر مسح کند مقیم بعد مساح شود
قبل از مدت اقامت سه شبانه روز تمام نماید و اگر مقیم شود و بعد از یکشنبه روز فرود آورد
مسئله مسح صحیح است بر جمیع اوضاع موزه نه بر عامه و کلاه و برقع و دستانه مسئله
مسح بر سیره جراحات و خرقة ریش حکم غسل دارد پس موقت بوقت معین نیست
وجع بوضو و غسل تواند شد مسئله جائز است مسح بر سیره اگر بسته باشد بی وضو
مسئله بر تمام عصابه مسح جائز است اگر کشون ضرر کند باین و جراحات باشد
پایه و اگر ضرر نشود باید که آن قدر بخشاید و اگر بر جراحت ضرری نباشد مسح
جائز نیست مسئله اگر ساقط شود و سیره از بی باطل شود مسح مسئله حاجت
نیست در مسح خف و مسح بر حریم اول جاس پاک کردن از پلیدی در وقت نماز

در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد

مفتاح الصلوة

موقت

در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد
در صورتی که مقدار مسحوق باشد
در صورتی که مقدار مسحوق نباشد

بعضی حال چنانچه باشد
 و همچنین اگر بپوشیده باشد با کف
 نماز و سجده است منع
 اگر بپوشیده باشد با کف
 نماز و سجده است منع
 اگر بپوشیده باشد با کف
 نماز و سجده است منع

فرست و بیانش است پارچه که پوشیده نمازدا کند باید که مقدار درم شرعی نجاست
 باوز سیده باشد و آن معتبر بوزن است در نجاست کثیفه و معتبر بسا حشمت در رفقه
 اگر کم از در هم است دور کردن واجب و اگر زیاد از در هم است فرست مسئله نجاست
 اگر برکناره پارچه است که نماز گزارنده پوشیده است لیکن آزار نداشته است باید دید
 اگر حرکت مصلی متحرک شود نجاست او مانع است و الا فلا مسئله اگر سر میرسد بنجسته
 نجس نماز جائز نباشد مسئله اگر شیشه بول همراه مصلی باشد نماز او با باشد زیرا که محل
 نجاست و اگر سنگ پنجم همراه او باشد که دهن بسته باشند نماز جائز است زیرا که
 نجاست در مقام خود منع نمیکند چنانچه در بدن مصلی است فصل وضو و غسل کردن
 و پارچه و بدن بشستن بلکه از جنس نجاست پاک گشتن مطلق آب حاصل می گردد و آن آب
 باران و چشمه و دریا است اگر چه متغیر شده باشد بسبب چیزیکه ظاهر است یکی از
 اوصاف ثلثه او که بوی و رنگ و لذت است و بعضی برانند که بعد از خلط بطاهر تسلیان
 بقیست وضو و غسل جائز است چنانچه در آب حوض و قتیله و اوراق بسیارند ذکره
 فی النهایه مسئله چون بسبب مکت تغییر در اوصاف ثلثه شود وضو و غسل جایز است
 کمافی الذخیره ذکره فی البحر جندی و امیکه متغیر بطبع شده یا غالب گشته برو غیر او

کرامت دزد در نجاست
 و آب آفتاب سیده بالاتفاق
 کرمه نیست مسئله در نجاست
 درین باب غلبه است اگر نجاست
 با غلط است حال که در نجاست
 مخلوط با اشیاء است نجاست
 نجاست آب نجاست با نجاست
 در آن آلودگی بقیه نظایر آن
 طهارت آن آلودگی بقیه نظایر آن
 زیاد بود آن نجاست
 باشد بقا نظایر آن آلودگی
 است تا وقتیکه در حال تمام
 مطهر است و الا در آن آلودگی
 و کلاب نجاست در آن آلودگی
 یاب در آن بود پس اگر نجاست
 است از در هم است و چون هر که
 در آن است در هم است و چون هر که

مفتاح الوصول

نهر است و الا نه
 اگر رنگ یا چیز دیگر دارد
 در بدن مصلی
 اوصاف اشیاء
 و الا در آن آلودگی
 از در هم است و چون هر که
 در آن است در هم است و چون هر که

حق تعالی فرمود که هر کس در وقت غسل از آب جاری بگذرد و در آن وقت از آب جاری بگذرد و در آن وقت از آب جاری بگذرد...

دازد وی اجزاویا پشیده شد از درخت یا میوه آن آب مطلق نیست بلکه مقیدست
 وضو و غسل جائز نیست اما پارچه و بدن می توان شست اگر سکر نباشد و آب ده درده
 حکم جاری دارد و روایت صحیح زود بعضی در گزاره آنست که هفت قبضه و یک قلمه باشد
 و فتوی درین باب مختلف است اکثر برین هستند که شش قبضه نی اصح قائمه باشد
 و بعضی بر هفت قبضه نی قائمه هستند و فتوی قاضی خان و غیره بر آنست که هفت قبضه
 با هفت قائمه باید و نیز فتوی بعضی برگزهر زمان است لیکن احتیاط در قول قاضی نجاست
 و وسعت در قول اکثرست مسئله آب جاری آنرا گویند که گاه را تو اندر دوام که
 اثر نجاست ظاهر نشود پاکست و مردن چیز بیک خون ندارد چنانچه پیشه و کس آب را
 پلیدی سازد مسئله آبیکه در قربت یا رفع حدث استعمال کند ظاهر غیر مطهرست مطلقاً
 و بعضی در غسل فتوی به نجاست داده اند مسئله جنب که بجهت کشیدن و لودن
 چاه شود مسئله شست که محوط بعیر باو کنند و فتوی بر قول محمد است که آب ظاهر
 غیر مطهرست و جنب نیز ظاهر شد و قول ابی حنیفه آنست که هر دو نجس اند و قول
 ابو یوسف آنست که هر دو نجس اند و بحال خود نجیم در محوط عبارت از قول ابو حنیفه است صحیح عبارت
 از قول ابو یوسف و ملاز قول محمد است ذکر فی البحر الرائق مسئله هر دو است که
 اشاره به ظاهر

در وقت غسل از آب جاری بگذرد و در آن وقت از آب جاری بگذرد و در آن وقت از آب جاری بگذرد...

مفتاح الصلوة

این است که هر دو نجس اند و بحال خود نجیم در محوط عبارت از قول ابو حنیفه است صحیح عبارت از قول ابو یوسف و ملاز قول محمد است ذکر فی البحر الرائق مسئله هر دو است که اشاره به ظاهر

در وقت نماز اگر کسی را چیزی یاد آید که در وقت نماز است باید آن را بخواند و اگر در وقت نماز است و چیزی یاد آید که در وقت نماز نیست باید آن را در وقت نماز بخواند و اگر در وقت نماز نیست و چیزی یاد آید که در وقت نماز است باید آن را در وقت نماز بخواند

حلاست معاست یعنی نماز بان جازست باکرامت و در فتح القدر کم از در هم هم کرده گفته است و تحقیق آنست که قدر در هم کرده تحریمی است و ما دون او کرده تزیینت زیاده از دلایح جز است کما ذره فی الینابیح و غیره مسئله قدر ربح ثوب مطلقاً علی صحیحه فی المبسوط و ادنی بایجز بصلوة علی صحیحه القدوری و البغدادی و ما صاحب من الذیال الذریض علی باصححه الاکثر و شهر فی شهر علی مآقده ابو یوسف و نقله فی غرر الانکار عن الامام الاعظم از نجاست محققه چنانچه بول یاوکل لحم و فرس و پسنداخته بر نده که گوشت او حرامست و خون ماهی و لعاب خروسترو شاشه بول مثل سر سوزن معاست تفصیل سابق مسئله پاک میشود پرچه و غیره از نجاست مرئیه بزوال ذات و اثر او اگر آنکه مشقت تمام شود و از غیر مرئیه مشقت بشستن یا بیدن یا سحر و غیره ۲۰ سه بار هر بار بقوت تمام باید یلید و معتبر قوت چنانچه است اگر رعایت پرچه کرد یلیدی ماند آنچه شپله نشود سه بار شسته خشک کنی یعنی قطرات آنچکین ماند و هواج مسئله محل استنجا پاک کردن قبل از شستن بآب سنت است بسنگ پاک کنند و مسنون در آن بر وجه کاسه عدوی نیست لیکن استحسب است و اگر پاک نشود عدو طاق هر چه باشد خیار کند و سنگ قبل از استعمال بزین سه بار زدن تا از تسبیح باز ماند ذکره فی العیون و شستن بعد از وضو است اگر قدر در هم باشد واجب است اگر ایقده رتجا و از مخرج باشد و علیه الفتوی و قال

کبریا در وقت نماز اگر کسی را چیزی یاد آید که در وقت نماز است باید آن را بخواند و اگر در وقت نماز است و چیزی یاد آید که در وقت نماز نیست باید آن را در وقت نماز بخواند و اگر در وقت نماز نیست و چیزی یاد آید که در وقت نماز است باید آن را در وقت نماز بخواند

در وقت نماز اگر کسی را چیزی یاد آید که در وقت نماز است باید آن را بخواند و اگر در وقت نماز است و چیزی یاد آید که در وقت نماز نیست باید آن را در وقت نماز بخواند و اگر در وقت نماز نیست و چیزی یاد آید که در وقت نماز است باید آن را در وقت نماز بخواند

بیشترین درک درخت و درستی درخت و درستی درخت و درستی درخت

محمد معتبر قدر الدرهم مع المخرج و هو الا حوط مسكله استنجا باستحان و ليس انما انتهى چهار پايان
و طعام و نمک و خشت پخته و سفال پارچه و خاکستر و انگشت و علف چهار پايان و کاغذ
مکروه است و ايضا بجن غيري مکروه است اگر چه از ديوار جدا شده باشد مگر آنچه به يقين دانند که
بکار نخواهد آمد مسكله بدست راست استنجا مکروه است و بحضور خلق حرمت اگر ممکن است ترا بشود
و گرنه مکروه است تا فرض نباشد نکند بجز از آنچه ما هنا اعلام کند که چشم طرف ديگر کند
مسكله مقابل و مدار قبله بول و غايط مکروه است اگر چه در عمارت باشد و اگر فرياموشی
نشست اگر ممکن باشد بگرد و اختلاف است در استنجا بعضی بگرا هست قائل اند و تمر تاشی
عدم گرا هست اختيار نموده مسكله مقابل آفتاب ماهتاب مکروه است و ساده بول کردن
گرا هست دارد مگر بعضی ضروری و در مقايسه بول کند غسل و وضو نيابد که مکروه است
و در زمين سخت نمازم نکند بول کردن مکروه است و در وقت دريدن باد مقابل آن
مکروه است و در سوراخ جانور نيز مکروه است بدانکه در سائل وضو تميم و مسح خفين
و آب وضو وغيره از مقدمات نماز اختصار واقع شد هر که خواهد بست و جماع و الاكل و مساله
کما يتحي ينجي همه را مطالعه نمايد عليه بلا حظه فتح المذاهب الاربعه للكاتب فانه كان
في المسائل التفصيليه و وان للطالب العلية انشا الله تعالى حميم و وم جاب يال کردن

نوشته شده است
خبري را در هر جا
في الطحاوي
بعضي بول فائده
و بجنين در استنجا
و جاري در استنجا
وضو چشمه و جاه
بنيخت بود در وقت
و ساير اركان نفع كثير
و در مقابل راه آويشان
بجواب پايان در استنجا
است بجنين در استنجا
و در استنجا در استنجا
زبان بجنين در استنجا
بدون حاجت نيز
و در استنجا در استنجا
زبان بجنين در استنجا
بدون حاجت نيز

مفتاح القلوب

۳۳

کردن و دران بول و دران بول و دران بول و دران بول

ادوات نماز و تحقیق و تامل
در هر حال بر وظایف است
باقی بقیه از دست باشد باز
عزت است از آنکه اگر از آنکه
زبان اداس است تسبیح است
از اگر بگوید تسبیح است
نماز است از آنکه تسبیح است
کثرت شد با تسبیح است
از آنکه تسبیح است
دسته عفو باشد از آنکه
دسته عفو باشد از آنکه
دسته عفو باشد از آنکه
دسته عفو باشد از آنکه

و غیر مسئله شستن ریح عضو مانع نماز است و مادون ریح عفو و اگر چه باید که ریح او طاهر است
در همه گزاردها نیست و اگر کم از ریح پاک شد خیر است و اگر پاک نیاید شستن بر او با شستن
و این فصل است از استاده بر کوع وجود مسئله است آنست که نماز در سیرین و از او دستا
کند نماز درنگ تنها یا چاره کرده است اگر در گذشته باشد که در فی الحیطه و غیره نون نیت کردن یعنی از
فروض نیت بلافاصله کردن که نماز میگویم بحسب خدا تعالی و معر او از فاصله آنست علیکم
لائق نماز نیست در میان واقع نشود چنانکه اکل و شرب و سخن امارت را بسوی مسجد و وضو باکی
ندارد ولیکن مستحب آنست که متصل بیکدیگر باشد یعنی مستحضر باشد نماز او وقت بگیرد اما تا آخر از
بروایت کرخی جائز است و ظاهر و باجا نرسد آنکه گفته اند که بعد از آنکه قبل از آنکه نیت کند
جائز نباشد مسئله اینقدر نیت کافیست در نون و افعال با بحسب فرض تعیین آن فرض مثل
عصر و ظهر و سورت و این تعیین میت در دل است با جماع جمیع علماء طهر الوضو طهر الوضو
بزبان گفتن اولی است اگر بالیقین میداند که وقت موجود است و گرنه بگوید طهر یک نیت بر وقت
که غیر ازین طهر نباشد و اگر دیگر نیت باشد تعیین هذا الطهر کند و نیت تعیین رکعات و استقبال
قبله شرط نیت فکریه فی البحر الرائق و غیره مسئله بزبان آهسته گفتن مستحب است نزد اکثر
علماء روز بعضی عدتست و بعضی بگراست او قائل اند اما بهر جهت غیر مشروط است چنانکه در

و این فصل است از استاده بر کوع وجود مسئله است آنست که نماز در سیرین و از او دستا
کند نماز درنگ تنها یا چاره کرده است اگر در گذشته باشد که در فی الحیطه و غیره نون نیت کردن یعنی از
فروض نیت بلافاصله کردن که نماز میگویم بحسب خدا تعالی و معر او از فاصله آنست علیکم
لائق نماز نیست در میان واقع نشود چنانکه اکل و شرب و سخن امارت را بسوی مسجد و وضو باکی
ندارد ولیکن مستحب آنست که متصل بیکدیگر باشد یعنی مستحضر باشد نماز او وقت بگیرد اما تا آخر از
بروایت کرخی جائز است و ظاهر و باجا نرسد آنکه گفته اند که بعد از آنکه قبل از آنکه نیت کند
جائز نباشد مسئله اینقدر نیت کافیست در نون و افعال با بحسب فرض تعیین آن فرض مثل
عصر و ظهر و سورت و این تعیین میت در دل است با جماع جمیع علماء طهر الوضو طهر الوضو
بزبان گفتن اولی است اگر بالیقین میداند که وقت موجود است و گرنه بگوید طهر یک نیت بر وقت
که غیر ازین طهر نباشد و اگر دیگر نیت باشد تعیین هذا الطهر کند و نیت تعیین رکعات و استقبال
قبله شرط نیت فکریه فی البحر الرائق و غیره مسئله بزبان آهسته گفتن مستحب است نزد اکثر
علماء روز بعضی عدتست و بعضی بگراست او قائل اند اما بهر جهت غیر مشروط است چنانکه در

ادوات نماز و تحقیق و تامل
در هر حال بر وظایف است
باقی بقیه از دست باشد باز
عزت است از آنکه اگر از آنکه
زبان اداس است تسبیح است
از اگر بگوید تسبیح است
نماز است از آنکه تسبیح است
کثرت شد با تسبیح است
از آنکه تسبیح است
دسته عفو باشد از آنکه
دسته عفو باشد از آنکه
دسته عفو باشد از آنکه
دسته عفو باشد از آنکه

له و اگر معلوم نشود که مرد در ده است یا زن نیت چنین کند که نماز میکنم یا امام بر سیکه او نماز می کند چنانچه

و دخلت فی صلوة الامام بگوید نزد بعضی صحیح نیست تا تعیین فرض نکند و الاصح الجواز
کله فی البحر الرائق و در جمیع نیت سقاط فرض ظهر نماز جمعه کند و الا فرض او اندیشود و ترجیح
علی ما خلافاً از فرود در نوات تعیین اول ظهر علیها و آخر ظهر بعد کند و الا اندیشود چنانچه
از بحر الرائق ظاهر است لیکن در مسائل شتی کثیره و غیره مطلقاً ظهر فائز کفایت فرموده اند
و درو تر بعضی گویند که مطلق و تر گویند لفظ و جب گوید که ختلان در وجوب دست صحیح
است که در و تر و جب گوید که مذاب امام عظمی الله عنه و جوبت در نیت جنازه الصلوة
لله و الدعاء للمیت بگوید نیت اقتدار کار نیست کل ذلك من البحر الرائق فی مواضع
شتی و او وقت نماز شناختن فرضت وقت نماز فجر از صبح صادق است تا طلوع
آفتاب و مستحب ادای او تا خیرست یعنی در نصف ثانی از تمام وقت نماز بخوارم
و تمام وقت او از صبح صادق است تا طلوع آفتاب مقدار حصه مهمم از شبکیا فی خزائن الایام
عن جواهر الفتاوی نقلاً عن الامام البرزوسی فی باب الصوم و آن چهارگرمی پا و
بالا تقریباً میباشد در ایام معتدله بهمین قیاس و در ایام شهای طویل زیاده میشود و در
قصیره کم میشود و نصف آخر تا بر آمدن آفتاب دو گرمی باشد لیکن هر چند سفتار بود
مستحب است پس تاخیر کند تا وقتیکه اگر نماز فساد ظاهر شود اعاده تواند کرد و از بحر الرائق مستفاد

کند چنانچه آنکه اگر نیت مرد در روزان بود یا عکس آن جان باشد صبح کا زب کر سید و در از بے باشد و پس آن بر سبب می خورد کند آن وقت

مفتاح الصلوة

۲۶

۱۹

در چه چیز است که در روزی در پیشگاه پادشاهان و در روزی در پیشگاه پادشاهان و در روزی در پیشگاه پادشاهان

میشود که صیقل و تشریف است ظاهر ادواتی باشد و در جوی و الا آنچه تجربه معلوم میشود است
که بعد از آن تشریح در جوی تا طلوع از سه گمتری زیاد باشد و بعد از آن گمترتاریک گمتری پا و بالا است
پس بنا بر علی هذا الاختلاف نماز بعد از آن گمترتاریک در غایت احتساب باشد و الله تعالی اعلم
و وقت نماز زوال افتاتید این سایه هر چه ببرد و برابر آن در سایه صلی بر بند پیام عظیم
ست اکثره علمای برین فتوی داده اند و تا رسیدن سایه هر چیزی بر روی سواک سایه صلی بر قول
ابو یوسف و محمد است یعنی علمای برین فتوی داده اند صاحب بجز آن صحت قول اول از
بیان و محیط و صحیح قدوری یعنی و صد الشریع و شرح مجمع و غیره و غیره با نقل نمایند تحقیق
سایه صلی بر پا زود اطراف این حقیر رساله جدا گانه بیان نمودم چنانکه حاصل این بیانات آمده است

تفاوت در دو نوع چوب که در این کتاب مذکور است و در هر یک از آنها تفاوتی است که در این کتاب مذکور است

مغناج الطاهره

وزن ثور گردد یک قدم جوزا بود در استوا	ایستاد فی از حمل دو نیم پاسوی شماست دانما
تا آخرش آن چو شگشت از آمد آن سایهها	از نصف سلطان یک قدم سوی جنوبی میشود
از عقرب آن سه نیم شد و ز قوس پنج و نیم پا	وزن سبب گردد دو قدم دو نیم از میزان شود
از ولو آن شش قدم تا نیش بین پنج را	در نصف جدی آن هفت شرف شمالی میشود
تا آخرش نقصان آن سه چنان کنیم پا	در بازوه یکجا قصه است جهت چهار است یا برین
به خدا گفتم بتو ای عیسوی این نظم را	باز از حمل دو نیم هست که عسلی حاصل میشود

بسیار جدا گانه در سایه عسلی اکثر بلاد هند موصول است و حال فصل از آن مفهم میشود اینجا عرض نموده است

مدار بر ماههای شمسی که درین بیت است بیت لاوالالب لاوالاش مرتبت ^بلال کط
 و کطل شهور که است باید که نزول آفتاب در برج حمل که عبارت از فروردین است
 تحقیق کند بعد حساب تمام سال آسان میشود قطعه ز فروردی چون بگذشتی مه اردی
 بهشت آید بود خرداد و تیر آنکه مراد است بهی شاید پس از شهر یور و از مهر و آبان
 آذر و دی دان که برین جز سفیدار مذابهای نیز آید و الله الموفق و مستحب در
 ادای نهم در ایام صفت تاخیر است و حد او آنست که بجزارد قبل از رسیدن بمش
 کذافی البحر الرائق یعنی چون وقت بلاکرا هست او نیز تحقیق تا مثل است و بعد از مثل
 الی المثلین کرده تفریبی میشود بنا بر اختلاف صاحبیه که نزد ایشان بعد از مثل وقت ظهر
 نیست بلکه وقت عصر است و مشایخ ظهر اردان وقت لایبغی و ترک الاحتیاط گفته اند
 چنانچه در این تمام و بحر رائق مذکور است پس قبل از نماز مثل اول بعد از نصف آن
 مثل مستحب باشد زیرا که حد تاخیر نصف آخر وقت است چنانکه تعجیل نصف اول وقت است
 ذکره فی البحر الرائق و غیره و در ایام شتاب تعجیل ظهر مستحب است و حد آن مذکور شد و تحقیق نشان است
 در ایامیکه سرما هر روز زیاد تر گردد و در ایامیکه گرمی هر روز زیاد تر گردد و صیف و از ایامیکه سرما
 کمی شروع کند رجعت و از ایامیکه گرمی کمی کند خریف است و حال این هر دو مذکور شد

اصول
 صفت
 اصول

اصول
 اصول

اصول
 اصول

اصول
 اصول

این علامت کتب و بار است در ولایت
 از جمله اینها می باشد چنانکه در صورت است

در این کتاب از امام عظیم
بنیامین علیه السلام نقل شده است
که در وقت نماز در این حکم
و صاحب بحر الرائق میگوید که آنچه ظاهر میشود آنست که رنج طریقی شتابت درین حکم
در حریف بصیفت است و وقت عصر بعد از وقت ظهرست علی اختلاف مذمبین یعنی
بعد از شلین بقول امام عظیم و بعد از مثل واحد بقول صاحبیه بیکایت امام عظیم بعد از مثل واحد
وقت ظهری برآید و وقت عصر بعد از شلین میشود پس آن مثل ثانی وسط بین الظهر و عصر باشد
و جمله اقوال آخر او تا غروبست الا برویت حسن بن زیاد که بقول او بعد از اصغر قرص است
وقت عصر نیست و بقول جمهور که وقت تحریم است تا غروب است تا آنکه غروب نشود
در همه ایام یعنی صیفت و شتاب و بیخ و خرین در نصف آخر تا که ایت زرسیده است مستحب
ست مگر در ایامیکه ابر باشد چنانکه آید و وقت مغرب بعد از غروب تا غیبوت شفق
ست و آن ضمیمت در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود بر مذمب امام عظیم و همینست
قول ابو بکر صدیق و عمر فاروق و معاذ بن جبل و عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہم و بر
ند مذمب صاحبیه عبارت از ضمیمت و این قول ابن عمر و ابن عباسست اکثر محققین
فتوی بر اول داده اند و همینست مختار متاخرین و بعضی فتوی بقول ثانی داده اند
لیکن شیخ ابن ہمام میگوید لا تسأعنہ من و آیتہ در آیتہ مستحب ادا می مغرب
تعمیلست و خدا و در اسرار همان تقدم از نصف خیر گفته است اما شیخ ابن ہمام
نام کتاب از ابو سعید و لایق است

و در این کتاب از امام عظیم
بنیامین علیه السلام نقل شده است
که در وقت نماز در این حکم
و صاحب بحر الرائق میگوید که آنچه ظاهر میشود آنست که رنج طریقی شتابت درین حکم
در حریف بصیفت است و وقت عصر بعد از وقت ظهرست علی اختلاف مذمبین یعنی
بعد از شلین بقول امام عظیم و بعد از مثل واحد بقول صاحبیه بیکایت امام عظیم بعد از مثل واحد
وقت ظهری برآید و وقت عصر بعد از شلین میشود پس آن مثل ثانی وسط بین الظهر و عصر باشد
و جمله اقوال آخر او تا غروبست الا برویت حسن بن زیاد که بقول او بعد از اصغر قرص است
وقت عصر نیست و بقول جمهور که وقت تحریم است تا غروب است تا آنکه غروب نشود
در همه ایام یعنی صیفت و شتاب و بیخ و خرین در نصف آخر تا که ایت زرسیده است مستحب
ست مگر در ایامیکه ابر باشد چنانکه آید و وقت مغرب بعد از غروب تا غیبوت شفق
ست و آن ضمیمت در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود بر مذمب امام عظیم و همینست
قول ابو بکر صدیق و عمر فاروق و معاذ بن جبل و عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہم و بر
ند مذمب صاحبیه عبارت از ضمیمت و این قول ابن عمر و ابن عباسست اکثر محققین
فتوی بر اول داده اند و همینست مختار متاخرین و بعضی فتوی بقول ثانی داده اند
لیکن شیخ ابن ہمام میگوید لا تسأعنہ من و آیتہ در آیتہ مستحب ادا می مغرب
تعمیلست و خدا و در اسرار همان تقدم از نصف خیر گفته است اما شیخ ابن ہمام
نام کتاب از ابو سعید و لایق است

۳۲
مفتاح الصلوٰۃ

و در این کتاب از امام عظیم
بنیامین علیه السلام نقل شده است
که در وقت نماز در این حکم
و صاحب بحر الرائق میگوید که آنچه ظاهر میشود آنست که رنج طریقی شتابت درین حکم
در حریف بصیفت است و وقت عصر بعد از وقت ظهرست علی اختلاف مذمبین یعنی
بعد از شلین بقول امام عظیم و بعد از مثل واحد بقول صاحبیه بیکایت امام عظیم بعد از مثل واحد
وقت ظهری برآید و وقت عصر بعد از شلین میشود پس آن مثل ثانی وسط بین الظهر و عصر باشد
و جمله اقوال آخر او تا غروبست الا برویت حسن بن زیاد که بقول او بعد از اصغر قرص است
وقت عصر نیست و بقول جمهور که وقت تحریم است تا غروب است تا آنکه غروب نشود
در همه ایام یعنی صیفت و شتاب و بیخ و خرین در نصف آخر تا که ایت زرسیده است مستحب
ست مگر در ایامیکه ابر باشد چنانکه آید و وقت مغرب بعد از غروب تا غیبوت شفق
ست و آن ضمیمت در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود بر مذمب امام عظیم و همینست
قول ابو بکر صدیق و عمر فاروق و معاذ بن جبل و عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہم و بر
ند مذمب صاحبیه عبارت از ضمیمت و این قول ابن عمر و ابن عباسست اکثر محققین
فتوی بر اول داده اند و همینست مختار متاخرین و بعضی فتوی بقول ثانی داده اند
لیکن شیخ ابن ہمام میگوید لا تسأعنہ من و آیتہ در آیتہ مستحب ادا می مغرب
تعمیلست و خدا و در اسرار همان تقدم از نصف خیر گفته است اما شیخ ابن ہمام
نام کتاب از ابو سعید و لایق است

فصل در بیان وجوب نماز در وقت و اگر در وقت نماز باشد یا نه

که صحیح است بجا است تحریمی زیرا که اصل از قضا است و اگر نماز نقل است مکروه تحریمیست
 و حسب قضا او اگر قطع کند و اگر تمام کند از عمد آنچه لازم بشروع شده برآید و نازی که
 بنزد واجب شده هم مکروه تحریمیست و نماز جنازه بعضی مطلق گفته اند و بعضی گفته اند که اگر در همان
 وقت حاضر شود مکروه نیست لیکن فضل تاخیر است همچنین در سجده تلاوت نیز گفته اند که
 ذلک فی البحر الرائق و غیره و اگر است در طلع مرتفع میگردد و بعد از برآمدن قدر نیزه و اگر در
 نیزه باشد بهتر است حال آنکه مادام که نظر میتواند کرد بقصر شمس نماز مکروه است و طلوع و
 غروب مسئله مکروه است نقل آنچه بنزد واجب شده بعد از نماز فجر و عصره قضای فائمه و سجده
 تلاوت و صلوة جنازه که اینها بلاکراهت جائز است پس اگر شروع کند نقل در وقت جواز بعد
 فاسد کند باز در یکی از این وقت ادا نماید ساقط نمی شود از سه او کمافی محیط بناء علیه اگر
 سنت فجر شروع کرده فاسد کند آن واجب میشود پس بعد از نماز فجر قبل از طلوع اگر
 ادا کند جائز نباشد بر مذبح اصح کذا فی البحر الرائق و بعضی گفته اند که جائز است چنانکه
 در ظمیریه حلیه سنت فجر گفته است شروع کرده بعد بکبر فرض بیا رفیع الیدین
 بگوید بعد قبل از سلام ادا نماید لیکن در شرح مجمع رد کرده است که در وقت مذکور
 قضای نقلیکه شروع کرده است یا آنکه شروع کردن بر نیت قطع قباحت

بگردد و موجب سنگدانی را در وقت نماز کرده اند اما سنگداری در وقت نماز با وجوب شده و در آنجا نیست که در وقت نماز برسد درین وقت نماز جاز

مفتاح الصلوة

۳۲

فصل در بیان وجوب نماز در وقت و اگر در وقت نماز باشد یا نه

کتابخانه کهنه در کتبخانه کهنه در کتبخانه کهنه

قال في الينابيع يعني تقول الله اكبر والله اكبر ويصفت ثم يقول الله اكبر والله
 اكبر ويحك في كنف العباد والفتاوى الصوفية وازظاهر عبارت بحر ائق
 توقف در جميع كلمات مفهوم ميشود وليكن مراد از الله اكبر اين خواهد بود والله اعلم
قاف اول قبله شناختن در وسع قله آوردن در تمام نماز فرض است وان بروايتي
 حقيقه چنانچه قدر را باطل نماييم بعض مخالف را
 تمام مسجد حرام است و صحیح آنست كه كعبه است ليكن فرض صحیح كسيكه حاضر بود آنست كه
 مقابل عین آن كعبه شود و در حق كسيكه غائب است مقابل جهت كعبه كفايت ميكند و آن
 بين المغربين است اهل شرق را و بين المشرقين است اهل مغرب را و اقوى دليل بر شناختن قبله قطب
 شمالی است كسيكه در جانب مشرق است بر گوش راست است كسيكه در مغرب است بر چپ است و كسيكه
 حراف يمين كعبه است مقابل روى او است و كسيكه در شمال كعبه است پس پشت او است و نيت
 استقبال قبله در بعض روایات فرض گفته اند ليكن صحیح مفتی آنست كه فرض نيت بلكه در ابع
 وغيره گفته است كه فضل آنست كه نيت استقبال كعبه بكنز مملكه اگر محاذات واقع نشود
 نماز جائز باشد انتهى مسئله بواست كعبه در زمين كعبه قبله است قال في تحفة الفتاوى
 الكعبة اذا رفعت عن مكاهالذي يار قاصصا باب الكرامة ففي تلك الحاله لا يجاز
 صلوة المتوجهين الى ارضها الا في البحر الرائق مسئله اگر استعدا بغير جهت كعبه

مقاله
 در
 تفاوت
 میان
 قبله
 و
 جهت
 كعبه
 در
 نماز
 و
 در
 جهت
 كعبه
 در
 نماز
 و
 در
 جهت
 كعبه
 در
 نماز

قاف اول

مصحف الصلوة

کتابخانه کهنه در کتبخانه کهنه در کتبخانه کهنه

در سراج و در قادی منقباتی
 در سراج و در قادی منقباتی
 در سراج و در قادی منقباتی

و در کتاب فکرمذوق است بنا بر آن غیر لفظ الله اکبر مکرره است تحریماً یا تزییناً و محتسراً
 تحریماً است که علی آن سرور صلی الله علیه و سلم و ای ای الله اکبر و لا غیر ذکره فی الجواهر الرائق
 مسئله اگر بسم الله الرحمن الرحیم شروع کند جائز است نزد بعضی چنانکه دلالت بر تکریم میکند
 و جائز نیست نزد جماعت چنانکه در معنی اللهم بارک لی فی هذا میثود و امام زلیخا ترجمه
 اخیر کرده شایع نمیه گفته است که این ایشمه است و در بحر الرائق ترجمه جواز نموده دلیل
 تفسیر در ذم و حق و الله اعلم مسئله در وقت تکبیر گفتن دست از آستین بردار که مستحب است
 مسئله اگر مدالفت الله کند شروع در نماز صحیح نیست و خوف کفر است اگر نماز باشد و چنین
 اگر مدالفت الله بیا بای الله بکند و اگر مدالفت الله خطاست از روی لغت و همچنین
 مدراخطاست و مدلام الله صواب است کذا فی فتح القدر لیکن این را نیز مدرا خطاست ذکره
 اچلی فی حاشیه شرح الوقایه مسئله شرط دریافتن ثواب تحمیر اولی که در حدیث
 خیر صین الدنيا و ما فیها واقعت است که مقارن امام باشد و بروایتی تا در ثبات
 و بروایتی تا در قاتحه است و هو المختار فی الخلاصه و بروایتی تا در رکعت اولی است
 قال فی الذخیره هذا و سح الناس قاف و دوم قیامت است و آن زخصت با اتفاق
 مرسمی را که قادر است بر آن و خدا و آنست که چون دست دراز کند بر آن نرسد کذا فی
 در وجود

۳۹
 مفاتیح الصلوٰة

در اگر در جای
 و او گفت یا
 بیست گان
 عربی است
 فارسی است
 نیست
 در
 در سراج و در
 که مقتدی نشان
 در سراج و در
 بیست گان
 خلافت در جواز
 نیست که در اولی
 در قول امام چون
 مقارن حرکت
 تمام و انگشت
 است نه بدست
 در قول امام چون
 که مقتدی است

قوله يوم

در سراج و در قادی منقباتی
 در سراج و در قادی منقباتی
 در سراج و در قادی منقباتی

مفتاح الصلوة
بمقام تادم

البحر الرائق وهو وقدم تمامها بمن رسانیدن مستحب است که زانی البهر جنیدی و می باید که
 باربر هر دو پای برابر باشد کمانی الکیدانی و فی الغیابیه انه یکره التراجیح بین القدرین
 و خود فی روضه و یجوز اذا طال القیام بل هو افضل کمانی خزانة الروایة مسئله بر بعضی که
 قادر باشد بر قیام نه بر رکوع و سجود مخیر است و تعود اورا یا میای رکوع و سجود فصلت کذانی
 شرح الوقایة مسئله شخصی ضعیف است اگر روزه فرض ندارد و نماز استاده میگردارد و اگر دارد
 نشسته می تواند کرد روزه دارد و نوشته نماز گزارد و همچنین است اگر استاده میشود سیلان حرام
 ظاهر میشود نشسته بگزارد و قیام جائز نیست کذانی نیزه یصلی میاید که وقت قیام فرق میسازد
 هر دو قدم چهار انگشت باشد و کمین پنجه پانز که نهی است ذکره فی کثر العباد قاف سوم
 قرأت است و آن نیز وضعت بالاجماع و احد او است که تصحیح حروف بزبان کند
 بچشمی که خود بشنود و هو الصحیح و مقدار آن یک آیت است درازیا کوتاه بشرط آنکه
 دو کلمه یا زیاد باشد نحو قوله تعالی لا ثم ادبروا است کبر اگر یک کلمه
 باشد مثل مُذْهَبَاتَانِ یا یک حرف باشد نحو ص و ق مثلین
 در صحت نماز اختلاف کرده اند و صحیح عدم است زود اکثره صاحب بحر رائق عدم
 صحت قبول دارد در مثل ص نه در مثل مُذْهَبَاتَانِ استدلال بقول

آن که در این کتاب
 این کتاب در این
 این کتاب در این
 این کتاب در این
 این کتاب در این
 این کتاب در این
 این کتاب در این

و بنشیند و تکبیر کند
 یا خاسته و تکبیر کند
 ازین استدل نقل
 علیه که در کلام طریقی
 تو از حین قرائت عشر
 پس بقرات شانه
 خوان خواند اگر خزانة
 اعتبارش نیست
 و نماز هم فاسد نشود
 و قرات حدیث
 تعدی او باین کلمات
 الطحاوی

پیچیده بودن استیجاب نام

اورا در خواب

در وقت نماز

عقلی صحیح

بویش در آن وقت

بویش در آن وقت

بویش در آن وقت

بویش در آن وقت

بویش در آن وقت

بویش در آن وقت

بویش در آن وقت

الا سپیچاپے وغیرہ مسئلہ اگر یک آیت در از مثل آیت الکرسی در وقت بخوانند
 نماز جائز است نزد بعضی صحیح است که جائز نیست کذا فی البحر جندی عن الظہیر وعین
 الکافی الاصح اینہ بجز و علیہ عامۃ المشایخ کذا فی البحر الرائق مسئلہ قرائت فرض است
 در وقت از فرض ثنانی باشد یا غیره او اولین باشد یا آخرین یا احد الاولین واحد
 الاخریین و در وقت نفل در هر رکعت فرض مسئلہ اگر قرائت فرض قرائت کردن مجز
 مکروه تحریمی است و اگر عمد نفل وقت باشد جائز است و این مخصوص بفسخ است
 نزد امام بزدوی و عام است در همه نماز ہا نزد امام مرغیشانی این مذہب
 امام اعظم است اما نزد صاحبہ یک آیت در از یاسہ آیت کوتاه در مطلق نماز
 فرض است و این قول را راجح گفته است در کتاب سراجت حقیقا کذا فی البحر الرائق
 مسئلہ فرضیت قرائت در حق غیر اخص است و همچنین بہ نسبت غیر مقدمیت کہ
 او را در نماز یکہ امام جہر بخواند کردہ است اما در غیر جہر اختلاف مشایخ است کذا فی
 البحر جندی و امام محمد قرائت فاتحہ تسخیر میدانند بیکروایتی ذکرہ فی الہدایۃ کہ
 رکوع در نماز فرض است حد رکوع نزو اکثر کج شدن است مطلقا و نزد بعضی کج
 کردن پشت است در شرح فی این روایت حسن گفته و معنی گفته اند اگر بسوی قیام او نیست

قرائت کند یا اگر وقت
 نقطه نماز ناسد شود و اگر
 قرائت در حالت خواب واقع
 شد صحیح کہ جائز نیست
 عہ را در وقت حاجت
 و در کتابش نازل شد است
 لیکن بہ نسبت غیر مقدمیت
 آن صحیح است کہ

مفتاح الصلوۃ

در نماز لازم بیاید و اما در
 از نبودن از اذان و
 آواز ای شاہی نماند
 از قرائت است ہر حال ممکن
 العا لگیرینہ و لغتہ اند اگر
 با نظی ایند و در حالت غیر
 بکن ادا شد منافقہ ندارد
 لیکن ضعیف است بہ نسبت
 قرائت در غیر وقت

در وقت نماز
 در وقت نماز
 در وقت نماز
 در وقت نماز
 در وقت نماز

کتاب فی الجواهر فی الفقه الحنفی ج ۳ ص ۳۷۰

رکوع او نمیشود و اگر بر که عیله بر وجه سنت نیست بر شرط ظاهر از آنکه اقربست او میشود و ذکره فی
 الخلاصه و غیره با جمله میباید که دست بر انومیر شد و الا داخل قیام است چنانکه بالا
 در حد قیام از بحر رائق مذکور شد و این در وقت نیست که نماز استاده کند اگر نشسته او نماید
 باید که جنبه مقابل رکوع شود تا حاصل آن بر رکوع گذانی البرجندی مسئله کوز پشت
 که قامت او سجد رکوع رسید کفایت میکند او را سه باین بردن ذکره فی البحر الرائق
 و البرجندی مسئله و قیله رکوع نکرد و از قیام سجده رفت باید دید که بوجه سنت انتقال
 کرد نماز فاسد شود و اگر کج شد در میان شل شتر نماز باقی ماند گذانی الخلاصه و سبب
 همین گفته اند که وقت انتقال از قومه رکوع درست نشیند و الا در رکوع لازم می آید
 که موجب نقصان است از هر آنکه باعث زیادتی در نماز است مسلمین سجد یعنی هر دو
 سجده در نماز فرض است و آن نهادن بعضی وجه است بر زمین چه باشد یا بینی و
 اینقدر حکمت فرض کفایت میکند در ظاهر الروایه لکن گروه است تحریر ما الکفار یکج
 ازینها سبب خوب نهادن هر دو کفانی فتح القدر و البحر الرائق مسئله الکفار بجهه
 در ادای فرض کفایت می کند بالاتفاق من الثلثه و اما الکفار بینی فقط پس نزد
 امام اعظم جائز است نه نزد صاحبیه و فتوی بر قول ایشانست و بعضی بر آنند که
 اگر بر زمین

در حد قیام از بحر رائق مذکور شد و این در وقت نیست که نماز استاده کند اگر نشسته او نماید
 باید که جنبه مقابل رکوع شود تا حاصل آن بر رکوع گذانی البرجندی مسئله کوز پشت
 که قامت او سجد رکوع رسید کفایت میکند او را سه باین بردن ذکره فی البحر الرائق
 و البرجندی مسئله و قیله رکوع نکرد و از قیام سجده رفت باید دید که بوجه سنت انتقال
 کرد نماز فاسد شود و اگر کج شد در میان شل شتر نماز باقی ماند گذانی الخلاصه و سبب
 همین گفته اند که وقت انتقال از قومه رکوع درست نشیند و الا در رکوع لازم می آید
 که موجب نقصان است از هر آنکه باعث زیادتی در نماز است مسلمین سجد یعنی هر دو
 سجده در نماز فرض است و آن نهادن بعضی وجه است بر زمین چه باشد یا بینی و
 اینقدر حکمت فرض کفایت میکند در ظاهر الروایه لکن گروه است تحریر ما الکفار یکج
 ازینها سبب خوب نهادن هر دو کفانی فتح القدر و البحر الرائق مسئله الکفار بجهه
 در ادای فرض کفایت می کند بالاتفاق من الثلثه و اما الکفار بینی فقط پس نزد
 امام اعظم جائز است نه نزد صاحبیه و فتوی بر قول ایشانست و بعضی بر آنند که
 اگر بر زمین

صفتان الصلوة

۳۲

و

خواص بیانی
 در حد قیام از بحر رائق مذکور شد و این در وقت نیست که نماز استاده کند اگر نشسته او نماید
 باید که جنبه مقابل رکوع شود تا حاصل آن بر رکوع گذانی البرجندی مسئله کوز پشت
 که قامت او سجد رکوع رسید کفایت میکند او را سه باین بردن ذکره فی البحر الرائق
 و البرجندی مسئله و قیله رکوع نکرد و از قیام سجده رفت باید دید که بوجه سنت انتقال
 کرد نماز فاسد شود و اگر کج شد در میان شل شتر نماز باقی ماند گذانی الخلاصه و سبب
 همین گفته اند که وقت انتقال از قومه رکوع درست نشیند و الا در رکوع لازم می آید
 که موجب نقصان است از هر آنکه باعث زیادتی در نماز است مسلمین سجد یعنی هر دو
 سجده در نماز فرض است و آن نهادن بعضی وجه است بر زمین چه باشد یا بینی و
 اینقدر حکمت فرض کفایت میکند در ظاهر الروایه لکن گروه است تحریر ما الکفار یکج
 ازینها سبب خوب نهادن هر دو کفانی فتح القدر و البحر الرائق مسئله الکفار بجهه
 در ادای فرض کفایت می کند بالاتفاق من الثلثه و اما الکفار بینی فقط پس نزد
 امام اعظم جائز است نه نزد صاحبیه و فتوی بر قول ایشانست و بعضی بر آنند که
 اگر بر زمین

نزد صاحبیه نهادن هر دو شرط است و اکتفا بر صبه جائز نه صاحب بحر الرائق می گوید که
 این خلاف مشهور است از صاحبیه و مشهور جواز اکتفاست ^{یعنی پستانی و نبوی} مسئله وقتیکه در سجده پای از
 زمین بالادار دیاسازد نماز صحیح نیست یعنی اگر مقدار تسبیح از زمین مرفوع دار و قبل
 ازین معاف است چنانکه در کشف عورت و نجاست مقرر است که مقدار تسبیح موجب
 فساد است و کفایت می کند نهادن یک انگشت در ادائیگی فرض ^{لیکن باطن آن} ذکره فی البحر الرائق
 وَقَالَ فَلَوْ لَمْ يَضَعْ الْأَصَابِعَ وَوَضَعَ ظَهْرَ الْقَدْرِ فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ فَإِنَّ دَضَعَ الْقَدَمَ
 بِوَضْعِ الْأَصْبَعِ مُسَلَّمٌ وَتِيكَهَ يَكْتُمُ فَقَطَّ النَّازِجَ أَزْبَاجًا فَالْمَسْئَلَةُ أَلَمْ يَكُنْ
 نَدَامَةً بَاشِدَ كَذَلِكَ قَاضِيَانِ وَهُوَ كَمَا هَاهُنَا ^{بِحَدِيثِ} عَنَّا عَنِ الْحَقِيقِ مِنْ
 الْمَدَّهِ وَتَنْزِيهِتُهُ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ شَيْخُ الْأِسْلَامِ وَرِوَايَاتُ قَدُورِيِّ وَجَمَاعَةٍ
 دِغِيرَ بَرِينِ رَفْتِهِ أَنْكَهَ وَضَعَ هِرْدُ قَدَمِ فَرْضِ سِتِّ نِمَازِهِ بَرِيدِ اسْتِنَ لِيَقْدُمَ بِمَقْدَرِ
 مَذْكَورِ فَاسَدُ شُؤْدُ وَانْقَادِ وَای غِیَاثِي مَعْلُومِ مِشُؤْدُ أَمَّا مَطْلَقًا فَعِنِّي دَرْتَمَامِ سَجْدَةٍ نَمَدَ فَاسِدُ
 كَرُودِ وَامَانَا دُنِ هِرْدُ دُوسْتِ وَهِرْدُ وَزَانُوسِ فَرْضِ نِیْتِ نَبَارِظَاهِرَالِ وَآيَتِهِ وَعَلِيهِ
 فَتَوَى مَشَاخِخَا وَخِتَارِ الْفَقِيهِ ابُو الْلَيْثِ الْاِثْرَاضِ وَصَحْحِي فِي الْعِيُونِ كَذَا فِي الْبَحْرِ
 الرَّاغِقِ شَيْخِ ابْنِ هَمَامِ مِي فَرَايِدِكَ فَغَيْهِ ابُو الْلَيْثِ الْاِكَا رُوَايَتِ مَشَاخِخِ مِي كَنْدِ

نمادن با
 بزرگداشت
 است
 مع
 ویرت
 آن را
 خنجان
 آن را
 سنجیدن
 بنابر
 تحقیق
 درین
 تا
 اختیار کرد
 آن را
 شیخ
 الاسلام
 در بیان
 نویس

مفتاح الصحاح

بموردی است که در آن روزگار انکار روایت مشایخ می کند

درین مورد از حدیثی است که در کتابها آمده است که هر کس در سجده بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد

و میگوید از امام عظیم ثابت نیست صاحب سحر راق میگوید که نص قرآن فرضیت
 سحر و میفرماید و در تحقیق آن وضع یدین در کتب نیست و اعدل احوال آنست که
 شیخ ابن مہام اختیار نموده که وضع هر دو واجب است تا نماز بدون وضع یکی ازینا کرده
 تحریمی میشود اگر چه منقول از اکثر مشایخ آنست که سنت است تبرک آن مکره تنزیہی میشود
 مسئله سجد بر دو رعمانه مکره تنزیہ است و تکیه در بر جبهه باشد اما وقتیکه بر سر باشد جبهه
 بر زمین نرسد مازح صحیح نیست بر تقدیریکه جبهه و بینی هر دو نرسد با اتفاق روایات اگر بینی
 رسد بیکر وایت صحیح است چنانکه گذشت لیکن مکره تحمیت مسئله نماز جاریست بر
 زمین و آنچه در حکم اوست یعنی آنچه جبهه بر و قرار تو اند گرفت گذافی البحر الرائق
 وَإِنْ سَجَدَ عَلَى التُّبْنِ وَالْقَطْرِ إِنَّ اسْتَقْرَأَ جِبْهَةَ يَوْمِي لَمَكْفَى لَلْخَيْرَةِ وَ
 فَحَقُّ الْقَدِيرِ وَالصَّاطِطُ فَيَا أَتَاهُ إِنْ بَلَغَ لَمْ يَلَسَّ قَطْرُ الرَّأْسِ أَبْلَغَ مِنْهُ يَوْمِي
 لَكَافِي لَنَا الْعِبَادَ وَالْحَمْدُ مِنَ الْبُرْهَانِ فَلَوْ سَجَدَ عَلَى التُّبْنِ وَخُفَا هَا
 لَا يَجُوزُ زَكَاةً فِي الظُّمْرِ يَوْمِي وَفِي الْفَيْسِيَّةِ آتَاهُ
 يَجُوزُ زَكَاةً الْجَنْطَةِ وَالشَّعِيرِ دُونَ الْأَرْضِ وَالْحَمْدُ وَرَسِ
 وَالشَّمْلِ مَسْئَلَةٌ وَاجِبَتْ كَمَا فِي سَجْدَةِ بَعَثَ أَعْضَاءَ بَرَزِينَ رَسَدَ

در این مورد از حدیثی است که در کتابها آمده است که هر کس در سجده بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد

مفتاح الصلوة ۴۴

و اما ساقها و پاها را باشد
 و اگر نجس بود از اجزای سجده
 باید که در آن وقت صحیح باشد
 باید که دست بر کف دست
 در دست بر کف دست بود
 در آن اگر غرض است بود
 مکان یک در برابر سجده
 هم صحیح نیست اگر سبب
 از حاکم است که سجده بان
 نماز است خوانده است است
 در سجده نماز میکند یا در آن
 حاجت نیست در
 ساقها بر زمین نهد

در این مورد از حدیثی است که در کتابها آمده است که هر کس در سجده بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد و در آن وقت که سر را بر زمین نهد

باید باشد که در وقت سجده بر سر بر روی سجده نشین
 سجده خان که در تمام سجده خان که در تمام
 و باید که در تمام سجده خان که در تمام
 باید باشد که در وقت سجده بر سر بر روی سجده نشین
 سجده خان که در تمام سجده خان که در تمام

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمْسَتْ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى
 سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ عَلَى الْجَبْهَةِ وَأَشَارَ بِبِيَدِهِ إِلَى الْكُفَيِّ وَالْيَدَيْنِ
 وَالرُّكْبَتَيْنِ وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَدُر
 اشارت بر بینی دلالت بر آنست که همه مع الانف در کارت لیکن چون حدیث تواتر
 نیست حکم بوجوب هر دو کرده شد لهذا منحنی نمائند که قواعد اصول تقاضای آن میکند نهادن
 اعضای سبعة فرض باشد زیرا که بیان محل سجود است و میان اجمال بحديث ظنی فاده
 فرضیت میکند چنانچه در حدیث مسح راس و قعود خیره گفته اند و لهذا شاید که قسیم
 ابواللیث حکم بر فرضیت همه کرده باشد و انشا علم مسئله اگر محل سجده بمقدار یک شت یا دو
 شت استاده بلند باشد جائز است ذکره فی الذخیره و فتح القدر و در فیه المصلی
 میگوید مقدار شت ربع ذراع است مسئله اگر در رکوع و سجود پیش از امام سر بردارد انشم
 گردگما و در فی الاحادیث الصحیحه قد ذکره فی الکافی ایضا و وجبت که عود کند ذکره
 فی العیاشیه و غیرها و اگر در موضع سجده خار باشد و سر بردارد و بر جای دیگر نماند یک سجده
 است ذکره فی المفید عن مفاتیح المسائل قاف چهارم قعد خیره فرض است و
 فرضیت شش در آخر صلوته بمقدار شش باجماع ائمه اربع ثابت شده و در کشف معلول

مضاعفند اگر خوف است
 ترس نیستند اگر خوف است
 باشد با دست دراز باشد
 اگر که اگر برای دفع خاک
 از روی گشته در باشد کرده
 است و اگر از تمام سجده کرد
 نیست علی حدیث است
 گزیند آنچه صحیح گفته اند
 قفا گزینند تا از تمام باشد
 که جانب الازیر باشد

مفتاح المصلی

۲۵

بمرد این سجده کند از زمین
 است در نماز فرض
 باشد با نقل ناله یا گزینند
 نیزه که با دست خروج از نماز است
 است در حدیث صحیح گفته اند
 علی شمرده اند
 تقدیر ادنی زانکه قرأت
 تشهد از ایضات تابعه
 رسوله و صحیح جمله الفاظ من
 باشد تا آنکه اگر مقتضای قبل
 امام از تمام باشد

قاف چهارم

کلام که در نماز است
 نام است
 صحیح است
 رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و اگر در نماز زود باشد
 که بگوید که بپوشد
 برینان و اشاره کرد
 تو در نماز و در وقت
 در نماز اول وقت بود
 روایت کرد آن را
 بخاری و مسلم

بزودی گفته که قعه خیره واجب است لیکن این واجب در قوت فرضت بحسب عمل تا
 نماز ترک این فاسد میشود مسئله مردی چهار رکعت شروع کرد در چهارم نشست باز
 بخاطرش رسیده که سوست برخاست بعد از قیام تحقیق شد که چهارم بود نشست بعضی
 از تشهد خوانده بود که سخنی کرد اگر در هر دو نشست مقدار تشهد باشد نمازش صحیح است و گفته
 کذافی الفتاوی الولوالحجیه صحیح بحریاق بعد از نقل این میگوید که معلوم شد از اینجا که مقدار
 تشهد که فرضت در شرط موالات نیست یعنی قیام میان مانع و قائل نمیشود انتهى باید دانست
 که فرض خارجی و داخلی که متفق علیه عند المتناثلثه بود میان شد بحرفض دیگر نزد
 امام عظیم بحسب روایات مشهوره است و نزد صاحبیه نیست و آن خروج از نماز بفعل صلیت
 و بیانش نیست که فرضت در روایت امام ابوسعید بر دعوی از امام عظیم ابوحنیفه کوفی
 رحمة الله علیه آمدن از نماز بفعل اختیاری صلی که سنائی نماز باشد مانند سلام یا کلام
 یا خوردن یا آشامیدن یا برخواستن یا رفتن بلکه اگر حدث اختیاری کند همه نماز
 تمام شود لیکن در ماورای سلام نماز مکره تحریمی میگردد بنا بر آنکه لفظ سلام واجب
 است آنرا ترک نمود اما رخی میگوید خلاف نیست در میان ائمه ثلثه یعنی خروج
 بفعل اختیاری اصلا فرض نیست و ابوسعید از امام عظیم روایت کرده است

۲۶
 مفاتیح الصلوة

در حدیثی از سید بن طاووس
و غیره در فضیلت
صالحی که در وقت نماز
صالحی که با اتفاق
و در حدیثی از سید بن طاووس
و غیره در فضیلت
صالحی که در وقت نماز
صالحی که با اتفاق

بلکه استنباط از مسائل نموده است و آن غلط است لیکن مختار صدر الشریعه مفتی الثقلمین
و جماعه محققین از متقدمین و متأخرین قول ابو سعید بر دعوی است و اسد اعلم و فائده
خلاف ظاهر میشود و در محلیکه حدیث بی اختیار بی اجازه نشده شود نماز او تمام است بر
مذهب صاحبیه و بر مذاهب ابو حنیفه با عقاد امام کرخی ناقص است زیرا که یک فرض بابت
نزد امام ابو سعید بر دعوی که خروج بفعل مصلی است و همین است مذهب متأخرین تا آنکه
خلاف در مسائل اثنا عشری اول دیدن متمیم آب را دو هم تمام شدن مدت مسح
سوم نزع کردن موزه بعل قلیل چهارم آموختن اتمی سوره یا آیت چه تخم یافتن برینه
مقدار ستر عورت ششم قادر شدن مومی بر کعبه و سجده تمام یا آوردن نماز فائده
هشتم خلیفه گرفتن امی را تم طالع شدن آفتاب در نماز صبح و هم داخل شدن
وقت عصر در نماز جمعیه یا زده هم افتادن بر چه اجزای نماز شدن دوازدهم
زوال غدر معذور مبنی بر همین است سبب بطلان نماز نزد امام اعظم و تقی که بعد از
مقدار تشهد باشد یا خسته اند و نزد صاحبیه نماز درین صورت تمام گفته اند
بنابر آنکه یک فرض از نماز که خروج بفعل اختیاری مصلی است هنوز مانده بود
که این امور عارض گشت پس در عین نماز سبب فساد بهم رسید بخلاف مذاهب صاحبیه

است و ذکر کرده در شرح
و در حدیثی از سید بن طاووس
و غیره در فضیلت
صالحی که در وقت نماز
صالحی که با اتفاق

۲۶
مفاسد الصلوات

بعضی از آن همین در اوله و دوم
تزیین یکصد سینه است
زوال آفتاب در نماز بعد از دخول وقت
طالع یا استواری تزیین در نماز خواندن
نماز ظهر مصلی نیست چه در صورت آن
هر که یک گشت از صبح یا بعد از ظهر را
در این وقت
چیزی از صبح یا بعد از ظهر را
در وقت نماز
در وقت نماز
در وقت نماز

لیکن در حدیثی از سید بن طاووس
و غیره در فضیلت
صالحی که در وقت نماز
صالحی که با اتفاق

بگویند که در این مسئله امام باقر علیه السلام فرمودند که هر کس نماز را در این وقت بخواند...

و روایت کردی که نماز بقصد و قدر تشهد تمام شده بود و وسط بیان امور مذکوره بعد از نماز مفید نیست مسئله ادای جمیع فرائض مذکوره از تحریم تا آخر در بیداری شرط است که اگر در یکی از اینها خواب باشد محسوب نیست بلکه حضرت اعاده آن بر مذکور صحیح فتاوی و اگر در شروع و انتها بیدار باشد کفایت میکند و اکثر روایات در جمیع فرضها مگر در تعدد اخیر و نیز بعضی نمیکند و اگر تمام رکعت در خواب ادا نمود نماز فاسد گردد و کل ذلک من الجرار اراق باید دانست که امام زفر که یکی از شاگردان امام اعظم است ترتیب ادای رکعتها چنانکه اول قیام بعده قرائت بعده رکوع بعده سجود نیز فرض گفته باز فرض سابقه پس بنا بر قول او پانزده فرض میشود و بر قول امام اعظم بر روایت مختار چهارزده میشود و بقول صاحبیه سیزده است چون در سیزده خلاف بهیچ یکی از ائمه نشده مانبود بنا بر علیه در بیت مذکور شاید آن عزیز مولف الالباب آورده باشد و الله اعلم چون فرائض سجد سجد سجد تمام انجامید شرح در واجبات کرده میشود بیت دوم

چون واجب ندانی شوی در خطر

فَضَلْتُ تَهْتَتِ لَقَدْ تَجَسَّرْتُ
فی فاتحه خواندن نماز و سبب اتفاق علی ائمه نهی حنفیه خلافت المذنب الائمة الثالثة که امام اعظم دایم ابویوسف و امام محمد رحم الله علیهما

فرضت نماز بر کن فاسد میشود عند هم و نزد مالک اگر عمار ترک کند نماز ناقص و مکروه تحریمی

بگویند که در این مسئله امام باقر علیه السلام فرمودند که هر کس نماز را در این وقت بخواند...

بگویند که در این مسئله امام باقر علیه السلام فرمودند که هر کس نماز را در این وقت بخواند...

بگویند که در این مسئله امام باقر علیه السلام فرمودند که هر کس نماز را در این وقت بخواند...

مفتاح الصلوة

بیان واجبات نماز

بگویند که در این مسئله امام باقر علیه السلام فرمودند که هر کس نماز را در این وقت بخواند...

انکران نزد حاجب مغربی است و واجب است هر چه در حدیث است واجب است

و واجب الاعاده گردد و اگر سهوا ترک کرد موجب سجدۀ سهواست و همین حکم واجب است
مسئله در فرض قرائت فاتحه در دو رکعت اولی واجب است و در نقل مطلق و
و تر در هر رکعت واجب است و بروایت حسن بن زیاد در جمیع رکعات فرض نیز واجب است
مسئله فرض قرائت واجب آن بفاصله وقتی ادا شود که به نیت قرآن قرائت کند
و اگر به نیت دعا بخواند ذکره فی الحیط و فی الفتاوی الصغیری توب عن القراءه
کذا فی البحرندی مسئله اگر خوف فوت وقت باشد ترک کند و بیک آیت کفایت
کند کذا فی الفقیه لیکن در نیت صورت اگر بعد از وقت بسبب ترک واجبات اعاده
کند بهتر باشد و الله اعلم بالصواب ضم سوره یعنی مقدار سه آیت بعد از فاتحه
واجب است نزد علمای ما و سنت است نزد اکثر ثلثه و این ضم در فرض در دو رکعت
اول است فقط در سنن و نوافل و در هر رکعت واجب است و در دو رکعت اخیره
فرض فاتحه استحباب است و سکوت و تسبیح نیز مجاز است در نزد مذهب صحیح در روایتی که در حدیث است
و فی البحر الرائق فلو ضم فی الاخرین من الفرض لایکون مکروها لکن اقلیه فی غایه البیان
مسئله اگر فاتحه بخواند و دو آیت ضم کرد و رکوع کرد و اعاده کند بر وجهی که
آیت سوم بخواند و سجدۀ سهوا لازم آید ذکره فی البحرندی مسئله فاتحه ضم سهوا

در حدیث است هر چه در حدیث است واجب است
در حدیث است هر چه در حدیث است واجب است
در حدیث است هر چه در حدیث است واجب است

منظم الصلوات

در حدیث است هر چه در حدیث است واجب است
در حدیث است هر چه در حدیث است واجب است
در حدیث است هر چه در حدیث است واجب است

در غایه البیان

کتاب کفران با الله
 بخش اول
 تقدیر کردن
 بر کمال قدرت
 شمس اللمینه
 از آقا محمد بن
 کفایت
 قائل و این
 محمد بن
 محمد بن

المصور بفتح الواو و رفع جلاله و نصب علما و در آنجا میخشی الله من عباده العلماء
 بخواند که زانی فتح القدر و لیکن در مثال اخیر سخن است زیرا که در قرارت شاذه آمده است چنانکه
 در بیضاوی با توجیه مذکور است و داخل همین قسم است **العمت** و **العتق** تا و **انما** **لمن** **ان** **بفعل**
 درین صورت فاسد می شود و نزد متقدمین لیکن متاخرین اختلاف در فساد جهت عموم
 یلوا بی نموده اند قال الشيخ ابن همام قول المتقدمين احوط والمتأخرين اوسع
 و تشدید و ترک آن داخل همین ضابطه است مثل خلق السموات تشدید لایلام و اما در حروف
 پس خالی از آن نیست که ظاهرا می کند وضع حرفی مقام دیگری یا عجز میکند اگر از روی
 خطاست تغییر معنی میشود یا نه اگر تغییر بود فاسد میشود نزد امام اعظم و محمد خلیلانی یوسف
 که نزد اهل کمال آن لفظ در قرآن نباشد فاسد میشود و الا لیس صحاب السعیر الا صحاب الشعیر خواند
 بالا اتفاق فاسد گردد اگر صحاب البعیر خواند فاسد گردد و عند ما خلا قال بی یوسف و اگر تغییر معنی بسبب
 تبدیل حروف نشد پس اگر مثل او در قرآن باشد همچنان المسلمون مکان المسلمین بخواند فاسد نمیشود
 اتفاقا و اگر مثل او در قرآن نیست فاسد میشود نزد ابی یوسف **خَلَا فَا لِلدِّمَاسِ**
الْاَعْظَمِ وَ مُحَمَّدٍ مَدَا اِرَابِي يَوْسُفَ عَلِي وَ جُو دِ الْمَثَلِ فِي الْقُرْآنِ سَوَاءٌ
غَيْرِ الْمَعْنَى اَوْ لا وَ مَدَا اِلَا مَامَيْنِ عَلِي تَغْيِيرِ الْمَعْنَى سَوَاءٌ وَ جَدَّ الْمَثَلِ اَوْ لا

و ابو کریم بن
 بلخی و فقیه ابو جعفر
 بنزدانی و ابو جبر
 محمد بن افضل
 شیخ امام زاهد
 شمس الاصله
 که زان فاسد نمیشود
 گفته است
 شیخ ابن بام
 که قول یحییان

۵
 بیضاوی است
 پیش از آن
 نیز از ابی یوسف
 فاسد است در عدم
 بود پس اگر در بیان
 استغنی تشدید نکند
 فساد فاسد نشود
 بلایا عظیم است
 یاد عا و در این
 تواند
 بخواند
 پس در این
 بدون مثل
 در قرآن بلایا
 که تغییر معنی
 یا نه در این
 تغییر معنی است

مفتاح الصلح

سجده چنان بود
در عبادت طهارت
باید که برین صورت
نماز فاسد نشود

اگر در حروف صلیبست و معنی متغیر میشود و نماز فاسدست بقول امام اعظم و محمد جمعا شده
و بر قیاس قول ابو یوسف فاسد نیست و اگر ناقص از ثلاثیست فاسد میشود
معنی متغیر گردد و یا نه از جهت آنکه در حرفی لغوست مگر آنکه تحریم بشرط یافته شود
اما آنکه کلمه مقام کلمه دیگر بخواند اگر متقارب المعنی باشد و مثل او در قرآن موجود باشد
فاسد نمیشود اتفاقاً و اگر موجود نباشد چنانکه مذہب بجای ائیم فاسد نیست عندما
و عن ابی یوسف روا تیان و اگر متقارب المعنی نباشد و مثل او هم در قرآن نباشد
فاسدست اتفاقاً اگر ذکر نیست یعنی از باب چیزیکه در نماز میتوان خواند نیست و
اگر ذکر است فضا اختلاف و اگر مثل او در قرآن هست لیکن آن کلمه در آنجا
قرآنست یعنی اتفاقاً
موجب کفرست چنانکه غافر این محکمات انما کتابنا علیین پس فاسد است
اتفاقاً و از ابی یوسف خلاف نقل میکنند لیکن صحیح خلاف است و در قیاس
قاضیخان گفته اگر یک کلمه شروع کرد قبل از تمامیت آن رجوع کرده صحیح خواند یا رجوع
نمود اگر آن کلمه تمام میکرد فاسد میشد نماز فاسد میشود و الا لا هو اصح انتهى و از اینجا
صحیح شد که اگر کلمه موجب فساد خوانده اعاده کند قطعاً نماز باطل گردد و تقدیم و تاخیر
کلمات داخل همین قسمست اگر تغییر معنی نشود نماز فاسد نیست و الا فاسدست اما اگر کلمه

باید که در قرآن
نکین تقاربت یعنی
بوده است اگر یکی
کند و میان از وقت
مغنی نیست لکن
آنکه ابو یوسف گفته
و اگر نسبت کرد بطرف
بود پس اگر لفظ نسو
در حدیث آن نباشد
در حدیث ابی هریره
اینست عبلان با
گردد اگر نسبت بجای
نقل صحیح است لکن
صحتی فاسد نشود و اگر
نسخ صحیح برین استند

۵۳
مناقج الطهری
نسخ صحیح برین استند
صحتی فاسد نشود و اگر
نقل صحیح است لکن
گردد اگر نسبت بجای
اینست عبلان با
در حدیث ابی هریره
در حدیث آن نباشد
بود پس اگر لفظ نسو
و اگر نسبت کرد بطرف
آنکه ابو یوسف گفته
مغنی نیست لکن
نکین تقاربت یعنی
بوده است اگر یکی
کند و میان از وقت

سلبی
مخالفون
نسخ صحیح برین استند
صحتی فاسد نشود و اگر
نقل صحیح است لکن
گردد اگر نسبت بجای
اینست عبلان با
در حدیث ابی هریره
در حدیث آن نباشد
بود پس اگر لفظ نسو
و اگر نسبت کرد بطرف
آنکه ابو یوسف گفته
مغنی نیست لکن
نکین تقاربت یعنی
بوده است اگر یکی
کند و میان از وقت

متعارف باشد چنانکه ظاہر عبارت بران دلالت میکند و اللہ اعلم لیکن در صورتیکه
 قدر تسبیح توقف شود سجدہ سولایم می آید کما قرنی موضعہ تی دوم تعدیل
 ارکان واجب است و آن عبارت از تسکین جوارح مقدار یک تسبیح است در رکوع و سجود
 و این مرتبہ ادنی است ایام طحاوی میگوید اینقدر فرض است نزد امام اعظم و صاحبیہ
 اکثر علمای مذہب بر آنند کہ فرضست نیز دانی یوسف و وجوبست نزد امامین و مختار محققین
 از متقدمین متاخرین ہمین است و جرجانی سنیت از امام اعظم نقل کرده در جرایق از آراء ضعیف
 گفته و از امام محمد منقولست کہ گفت ہر کہ ترک کند تی سحر کہ نماز او جائز نباشد و اکثر شایخ
 بلزوم اعادہ حکم فرمودہ اند شیخ ابن ہمام میگوید کہ در وجوب عادیہ بیچ اشکال نیست
 از مہر آنکہ ہمین حکمت در ہر نماز یکہ مکروہ تحریمی میشود ترک واجب نماز مکروہ تحریمی شد
 پس اعادہ واجب آید انتہی محصلہ امام خنسی لزوم اعادہ را قایل نیست ظاہر امراد
 عدم فرضیت بودیاند سبب جرجانی اختیار نموده باشد و اللہ اعلم اما طمانیت در قومہ
 جلسہ در ظاہر مذہب سنتست و مختار محققین آنست کہ وجوبست و لازمست اعادہ نماز
 بترک آن چنانکہ در جرایق از صدر القضاہ نقل میناید کہ طمانیت در قومہ و جلسہ نیز واجبست
 بمقداریکہ ہر عضوی در مقام خود استقرار نماید و اگر ترک کند در یکے ازین اربعہ

نست
 بی
 پر
 دوم
 مہر
 حکم
 جرجانی
 یوسف
 مختار
 محققین
 ضعیف
 اشکال
 نیست
 تحریمی
 شد
 امراد
 طمانیت
 قومہ
 جلسہ
 نیز
 واجبست
 اربعہ

۵۵
 مفتاح الصلوٰۃ

بازنمایی با سبک
 کلماتی که در
 این کتاب آمده
 در کتب دیگر
 یافت می شود
 و بعضی کلمات
 در اینجا
 برای اولین بار
 آمده است

یا دعای دیگر که خواهد بخواند کفایت میکند و بعضی گویند مطلقاً اینها جاگز است و عا شهور
 انیت اللہم عرانا نستعینک و نستغفرک و تو من بک و توکل علیک و
 و نستی علیک الخیر کلمه و نشکرک و لا نفرک و نحلک و نترک من یفجرک
 اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین و نعبدک و نعبد و نرجو رحمتک
 و نخشی عذابک ان عذابک بالک قدر ملحق اختلاف علماء در
 روایت این واقعت در معدن شرح کتبه از امام حجه الدین طنجی نقل میکنند که ایشان
 در سه موضع و اورا نوشته اند و نشکرک و نخلع و نرجو ام است که در نخلع هست
 چنانکه در روایت طحاوی و بهیقی ثابت شده ذکره فی البحر الرائق و صاحب معدن و
 عمده الاسلام برینند که در هر کلمه و او بگوید که موجب تعدد آنهاست پس بنا بر تحقیق
 حجه الدین طنجی و او یازده می آید و بر تحقیق بحر الرائق دوازده میشود و بر تحقیق معدن غیره
 چهارده میگردد و در بحر الرائق بگوید که اولی آنست که بعد از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 حسن بن علی رضی الله عنه را بجهت قنوت تعلیم فرموده بودند بخواند و آن نیست اللهم
 اعهد فی فیمین هدایت و عارفی فیمین عاقبت و تو لینی فیمین و لیت و بارک
 لی فیما اعطیت و قینی شر ما قضیت انک تقض و لا یقض

این دعا در کتب دیگر
 هم آمده است
 و بعضی کلمات
 در اینجا
 برای اولین بار
 آمده است
 و بعضی کلمات
 در اینجا
 برای اولین بار
 آمده است

مفتاح الصلوة

در هر کلمه و او بگوید که موجب تعدد آنهاست پس بنا بر تحقیق حجه الدین طنجی و او یازده می آید و بر تحقیق بحر الرائق دوازده میشود و بر تحقیق معدن غیره چهارده میگردد و در بحر الرائق بگوید که اولی آنست که بعد از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حسن بن علی رضی الله عنه را بجهت قنوت تعلیم فرموده بودند بخواند و آن نیست اللهم اعهد فی فیمین هدایت و عارفی فیمین عاقبت و تو لینی فیمین و لیت و بارک لی فیما اعطیت و قینی شر ما قضیت انک تقض و لا یقض

گردد آن شش زاده از پس الامم آمده است تا شادانند و در ایات تفسیر همان شمار اول از سلا

اِنَّا اسْتَعِينُكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَبَنِي عَلِيكَ الْحَيَّرُ وَلَا نَكْفُرُكَ كَتَمُكَ وَنَتْرُكَ مَنْ
 يَشْكُرُكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِيَّاكَ لَعْبُدُوكَ يُصَلُّوا لَكَ وَيَسْجُدُوا لَكَ
 تَسْبِيحًا وَتَحْفِيدًا وَتَحْسَنَةَ عَدَابِكَ الْحَمْدُ وَتَرْجُو رَحْمَتَكَ اِنَّ عَدَابَكَ الْحَمْدُ
 بِاللَّفْظِ الْعَلِيِّ بَرِينٌ تَقْدِيرُهُ وَوَالِدُهُ وَبَعْضُ رِوَايَاتِ بَسْمِجِدِ نِيَزُوسْتِ پَسِ دِهِي شُود وَوَقْفِ
 تَشْكُرُكَ دَرِ رِوَايَاتِ حَدِيثِ نَيْسْتِ چنانکه مطزى تصریح کرده است و گفته که در تب
 فقه دار است و الله علم و در صحیح نسائی و ابوداؤد و غیره آمده است که بعد از سلام
 و ترغیم خدا صلی الله علیه و آله و سلم سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ
 تَالِثَةً بَا و از طبنجی گفتند و در قطنی رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ زِيَادَةً كَرِهَ اسْت
 و اکثر محدثین بعد از وَاللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِعَاقِبَاتِكَ
 مِنْ مَحْقُوقَاتِكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ لَا اُحْصِيْ تَنَاءً عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اسْمَيْتَ عَلَيَّ
 نَفْسِكَ نِيَزُ نَقْلِ اِزَانِ سِرِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَرِهَ اِنْ اِذْكَرُ تَوْفِيْقٍ يَابِدُ عَلِ نَمَائِدِ
 وَاللَّهُ الْمُصَوِّفِ وَالْمُعَيَّنِ فِي چهارم تکبیرات غیدین واجب است
 و آن شش تکبیر است سه در هر رکعت و طریش است که بعد از تکبیر
 افتتاح که فرض است چنانکه گذشت شادانست نسبت به بخواند بعد از تکبیر گویند

خاتم تفسیر
 تقدیر است
 باید که تا
 شادانست
 تا نیست
 او گشت
 در سبوح
 تفاسیر
 تکبیرات
 سوانی
 زبیر
 گفتند
 و از طبنجی
 گفتند
 و اکثر محدثین
 بعد از
 وَاللَّهُمَّ اِنِّي
 اَعُوْذُ بِكَ
 مِنْ سَخَطِكَ
 وَبِعَاقِبَاتِكَ
 مِنْ مَحْقُوقَاتِكَ
 وَاَعُوْذُ
 بِكَ مِنْكَ
 لَا اُحْصِيْ
 تَنَاءً
 عَلَيْكَ
 اَنْتَ
 كَمَا
 اسْمَيْتَ
 عَلَيَّ
 نَفْسِكَ
 نِيَزُ
 نَقْلِ
 اِزَانِ
 سِرِّهِ
 صَلَّى
 اللهُ
 عَلَيْهِ
 وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ
 كَرِهَ
 اِنْ
 اِذْكَرُ
 تَوْفِيْقٍ
 يَابِدُ
 عَلِ
 نَمَائِدِ
 وَاللَّهُ
 الْمُصَوِّفِ
 وَالْمُعَيَّنِ
 فِي
 چهارم
 تکبیرات
 غیدین
 واجب
 است
 و آن
 شش
 تکبیر
 است
 سه
 در
 هر
 رکعت
 و طریش
 است
 که
 بعد
 از
 تکبیر
 افتتاح
 که
 فرض
 است
 چنانکه
 گذشت
 شادانست
 نسبت
 به
 بخواند
 بعد
 از
 تکبیر
 گویند

مفتاح الصلوة

تکبیرات غیدین واجب است و آن شش تکبیر است سه در هر رکعت و طریش است که بعد از تکبیر افتتاح که فرض است چنانکه گذشت شادانست نسبت به بخواند بعد از تکبیر گویند

در سجده اول است
چنانکه در پیشین
مست و در پیشین
در سجده اول است
در سجده اول است
در سجده اول است
در سجده اول است
در سجده اول است

و حدیث است که خود بشنود و بعضی بر آنند که مخافت نصیح حروف است و بهتر است
نفس خود است و الصبح الاول علی ما فی الهدایة و غیرها و کذا اکل ما
یتعلق بالنطق کالتسمیة علی الذبیحة و وجوب السجدة بالتلاوة
و العتاق الطلاق و الاستثناء حتی لو طلق ولو سمع نفسه
لا یقع و ان صح المحسوف ذکره فی البحر الرائق و در خلاصه میگوید اگر امام
در صلوة مخافت بخشتی خواند که یک کس یا دو کس بشنوند جهر نباشد بلکه جهر وقتی
ست که همه مقتدیان بشنوند و در بحر الرائق میگوید عادت آنست چون خود بشنود هر که
متصل است میشود انتهى لیکن این در صورت کمال اتصال تصورست و الا ممکن است که
مجاور نشود چنانکه معاد و صفت مگر آنکه حروف بشدت تکلم کند و الله اعلم رسمی عایت
در فعلی که در هر رکعت مکرر شود و حسب است پس اگر سجده ثانیه از رکعتی ترک داد و در رکعت
دیگری سه سجده کرد نماز فاسد نشود لیکن سجده سهولازم آید اما ترتیب قیام بر رکوع و ترتیب
رکوع بر سجده در رکعت واحد فرضست و معنی این کلام چنانکه در بحر الرائق تحقیق کرده است
که فرضست اعاده آن رکع مثلا اگر رکوع کرد قبل از قیام یا سجود نمود قبل از رکوع فرضست که
اعاده قیام نموده رکوع کند و اعاده رکوع نموده سجود کند آن نماز صحیح باشد و سجده سهولازم آید و صدق

و اگر طلاق بدو
خودش نشود و اع
نشود اگر چه حر است
صحیح در ذکر کرد
آن را در بحر الرائق

خفت گویند
خطاوی از فتاوی
در تمام نماز مثل عدد
رکعات
در نماز ترتیب
نمایند در رکعت فرضست
چون قعدہ غیر واجب
بقبل خود را آنکه اگر
بعد قعدہ پیش از
سلام یا بعد از

مفتاح الصلاة

بیقاعه
لکن در رکعت
ترتیب سجده
سه اول
بجای آورد
قعدہ نماز
اداکند و اع
شده است
بجای آورد
کود که
مفسرین از

در ماورای تکبیر افتتاح و قعدۀ آیه تریب واجب گفته است ^{صفا} بجز اراق قبل نداشتن ^{مستطوع}
آورده است این مختصر گنجائش تفصیل ندارد مسئله اگر زیادتى در نماز سه سبب است که تریب کلمه رکعت
شد اعاده بطریق مسطور نماید و اگر مقدار رکعت شد نماز فاسد گردد و از جهت آنکه یک رکعت تمام
قابل طواف است نه نیست که ذانی البحر اراق مسئله مردی شروع کرد نماز را قیام نمود و در آن خوابید
در رکوع کرد و لیکن سجده نیاورد باز قیام نمود و در آن خوابید در رکوع نکرد و سجده با آورد یک رکعت
تمام شد زیرا که زیادتى قیام دوم و قرات دوم معتبر نشود این هر دو سجده طحی بر رکوع اول گشت و
پنجمین اگر بعد از افتتاح رکوع کرد و قیام و قرات ترک داد باز استاده قیام و قرات در رکوع نموده هر
سجده او را یک رکعت شد چرا که قیام و قرات الی آخر رکعت طحی تکبیر افتتاح شد و همچنین اگر
بعد از افتتاح دو سجده کرد بعد از آن قیام گشته قرات کرد و رکوع نمود اما سجده نکرد باز قیام گشته قرات
نموده هر دو سجده آورد و رکوع نکرد و صورتی که رکعت کراما حقیقه یک رکعت شد تکبیر اول معتبر شد قیام
و قرات ثانیه معتبر شد و از سجده ثالثه گشت همچنین اگر بعد از افتتاح در ادلی بعد از قیام و قرات
رکوع کرد و سجده نمود و در ثانیه نیز چنین کرد و در ثالثه سجده آورد و رکوع نمود یک رکعت او شد
ذکر کلمانی فتح القدیر عن المحاکم مسئله برکنه که یاد آید که قبل از ورکنی ترک داده ام از کن
بالفعل او را نماید و از رکنی که استمال نموده اعاده کردن او سبب است بقبول صاحب هله و در سبب

۶۲

سوره که در وقت اول است
 در صورت اول است
 لازم نیست که در وقت اول
 در وقت اول است
 در وقت اول است
 در وقت اول است

والا لازمست که در قضایان و صحه الزامی مسله السوره در اولین فراموش کرد در آخرین بخواند
 و سجده سهو کند که در فی الخلاصه و غیره مسله الرضم سوره سواد آخرین سجده سهو لازم نمی آید
 در صح روایا و اگر عمد کند هم مشروطست ذکر همانی البحر الرائق سوم تعیین قرات است در اولین
 پس اگر مطلقاً قرات در اولین نکرد در آخرین کرد سجده سهو لازمست و اگر در یک کس بنا و اولین کرد
 و در یک کس از آخرین نمود هم سجده سهو لازم آید و اختلافست بین که خواندن از آخرین مقضا
 گویند یا دادوا الظاهر هو الاول چهارم تعدیل رکان است بروایت مختار که تعدیل رکان واجبست
 سجده سهو لازم آید اگر ترک کند قال فی البحر الرائق المذهب لو جوب لزوم سجده سهو که ساهیما صحه
 فی البدل مع و این بر قول مابین است و بر قول ابو یوسف نماز فارست زیرا که طمانیت در رکعت
 و سجود نزاد و فرضست و از بالا در محققین معلوم شد که طمانیت در تومر و جلسه نیز واجبست و
 بر ترک آن نیز سجده سهو لازمست پس بر ترک یکی از این اربع سهو است و محققین سجده سهو لازم
 میشود و عمد واجب اثمست که حیرت میشود مگر با عاده نماز قال فی البحر الرائق الواجب
 اذا ترك عمد لا يجبر الا باعادة الصلوة وان لم يعد صا الصلوة مكروهها
 تحریماً انتهى و برین تقدیر در نماز گناه کرده تحریمی از تارک اربعه مکرر و بسیار می شود
 و الله الموفق و المعین بیستم قعود اولی هر قاعده که غیر اخیره است از ترک آن سجده

در وقت اول است
 لازم نیست که در وقت اول
 در وقت اول است
 در وقت اول است
 در وقت اول است

مفاج الصلوة
 ۶۶

بجای آورد
 در وقت اول است
 در وقت اول است
 در وقت اول است

سهولازم است در فرض نفل اما خیره فرضست که نماز ترک آن فاسد شود سواکان فی القرض
او انفل ششم نشهد است اگر چیک کلمه از وتر ترک شود سهولازم آید قال فی البحر الرائق
السنن و ثبت که ولو قلیل مسلمه اگر بعد از سلام یاد کند که بعضی تشهد خوانده بود
نماز او فاسدست نزد ابویوسف خلافاً للحمد فانه یصح عنده فیکراً التشهد ویسلم بعده
علیه الفتوی ذکره فی فتح القدریم سلامست پس اگر نشست در قعدہ و سلام
فراموش کرد یا آنکه قصد خروج از نماز نمود باز یادش آمد سجده سهولازم آید بنا بر تکرار
واجب یا تاخیر خروج که فرضست نزد بعضی کذا فی التجنیس صاحب بحر رائق گوید
که اینجا لزوم سجده سهو بنا بر تاخیر واجب شده ترک واجب دایضا گفته که تاخیر
واجب مطلقاً موجب سهو است چنانکه کسی بعد از فاتحه شلا تشهد خواند یا فاتحه مکرر بخواند
باید دانست که لازماً جازاً بطول صد الشریعیه که سجده سهولازم نیست مگر ترک واجب بر هر چه میشود
الا ان یقال کان الواجب عدم التأخیر و ضم السوره و قد ترک والله اعلم مسلمه اگر
اول سلام طرف چپ داد سهولازم نیست زیرا که ترک سنت کرد مسلمه اگر یک سلام داد دیگر
فراموش کرد بیک روایت تا در مسجد است سلام دیگر بگوید و بیک روایت چون پشت قبله او نمید
باشتم فتوتست اگر ترک داد و کعبه کرد بیک روایت باز گرد و سجده سهو بجا آورد صحیح است

سهولازم است در فرض نفل
فرضست که نماز ترک آن فاسد شود
سواکان فی القرض
او انفل ششم نشهد است
اگر چیک کلمه از وتر ترک شود
سهولازم آید
قال فی البحر الرائق
السنن و ثبت که ولو قلیل مسلمه
اگر بعد از سلام یاد کند
که بعضی تشهد خوانده بود
نماز او فاسدست
ز نزد ابویوسف خلافاً للحمد
فانه یصح عنده فیکراً التشهد
ویسلم بعده علیہ الفتوی
ذکره فی فتح القدریم سلامست
پس اگر نشست در قعدہ و سلام
فراموش کرد یا آنکه قصد
خروج از نماز نمود باز یادش
آمد سجده سهولازم آید
بنا بر تکرار واجب یا تاخیر
خروج که فرضست نزد بعضی
کذا فی التجنیس صاحب بحر
رائق گوید که اینجا لزوم
سجده سهو بنا بر تاخیر واجب
شده ترک واجب دایضا گفته
که تاخیر واجب مطلقاً
موجب سهو است چنانکه کسی
بعد از فاتحه شلا تشهد
خواند یا فاتحه مکرر بخواند
باید دانست که لازماً جازاً
بطول صد الشریعیه که سجده
سهولازم نیست مگر ترک
واجب بر هر چه میشود
الا ان یقال کان الواجب
عدم التأخیر و ضم السوره
و قد ترک والله اعلم مسلمه
اگر اول سلام طرف چپ داد
سهولازم نیست زیرا که ترک
سنت کرد مسلمه اگر یک
سلام داد دیگر فراموش
کرد بیک روایت تا در مسجد
است سلام دیگر بگوید و
بیک روایت چون پشت قبله
او نمید باشد فتوتست
اگر ترک داد و کعبه کرد
بیک روایت باز گرد و
سجده سهو بجا آورد صحیح
است

صفحه اصلی

دسته
سهولازم است در فرض نفل
فرضست که نماز ترک آن فاسد شود
سواکان فی القرض
او انفل ششم نشهد است
اگر چیک کلمه از وتر ترک شود
سهولازم آید
قال فی البحر الرائق
السنن و ثبت که ولو قلیل مسلمه
اگر بعد از سلام یاد کند
که بعضی تشهد خوانده بود
نماز او فاسدست
ز نزد ابویوسف خلافاً للحمد
فانه یصح عنده فیکراً التشهد
ویسلم بعده علیہ الفتوی
ذکره فی فتح القدریم سلامست
پس اگر نشست در قعدہ و سلام
فراموش کرد یا آنکه قصد
خروج از نماز نمود باز یادش
آمد سجده سهولازم آید
بنا بر تکرار واجب یا تاخیر
خروج که فرضست نزد بعضی
کذا فی التجنیس صاحب بحر
رائق گوید که اینجا لزوم
سجده سهو بنا بر تاخیر واجب
شده ترک واجب دایضا گفته
که تاخیر واجب مطلقاً
موجب سهو است چنانکه کسی
بعد از فاتحه شلا تشهد
خواند یا فاتحه مکرر بخواند
باید دانست که لازماً جازاً
بطول صد الشریعیه که سجده
سهولازم نیست مگر ترک
واجب بر هر چه میشود
الا ان یقال کان الواجب
عدم التأخیر و ضم السوره
و قد ترک والله اعلم مسلمه
اگر اول سلام طرف چپ داد
سهولازم نیست زیرا که ترک
سنت کرد مسلمه اگر یک
سلام داد دیگر فراموش
کرد بیک روایت تا در مسجد
است سلام دیگر بگوید و
بیک روایت چون پشت قبله
او نمید باشد فتوتست
اگر ترک داد و کعبه کرد
بیک روایت باز گرد و
سجده سهو بجا آورد صحیح
است

که باز گردد و سجده سهواً نماید ذکره فی الحجتی و غیره مسئله اگر در رکعت سوم قنوت خواند لیکن
 فاتحه یا سوره فراموش کرد چون بعد از رکوع یا او آید باز گردد و قنوت نمود و قنوت را عاده
 نماید و ثانیاً رکوع نموده سجده رود و ذکره فی فتح القدر مسئله تکبیر قنوت نیز واجب است پس
 بترکان سجده سهواً لازم آید ذکره الزیمی و قبل لا یحیی قل فی البحر الرائق و یحیی تریح
 عدم الوجوب لانه لا دلیل علی الموافقة نعم تکبیرات عیدین است اگر ترک کند یا غیره
 محل سجده یا زیاد یا نقصان نماید سهواً لازم آید مسئله اگر تمام در رکعت ثانیه قبل از تکبیرات
 رکوع کرد باز گردد و اگر مقتدی در رکوع رسید در آن ادا کند ذکره فی کشف الاسرار مسئله
 اگر تکبیر رکوع ثانی در عید فراموش کند سجده سهواً لازم است ذکره فی الحجتی و غیره و اگر تکبیرات
 تشریح فراموش کرد سجده سهواً لازم نیست ذکره فی البدایع و هم تبر در صلوة جبریه است
 اگر امام مقدر یا مجزبه الصلوة حکم کثرت دار خفیه خواند سهواً لازم آید و آن یک آیت است
 مطلقاً نزد امام عظم و سه آیت تصدیق و یک آیت طویل و نزد صاحبیه و هذا می واجب سهواً
 بقدر یا مجزبه الصلوة عند کل منهما هو الاصح علی ما فی البدایع و قاضی خان میگوید که در ظاهر
 روایت سهواً لازم است قلیل باشد یا کثیر کذا فی النظیره و الزخیره و زوادی الحکامه و سلویه
 اعتماد شمس الاثم الحلوئی و هو الرائق و صاحب البحر الرائق ظاهر امر ادر

له من سجده
 علیه در آن عدم وجوب سجده اولی
 نیست ادر در آن مسئله که
 سجده سهواً در آن واجب
 مستقل است مسئله و قبل
 و در آن بیان بر است حسن از مؤمنه
 روایت کرده که اگر امام تکبیر
 هم نکرده باشد و اگر امام تکبیر
 نکرده باشد نماز است که بود
 نکند زیرا که در آن از حق است

مفتاح الصلوة
 ۶۸

واجباً لازم می آید آن
 ظاهر است ادر بعد شاید
 محبت آن باشد که سهواً
 حکمیت کرد و عید لازم است
 باعث قتل باشد یا طویل بود
 که تا حاجت بجای نماند
 یا اگر در آن سجده سابق باشد
 این با هم سخن از نظیر است
 و منتهی به سجده قلیل که
 جز از آن بجز است

مجلس خاندان ^{بنام خاندان}
مسئله ^{مسئله}
تساوی ^{تساوی}
نعمت ^{نعمت}
عقل کرده ^{عقل کرده}
اولین مال ^{اولین مال}
پس باید ^{پس باید}
مشاغل ^{مشاغل}
بنام خاندان ^{بنام خاندان}
مسئله ^{مسئله}
تساوی ^{تساوی}

یا جلسه خواند سہولازم آید و همچنین اگر پیش از تشهد خواندن بعد از ذکره فی محیط مسئله
اگر در قیام بعد از فاتحه تشهد یاد عای دیگر بخواند سہولازم میشود و اگر قبل از فاتحه
باشد نہ مسئله اگر تکرار تشهد در قسمه اولی کند سہولازم است و ہوا لصح فی
شرح الطحاوی لایزم و اگر در وقت ^{براسۃ تاجیر سورۃ} و مقدر اللہ صلی علی محمد خواند لازم است ہوا لصح
مسئلہ اگر شک در نماز شد توقف بحجت تفکر کردہ بقدر تسبیح سہولازم است ذکرہ فی
البدائع و در ذخیرہ قید کردہ است کہ لزوم توقیت کہ تفکر مانع از تسبیح و قرارت
باشد مسئلہ اگر حدث شد بعدہ در اثنا ہی وضو ساعتی توقف کردہ فکر نمود کہ چند رکعت
کردہ است سہولازم است مسئلہ و تفتیکہ قدر تشهد نشست بعدہ فکر کرد کہ سر رکعت کردہ می یابد
مقدار تسبیح توقف شد سہولازم آید مسئلہ تسبیح قبل از فاتحہ ترک کرد سہولازم است ذکرہ فی لاریبی
و قبل لایجب این بنا بر آنست کہ صاحب قنیه میگوید صحیح آنست کہ تسبیح قبل از فاتحہ واجب است
در جزا اتق میگوید این خلاف مذہب است مسئلہ اگر جمیع واجبات ترک آرد یک سجده
سہو کفایت میکند اگر سہو در امام اول یا با خلیفہ رفت بحجت حدث و سہو در ثانیا یک سجده
سہو پس میشود ذکرہ فی الظہیریہ مسئلہ اگر مسبوق دخل شد بعد از سہو امام لازم است کہ ہمراہ امام
سجده سہو کند و اگر بعد از یک سجده سہو داخل شود ہمون یک دانماید حاجت دیگر نیست
^{یا عمل انان}
^{در آخر نماز یادہ تا بیاید}

بناشد اگر پیش از تشهد خواندن بعد از ذکره فی محیط مسئله
اگر در قیام بعد از فاتحه تشهد یاد عای دیگر بخواند سہولازم میشود و اگر قبل از فاتحه
باشد نہ مسئله اگر تکرار تشهد در قسمه اولی کند سہولازم است و ہوا لصح فی
شرح الطحاوی لایزم و اگر در وقت ^{براسۃ تاجیر سورۃ} و مقدر اللہ صلی علی محمد خواند لازم است ہوا لصح
مسئلہ اگر شک در نماز شد توقف بحجت تفکر کردہ بقدر تسبیح سہولازم است ذکرہ فی
البدائع و در ذخیرہ قید کردہ است کہ لزوم توقیت کہ تفکر مانع از تسبیح و قرارت
باشد مسئلہ اگر حدث شد بعدہ در اثنا ہی وضو ساعتی توقف کردہ فکر نمود کہ چند رکعت
کردہ است سہولازم است مسئلہ و تفتیکہ قدر تشهد نشست بعدہ فکر کرد کہ سر رکعت کردہ می یابد
مقدار تسبیح توقف شد سہولازم آید مسئلہ تسبیح قبل از فاتحہ ترک کرد سہولازم است ذکرہ فی لاریبی
و قبل لایجب این بنا بر آنست کہ صاحب قنیه میگوید صحیح آنست کہ تسبیح قبل از فاتحہ واجب است
در جزا اتق میگوید این خلاف مذہب است مسئلہ اگر جمیع واجبات ترک آرد یک سجده
سہو کفایت میکند اگر سہو در امام اول یا با خلیفہ رفت بحجت حدث و سہو در ثانیا یک سجده
سہو پس میشود ذکرہ فی الظہیریہ مسئلہ اگر مسبوق دخل شد بعد از سہو امام لازم است کہ ہمراہ امام
سجده سہو کند و اگر بعد از یک سجده سہو داخل شود ہمون یک دانماید حاجت دیگر نیست
^{یا عمل انان}
^{در آخر نماز یادہ تا بیاید}

تساوی ^{تساوی}
نعمت ^{نعمت}
عقل کرده ^{عقل کرده}
اولین مال ^{اولین مال}
پس باید ^{پس باید}
مشاغل ^{مشاغل}
بنام خاندان ^{بنام خاندان}
مسئله ^{مسئله}
تساوی ^{تساوی}
نعمت ^{نعمت}
عقل کرده ^{عقل کرده}
اولین مال ^{اولین مال}
پس باید ^{پس باید}
مشاغل ^{مشاغل}
بنام خاندان ^{بنام خاندان}
مسئله ^{مسئله}
تساوی ^{تساوی}

مفصلہ الصلوۃ

و اگر افتد کرد بعد از آنکه امام هر دو سجده سهو کرده بود حاجت نیست مطلقاً ذکره فی الجراراق
 و غیره مسئله لایح متابعت امام در سجده سهو نمکند بلکه مشغول بقضای ما فات شود و آخر
 نماز سجده سهو ادا نماید و اگر متابعت کرده نماز فاسد نمیشود لیکن در آخر باز اعاده لازم
 مسئله مسبوق متابعت سجده سهو نمکند لیکن سلام سهو نمکند اگر بعد از آنکه خطا را و دلیل
 جعل مسئله نماز فاسد گردد و اگر سهو ادا نمیشود آنکه در خیال او نماز تمام شده است اگر
 قبل از امام است یا همراه او است هیچ باک نیست و اگر بعد از امام باشد سجده سهو لازم آید
 کلمه فی الجراراق و غیره مسئله اگر مسبوق سجده سهو کرده همراه امام بعد تحقیق شد که بر امام
 سجده سهو نبوده نماز مسبوق فاسد گردد و نماز دیگران تمام است ذکره فی البدل مسئله
 اگر مسبوق برخواست قبل از سجده سهو لازم تا مقید بکروه دست رکعت خود را بسجده سهو
 کند و سجده بجا آورد و اگر نه در آخر نماز ادا کند و برخواستن او مکروه تخریص است قبل از سلام امام
 مگر آنکه مدت مسح بقضای دو رکعت باشد یا در جمعه و عیدین و فجر و مغدور چون از خروج
 وقت ملاحظه باشد یا خوف شد باشد یا آنکه مردم از حاکم خواهند کرد پیش نماز خواهند گشت
 در ادای محال مذکور ترک متابعت نمکند و اگر مکروه تخریمی اختیار کرده برخواستن بعد
 متابعت امام در سلام کرده نماز او فاسد شود و بیک روایت فاسد نیست علی القیاس

ایضا حکم از اول نماز
 امام بود و در وقت رکعت
 از وضو در امام بیعت
 اگر در آن سهو
 کند سجده سهو لازم نیاید
 و اگر بعد از آنکه
 سبق رکعت خود را بخیزد
 سبق کرده است امام
 سجده سهو نماید متابعت
 اگر در نماز فاسد
 در حال بیگونی فاسد
 و آنچه از تمام وقت
 و مکروه کرده باشد
 صاحب نیست
 بعد از آنکه
 غرض آن در اینست
 که اگر آنکه سلام کند خطبه
 گوشت است و قبل سلام
 امام نماز نشد

مفتاح الصلوة

کذا فی کتاب التعمیر...
 و فی کتاب التعمیر...
 و فی کتاب التعمیر...

کل فرکان فتح القید مسئله مسبق که در وقت آخر رسید از باسی دور کت باقرات
 فاخته و ضم سوره و دلفیاید در میان قعد کند باز کت اخیر بدون ضم سوره ادا نماید مختار
 متاخرین همین است و در جز خوار میگوید که در میان قعد نکند بلکه بعد از دو بنشیند و در
 بعضی حواشی شرح و قایه این را مختار امام عظم میگوید مسئله اگر سهو سلام نماز بد
 امام یا منفر و نماز فاسد نیست اگر چه به نیت قطع باشد لیکن سجده سهو لازم نیست اگر مقتدی
 باشد سهو هم لازم نیست اگر لاسی باشد در حکم مقتدیست مسئله مسبق مذکور شد مسئله اگر
 در وقت توقف شد بجهت طلب یا بعد مقدار ادای کنی یعنی قدر تسبیح سجده سهو لازم آید علی
 مانی البدلح و اگر در عین قرات تفکر بکند لازم نمی آید علی مامر من الذخیره مسئله پنجم
 آیت از سر گیر و ظاهر نیست که لازم نیاید لیکن اگر تکرار همان لفظ بکند قیاس آنست که
 لازم آید و الله اعلم مسئله چون سهواً قعد اولی شد اگر قریب قیام است قائم شود و سجده
 سهو صحیح آرد و اگر قریب قعود است عاند گردد و حاجت سهو نیست در صحیح روایات و علیه
 اکثر المشایخ و قبل سجد له و در قرب روایات مختلف است بیک روایت تا از متصل
 زمین است قریب قعود است چون زانو برداشت قریب قیام شد در روایتی تا نصف
 پائین یعنی هر دو پا بر زمین باشد است یعنی تا رکوع رسیده است قریب قعود است هر دو پا
 بر زمین باشد است تا رکوع رسیده است یعنی تا رکوع رسیده است قریب قعود است هر دو پا

کذا فی کتاب التعمیر...
 و فی کتاب التعمیر...
 و فی کتاب التعمیر...

مقام الصلوة
 ۲۲

کذا فی کتاب التعمیر...
 و فی کتاب التعمیر...
 و فی کتاب التعمیر...

در صورت قصور در آن
 تقرباً الله عزوجل
 است که در صورت تقصیر
 در صورت قصور در آن
 تقرباً الله عزوجل
 است که در صورت تقصیر

نزد ابویوسف شمره خلاف هر وقت که است در سجده اگر وضو شکست گرفته وضو که در سجده یاد آمد
 که قعدہ اخیرہ مکروه و مزد جهور قعدہ بکند نماز تمام شود و نزد ابویوسف نماز شکست قبایل اصلاح
 نیست مسلمہ اگر بعد از قعدہ اخیرہ بهر چه خواست تا سجدہ فکروه است بنشینند و سلام گوید و اگر به
 سجده مقید کرده است دو رکعت تمام کند و بر هر دو وقتیدر سجده سهو کند که تاخیر سلام موجب است
 کما هو المختار فی البحر الرائق و غیره مسلمہ هر که راشک شود که چه قدر رکعات کرده است پس اگر
 مرتبه اول است بتینات کند یعنی از سر بگیرد و اگر نه فکر کند بر هر چه دل قرار دهد بدان عمل آورد و اگر
 نیاید بر کسر مقرر کند و بر و بنا نماید و مراد از اول مرتبه در تمام عمر است بعد از بلوغ کما علیہ
 اکثر المشایخ ذکره فی الخلاصه و الخانیة و نظیرتیه و علیہ الریعی و امام شری گوید که سهو عادت
 او نیست و غیره الا سلام میگوید که اول مرتبه در هر نماز است این مختار ابن الفضل است کافی
 التظہیرتہ فی بیان حرجان از مسائل ضروریہ اجابت فایع غشیم سنن از بیان کنیم و باید التوفیق بہ

این قعدہ جزا است
 این قعدہ جزا است
 این قعدہ جزا است

چون سنت پائی شوی مقتدا	رویت ثبتت قسبت کذا
------------------------	--------------------

کسی بفرغ بین وقت گیر اقتناح سنت است باید که بهمین عهد و گوشین مند و رفع بدین اگر ترک
 کند آنکس شود یعنی گویند که کم و قیامت که عادت کنان این مختار شیخ ابن ہمام ست می گوید
 والا لازم آید کہ واجب شد صاحب بحر الرائق میگوید که صحیح است کہ بر ترک

مفتاح الصلوة

در صورت اول
 در صورت اول
 در صورت اول

این قعدہ جزا است
 این قعدہ جزا است
 این قعدہ جزا است

کتابست تراست

باید از او هیچ کمزوری

است بزرگ است

توسیع است

در دنیا است

در دنیا است

در دنیا است

در دنیا است

در دنیا است

در دنیا است

در دنیا است

چنانکه در صلوة مسعودی میگوید و تنها چون پای بطبر دارد و چون میل کشی فرورده
 وضع کند و در بعضی روایات ارسال آمده لیکن مختار در اکثر کتاب اول است
 ثنا خواندن یعنی **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَ**
لَا إِلَهَ غَيْرُكَ بر همه سنت است امام باشد یا مقتدی یا منفرد لیکن در وقتیکه امام
 قرأت بهتر شروع کرده است گوید که محل استماع واجب است ذکره فی الذخیره و قال **صَحِيحٌ**
 و مسنون دوم تیره در غیر این وقت گوید یعنی در هنگامیکه داخل نماز امام میشود گوید و
 باز چون بحسب قضای مافات بخیزد هم گوید ذکره فی البحر الرائق اما توجیه یعنی **وَجْهَتُ**
وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ تَامُنِيرِينَ پس نزد امام عظم سنست **خِلَافًا**
لِلَّذِي يُؤْتِي السُّعُوتَ وَالصَّيْحَمَ مَعْنَدًا إِنَّهُ يَقُولُ ذَلِكَ كَعَبْدِ التَّنَائِدِ و ظاهر احادیث صحیح
 آنست که آن سرور صلی الله علیه وسلم و جهت الی آخره بخوانند در فرض نقل و ثنا
 اکثر در تجمد واردست و عمل فاروق رضی الله عنه در فرض بود و در بعضی روایات
 حدیث جمع در ثنا و توجیه در مکتوبه نیز واقع است **و توجیه تکلف است مسئله چون مقتدی**
بر کوع امام رسد ثنا خواند بر تقدیر یک رکوع فوت نشود اگر نه از وساقط گردد
 متابعت امام واجب شود که فی نصاب الفقه **اول تعویذ یعنی**

چون در بعضی روایات
 مسنون است در اول
 ضعیف نقل کرده است
 پیش از هر چیزی
 از روی آسانها
 این باب در صحیح
 از روی توجیه
 در علم است
 خط است که جهت
 از بعضی نقل
 بعد از آن

منتهی الصلوة

تواند در فرض
 جمع میتوان کرد
 نهیب توجیه
 بن خطاب رضی
 در آن بواسطه
 باینکه سنست
 است پس عمل
 بر نقل باید کرد
 در صحیح مسلم
 و الله اعلم
 فی الامان
 یعنی اگر فوت
 باشد که در
 غایت شدت
 کونست الدر
 عطاردی آورده
 امام را در کوع
 گوید که در کوع
 و تا آنکه در
 و قوی باشد
 خوانده بسبب
 برود از او

در صحیح مسلم

و الله اعلم فی الامان
 یعنی اگر فوت
 باشد که در
 غایت شدت
 کونست الدر
 عطاردی آورده
 امام را در کوع
 گوید که در کوع
 و تا آنکه در
 و قوی باشد
 خوانده بسبب
 برود از او

مفسد نماست ذکره فی خزانه الروایه عن کثر العباد و حاشیه السریه و ترغیب الصلوة
 و بین وجه فی الشرح الامدادی فی بحث العائد الی الموصول و امام برین کفایت کند
 چنانکه مفتی ثقلین و صدر الشریعه اختیار کرده اند بروایتی از امام ابوحنیفه که شیخ ابن
 همام از شرح قطع نقل مینماید امام جمع کند و تسمیح و تجمید یعنی اللهم ربنا و کذا لکن
 و این مذہب امام ابو یوسف و محمد است لیکن آهسته در وقت قیام گوید در قنای التلمیسی
 میگوید که امام ابو بکر محمد بن فضل بقول صاحبیه ابل بود و امام طحاوی نیز همین اختیار فروده
 و بر جندی بعد از ثقلین مذکورین میگوید و کذا نقل عن جماعة من المتأخرین انهم اختاروا قولها
 اتی و ظاهر از احادیث صحیح مسلم و غیره آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز فرض جمع
 میفرمودند و آنچه در توجیه آن بعضی علما گفته اند که در حالت انفراد بود ظاهر الفساد است
 مگر آنکه ادای آنست و صلی الله علیه و آله و سلم فرض را تنها در پیش حدیث معلوم نیست لهذا شیخ
 ابن همام بعد از توجیه مذکور میگوید و ظاهر من الحدیث ان ذلک ای الجمع نیمانی عموم صلوة
 اتی و در کتب فقہ مذکور است کان صلی الله علیه و آله و سلم یطلب علی الجماعة کما فی غایة البیان و غیره
 و لهذا راجع در مذہب جمیع جماعت است کما صحیح بی فی البحر الرائق و نقل فی البدایع عن عاتق
 المشایخ لانه ثبت الموطأ من غیر ترک مع الاکار علی تارکه و معتدی را بیاید که گفتا

۸۱

مفتاح الصحاح

برتحمید نماید بلا خلاف بن صحابنا علی مانی الذخیره و منقول تحمید چهار لفظ است افضل از همه
 اللهم ربنا و لك الحمد بعد از ان اللهم ربنا لك الحمد بعد از وی ربنا و لك الحمد است بعد از همه
 آنچه متعارف است یعنی ربنا و لك الحمد كذا فی البحر الرائق و فی البرجندی عن شرح الطحاوی بنالك الحمد
 هو الاظهر عن شرح ابن جاری ربنا و لك الحمد حسن عن المحیط اللهم ربنا لك الحمد هو الافضل و عن
 الكافی اللهم ربنا لك الحمد هو الحسن مخفی مانند كه در احادیث صحیحیه روایات اربعه مذکور است بحسب
 اختلاف و تفاوت در دست بهر چه در دو زیادت است چون دلالت بر زیادتی معنی میکند بلا شبهه
 اما در حق منفرد روایات فقهی متعدد است یکی آنكه كفايت بر تسمیج كند چنانكه ابو یوسف از امام عظم
 روایت کرده لیکن در بحر الرائق میگوید بر این اعتماد نباید کرد كه ^{لن یومر ان یسأل} تسمیج این دو م آنكه
 بر تجمید كفايت نماید و این را منشی نقلین ^{بسیار فروده و صد شش و یفتی اكره فی السبوط}
 هو الاصح و علیه اكثر المشائخ و خاتمه شمس الائمة المحلوئی و الامام الطحاوی صحیح فی البرجندی
 سوم آنكه جمع كند هر دو صحیح صاحب المداویه قال صد الشیبه و علیه الاعتماد و خاتمه صاحب الجمع
 و غایة البیان قال فی البحر الرائق المرجح من جهة المذهب الا كفقار بالتحیید فانه ظاهر الروایة
 علی ما صح به قاضی خان و المطحج بحسب الدلیل الجمع بینهما كما صحه فی المداویه و غیره
 و در قنیه می گوید وقت سر برداشتن منفرد تسمیج گوید و در حالت قیام تحمید گوید

۲۲
 مفتاح الصلوة

خداوند و ...
 در روز قیامت ...
 در اول ولادت ...

نزد حج علی را امام شافعی که نزد ایشان فرض است کیفیت آن بطریق که امام محمد ضبط کرده اند
 از مذہب امام اعظم است **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ**
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ و این موافق است حدیث صحیح است یعنی بخاری و مسلم ترمذی
 و نسائی و ابوداؤد و ابن ماجه و اهل مذہب روایات دیگر نیز نقل میکنند لیکن اعتماد
 برین باید کرد و الله اعلم بصدقه در روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام عمر یکبار حضرت
 داخل نماز یا خارج درین مجلس را از علمای امت خلاف نیست و نزد علماء اخصیه در وجوب
 آن به گواه که بشنود از خود یا از غیر بخشیت که از ترک آن فاسق گردد خلاف است بقول کنی
 یک مرتبه در دو بعد از سماع اسم شریف واجب است چون مکرر بشنود مستحب و بقول طحاوی هر
 مرتبه واجب است در تحفه و محیط این رایج گفته و برین قول اختلاف کرده اند در
 مجلس واحد مکرر شنود داخل در وجوب شود یا نه در کافی اول رایج گفته و در محتجب
 ثانی رایج گفته و فرق کرده است میان تکرار اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس واحد
 و میان تکرار اسم الله تعالی در مجلس واحد ازین حیثیت که گفتات میکنند از شنودند

۲۵

بمکان و اجزای ...
 از اول سوره ...
 در روز قیامت ...

بابین حدیث بودی
والمؤمنین و المؤمنات
سنون آنست که در آنها
جمله خود کند و در الین
و اسناد و مؤلفین مؤلفان
بشک و گزار و طلب
نقش بر سترا این همه
مؤمنان مقتضایند
و استحقاق است که
حرام است از آن
هر که خواند از حق آن کند
دندان بر است مؤلفان بود
وزن پس آن نماند هفت
صلوات در این کتب
از متن اقامت بجز این از
صحت و بعضی مطلق نقصان
نیست از عدد ۱۳ در کتب
خدا یا بجز این مؤلفان
مؤمنان مسلکان مؤلفان
از ایشان در هر کار از ۱۳
استحبات که این صاحبان
از اعلمی بیتم الصلوة و غیره
بنا و اصل در عبادت افضل الالوی
و المؤمنین و المؤمنات
در حفظ این خصوص
برمی آید اول آن که شواهد
است این بود هم شواهد
این بقیه توأم این با اولاد
ست بین سینه و پس
چهارم این بود که
مؤلفان مؤلفان
کتابت این و مؤلفان

الرَّحِيمِ زَوَاةُ النَّجَارِيِّ وَالْمُسْلِمِ وَالرَّحْمَاضِي وَالنَّسَائِي وَفَتْحُ
حَدِيثِ مُحَمَّدٍ مِنْ صَلَّى صَلَوةً وَكَمْ يُدْعُ فِيهَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ فِيهِ خِدَاجٌ بَارِعٌ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ
خواندن سنت فرموده اند کاتب حروف در فتوح الاوارد اعمی دیگر
ایراد نموده است مع الالساد اگر توفیق یا بد عمل نماید لیکن در حالت ماست
بر قدری کفایت کند که ملال نشود الف و آخر عبارت از این است که گفتن آن
خفیه بعد از نماز است فاتحه در همه نمازها بر هر مصلی بالاتفاق سنت است مگر بقندی
و قتیقه قرأت امام بشنود و در لفظ و لغات متعدده است شهره اول بمد و تخفیف است
و اگر بمد و تشدید بگوید نماز فاسد نمیشود ذکره فی البحر الرائق هویدا باشد که آنچه در
ابیات تثنیه از قرآن و واجبات و سخن بودند مذکور شد الا آنکه در سنن مذکوره مولف ابیات
بر یک کفایت نموده است از هر کس سخن دیگر هست در کتب متداوله و سجحات نیز در
اینست آنچه مذکور است در کفایت المؤمنین و عیون و غیرهما مسطور نمایم و از تکرار بعضی
ملاحظه نکنم تا حضور ما سبق و فاکه کلی حاصل فی فصل در عیون المسائل که مصنفان

مفتاح الصلوة الفتح

مؤلفان مؤلفان
کتابت این و مؤلفان
کتابت این و مؤلفان
کتابت این و مؤلفان
کتابت این و مؤلفان
کتابت این و مؤلفان

مفاح الصلوة

مؤمن در وقت نماز
باید که در آن
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند

نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند

دعوی بر او سال مفتی بر کرده است بگوید که سنت در تکبیر اول پنج چیز است اول
برداشتن هر دو دست دوم روی آوردن هر دو دست جانب قبله سوم کشاده شدن
انگشتان هر دو دست بر عادت چهارم بلند گفتن امام کبیر را پنجم متصل گفتن مقتدر
تکبیر با امام و آن نزدیک امام عظیم چون امام بهای الله رسد مقتدی شروع کند و نزدیک
صاحبه چون برای کبر رسد شروع کند اتسی در کفایه المؤمنین دستها بسوی قبله
داشتن مستحب گفته است و مستحب دین بهشت است اول شروع کردن امام چون قدم
مؤذن مرتبه اول بگوید دوم برداشتن هر دو دست برابر زبهای گوش چنانکه هر
زنگشت با آنها ساس کند و از او زانها تا هر دو گفت سوم بر آوردن هر دو دست
استین مردان چهارم اول دستها داشته بعد تکبیر گفتن و نزد بعضی متصل تکبیر چند
گشت وجه قول اول آنست که در برداشتن هر دو دست دنیا و آخرت از دل برآورد
تکبیر عظمت آبی مردل در آرد چنانکه در کلمه توحید و وجه قول دوم آنست که در کلمه چو
قولست جمع هر دو نیت و اندر دوا بیجا بزبان تکبیر میتوان گفت یا آنکه از دل ماسو
الله بر آورده شود و هر دو دست هم توان برداشت چنانکه کی قول دیگری فعل است
الکمال وجهه هوه مؤلفها لیکن اول آنست و مختار است

رسول الله
اول نیت است
بعد از آنست
باید که
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند
و در آن نیت
باید که
نیت کند

عیون و هدایه و بحر رائق است اگر چه بقول دوم بسیار رفته اند و بعضی ترجیح
 نیز داده اند بر چه موفق گردد و عامل آید و قدم مفصلاً بخیم و ایضا سبب است که تکریم
 گویند چنانچه در الف احدیت و عظمت و در لام الوهیت و در هابیت الکی ملحوظ باشد
 ششم لام اسدراشم گویند یعنی پر اشم رای الکر بسکون گویند ششم دست متصل تکبیر بند
 و بروایتی فرو گذارد و الا اول اصح کما مر و کرده و تکبیر ده است اول مد کردن در رود
 آن در چهار محل است در الف الله و الف الکر و بای الکر این هر سه اگر سهواً باشد
 مکرره تحریمی میشود و بروایتی شروع صحیح نیست و اگر عمداً باشد کافر گردد و لام الله الکر
 بسیار کند مکرره تکریمیت و اندکی صحیح است چنانکه گذشت دوم سخت کشاوه کردن
 انگشتان وقت برداشتن دست بیستوم بسیار پیوسته کردن آنها چهارم مشت بستن در وقت
 برداشتن یا بعد از آن پنجم پشت دست بجانب قبله کردن ششم کفها مقابل و خدی کردن
 هفتم روضه آسمان نمودن هشتم درآمدن در نماز با کش بول و نازلان ششم تکرار کردن تکبیر
 دهم زیاد کردن بر کبیر لفظی دیگر کنانی العیون و فی البحر الرائق کل لفظ است
 لفظ التکبیر مکرره و تحریم کما سبق و در کفایت المؤمنین یکی از سجرات تکبیر گفته
 که در آن وقت اندکی سرنگون کردن لیکن در حلاله و غیره گفته و لا یطأ طبع

مع تحسین است در عین و در حدیث است
 ۲۹
 مفاتیح الصالحه
 لفظ بحر لفظ بحر لفظ بحر لفظ بحر لفظ بحر

در روز کون نماز رکعت اول در هر روز

راست و قیل هو بسم الله كما تم ذكر كفاية المؤمنين در ركعات گفته که دستها درون این
داشتن و بالاتر از گوش بردن و یا برابر کتف برداشتن فصل مسنون و قیام سه
چیز است اول کتف دست است بر پشت کتف دست چنانچه داشتن و باها هم خضر حلقه کردن
چنانچه گذشت دوم سجانه اللهم تا آخر خواندن در اول فرض و نفل سیوم و چهارگانی
نفل در رکعت سوم نیز خواندن و مستحب در آن چهار است اول استاده شدن بوقت گفتن
حی علی الصلوة دوم بستن هر دو دست زیر ناف مردان و زنان از باز بر سینه سوم نظر داشتن
در حالت قیام بر جای سجده گاه چهارم جدا کردن میان دو پای مقدار چهار انگشت گذا
فی العیون و در کفایت المؤمنین دست زیر ناف بستن و سجده گاه دیدن سنت گفته است
و مکره در قیام بازده است اول داشتن در دست چیزی که منع سنت است اما کند و الا باست
دوم تکیه کردن بر چیز بیخیزد در فیض و واجبات بستن مکره و در نفل چهار است سوم در وقت
شناز یاد بر سجانه اللهم رخ در فیض از ادعیه تاوره خواندن نزدیک امام عظم و نزدیک
ابو یوسف چنانکه گذشت چهارم بلند خواندن شناخیم و هیت و جی تا مشه کین میان
نیت و تحریمه خواندن پیش از نیت ششم دست بر تکی گاه نهادن هفتم راحت گرفتن
از یک پای بر پای دیگر ششم گام پایی زدن بیخیزی و این مکره تحریمیت و نزدیک

در روز کون نماز رکعت اول در هر روز
در رکعت اول کتف دست است بر پشت کتف دست چنانچه داشتن
دوم سجانه اللهم تا آخر خواندن در اول فرض و نفل سیوم و چهارگانی
نفل در رکعت سوم نیز خواندن و مستحب در آن چهار است اول استاده شدن بوقت گفتن
حی علی الصلوة دوم بستن هر دو دست زیر ناف مردان و زنان از باز بر سینه سوم نظر داشتن
در حالت قیام بر جای سجده گاه چهارم جدا کردن میان دو پای مقدار چهار انگشت گذا
فی العیون و در کفایت المؤمنین دست زیر ناف بستن و سجده گاه دیدن سنت گفته است
و مکره در قیام بازده است اول داشتن در دست چیزی که منع سنت است اما کند و الا باست
دوم تکیه کردن بر چیز بیخیزد در فیض و واجبات بستن مکره و در نفل چهار است سوم در وقت
شناز یاد بر سجانه اللهم رخ در فیض از ادعیه تاوره خواندن نزدیک امام عظم و نزدیک
ابو یوسف چنانکه گذشت چهارم بلند خواندن شناخیم و هیت و جی تا مشه کین میان
نیت و تحریمه خواندن پیش از نیت ششم دست بر تکی گاه نهادن هفتم راحت گرفتن
از یک پای بر پای دیگر ششم گام پایی زدن بیخیزی و این مکره تحریمیت و نزدیک

مفتاح الصلاة

۹

در روز کون نماز رکعت اول در هر روز

بعضی نماز فاسد میشود پنجم راستی یا گنجه ششم نگرستین دهم فرود داشتن سر یا دهم
تنها استادن امام را در محراب یا جای بلندنی سبب کذا فی العیون در کفایة المؤمنین
راستب گفته است شاید مرا قبل زینت باشد و در آن کتاب فرجه یا زیاده از چهار گشت
داشتن و پنجم کردن هر دو پای و دست بالا از آن است بر دست چپ یا داشتن و القان گذشتن
چپ رست چندین و بار بر پاشنه پای دادن و بر چپای استاد و قدم بر قدم نهادن
و بر سر انگشتان استاد از کمر و هات شده اند **فصل** مسنون در قرائت پنج چیز است
اول تعوذ بجز از ثنا گفتن دوم تسمیه خواندن سوم آیه تهنیت خواندن هر سه چیز امام را و مقفورا
در اول فرض و نقل چهارم آمین بعد از فاتحه آیه گفتن امام را و مقفورا و مقتدی را و چهارم
فقط پنجم در از کردن رکعت اول منازح مستحب و هفت چیز است اول از سه که زیاده خوانند
دوم با ترتیل یعنی باظهار محتاج بوقی قاعده عرب قرائت خواندن معایت قوت باندر کردن
و ادنی مرتبه آن حضور دل است بمعانی قرآن و اگر نه بالفاظ آن سوم در حضور طوال **فصل** در
خبر و ظهر و اوسط مفصل مستح و عصر و قصر مفصل در مغرب خواندن و در سفر هر چه میسر آید که
فی العیون در کسر قرائت مذکوره مسنون گفته است و در تعیین مفصلات اختلاف است
قال فی العجر الراءق والذی علیه اصحابنا من العجرات الی والده علیه

در سجده و غیر آن فدا با بیرون آن باشد که زینت فصلی است که در کتاب مذکور است
در سجده و غیر آن فدا با بیرون آن باشد که زینت فصلی است که در کتاب مذکور است
در سجده و غیر آن فدا با بیرون آن باشد که زینت فصلی است که در کتاب مذکور است
در سجده و غیر آن فدا با بیرون آن باشد که زینت فصلی است که در کتاب مذکور است
در سجده و غیر آن فدا با بیرون آن باشد که زینت فصلی است که در کتاب مذکور است

۹۱
مفتاح الصلوة
است که در پیشانی
کتاب مذکور است
در سجده و غیر آن فدا با بیرون آن باشد که زینت فصلی است که در کتاب مذکور است

تمام نماز است
چهار مرتبه در هر سجده
باید که در هر سجده
باید که در هر سجده
باید که در هر سجده

در وقت قرائت قرآن هر چه در سینه است بخواند
 و اگر در وقت قرائت قرآن چیزی در سینه است
 که بخواند آن را بخواند و اگر در وقت قرائت
 قرآن چیزی در سینه است که بخواند آن را
 بخواند و اگر در وقت قرائت قرآن چیزی
 در سینه است که بخواند آن را بخواند

تقریبی باشد که اکثر در قرات ظاهر میشود و الله اعلم و در کفایة المؤمنین از سجرات
 قرات بر امام گفته که ای قدر بلند خواند که صفت اول بشنود و مکروهات در قرات است
 و هفت است اول بلند خواندن چیزی که آهسته فرموده اند و دوم شرمون آیتها با کشتن
 چنانکه مانع سنت وضع شود سوم تنج کردن بجز اگر چه حرف ظاهر نشود چهارم ناپوشیدن
 و پنجم بوقت فائزه چشم داشتن چیزی در همین وقت قرات که مانع ترتیل باشد ششم تمام
 کردن قرات هر کس که ششم خواندن قرآن در غیر قیام ششم شبانی کردن در قرات چنانکه
 طریقه سنت مرعی نباشد اگر چه بر عایت قوم باشد ششم تعیین کردن سوره در نماز
 حیثیتی که غیر آن بخواند ششم جمع کردن در دو سوره بر وجهیکه کیسوره در میان نماز
 در یک رکعت و در بعضی در دو رکعت نیز مکروه است مطلقاً و در بعضی روایات اگر سوره
 طویل در میان باشد مکرده نیست که در حکم دوسوره مقصیه است ذکره فی البحر الرائق
 یازدهم انتقال کردن از یک آیت بآیت دیگر اگر چه در میان سوره باشد یعنی اگر معنی
 فاسد نشود و اگر نه لایحوز است کما مر و از دهم تقدیم سوره متاخره بر مقدمه اگر چه
 در دو رکعت باشد کذا فی العیون و اگر سهواً باشد مکروه نیست ذکره فی خزائن الروایة
 و در بحر الرائق میگوید اگر سهواً در اول قرات عوذ برب الناس

در وقت قرائت قرآن هر چه در سینه است بخواند
 و اگر در وقت قرائت قرآن چیزی در سینه است
 که بخواند آن را بخواند و اگر در وقت قرائت
 قرآن چیزی در سینه است که بخواند آن را
 بخواند و اگر در وقت قرائت قرآن چیزی
 در سینه است که بخواند آن را بخواند

در وقت قرائت قرآن هر چه در سینه است بخواند
 و اگر در وقت قرائت قرآن چیزی در سینه است
 که بخواند آن را بخواند و اگر در وقت قرائت
 قرآن چیزی در سینه است که بخواند آن را
 بخواند و اگر در وقت قرائت قرآن چیزی
 در سینه است که بخواند آن را بخواند

ما نظر آن بود
با شکر بود
مصحف را
بخواند
است
درین
از
نشود
امام شافعی
که این
جاست
توضیح
که اینست
یعنی
و زمان
بگردد
بگردد
بخواند
ع

با سحان و سرود با غیر آنچه عرب بیت و هفتم خواندن از مصحف در نماز کذافی العیون
و در کفایت المومنین بسیار است خواندن چنانکه گمان گمان حرف جدا شود و بغنیه
خواندن و شکسته خواندن مکرره گفته و تکرار کردن آیه مطلقاً مکرره شمرده است
مسنون در رکوع ده چیز است اول تکبیر گویان رکوع کردن دوم بلند گفتن امام
تکبیر را سوم گرفتن زانوها و وقت رکوع چهارم سخت کشادن انگشتان در آن زمان
پنجم سه بار تمام ساختن سیم در آن هر که نظار ادا کردن نواز سجده بی الاکرم گوید ششم
تسبیح آیه گفتن هفتم قوسه کردن بعد از رکوع هشتم در وقت سر برداشتن امام
راسع الله گفتن و مقتدی را ریبا و لک الحمد گفتن و منفرداً جمع نمودن نم بلند گفتن
امام تسبیح را نهم در قوسه قرار گرفتن هر عضوی در محل خویش کذافی العیون و قد عرفت
ان نفس الاعتدال واجب التوقف مسنون و در محبتی که تصنیف امام زاهد است از
مسنونات رکوع الصاق کعبین با استقبال انگشتان بسوی قبله مسنون گفته است لیکن
در حدیث صحیح که در تطایر روایت ظاهر میشود ظاهر امر ادا مالک کعب دیگر باشد چنانکه صاحب
قاموس در معنی الصوق گفته است زیرا که اگر الصاق در وقت رکوع کند حرکت کثیر
لازم می آید با آنکه استقبال انگشتان قبلی بی تاخیر و منت قیام میسرود

مفتاح الصلوة

حلالی
تسبیح الصاق
در کفایت
عادت
که بیاید
صحن
در

که فرج چهار انگشت مسنون است و موید مال قول نخومین مست الباء للاصاق یعنی
 للقرب و در حدیث نیز الاصاق الکعاب یعنی القرب المقابله و نخست پس مقابله کعب
 نیز راوه میتوان نمود چنانکه تحقیق این مسئله در جواشی بحر اوق کاتب تفصیل مذکور نموده
 و ایند علم و مستحب پنج چیز است اول برابر کردن سر را با سرین و پشت دوم
 نظر کردن بسوی پشت پای سوم زیاده از سه بار تسبیح گفتن منفرد در ابطاق -
 چهارم دور داشتن بازو از کمر مردان از پنجم دستها فرو داشتن در قومه و مکره و در نوزده
 چیز است اول برداشتن هر دو دست وقت رفتن بر کوع دوم برداشتن هر دو دست
 و تکیه سر از کوع بر میدار و سوم تکرار کردن تکبیر یعنی بعد از تسبیح وقت سر برداشتن
 تکبیر گوید باز وقت فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی روایات آمده چهارم زیاده کردن
 در وقت تسبیح یعنی در فرض بعضی ادعیه مانوره خواندن پنجم تسبیح کوع باند گفتن ششم
 نقصان کردن تسبیح از سه مرتبه هم ترک تسبیحات در ششم ترک کردن قومه هم
 ترک کردن طمانیت در کوع و در قومه دهم بلبند کردن سر از پشت و
 سرین یا زد هم فرو کردن از دو دوازدهم کف هر دو دست در میان دوزانو
 طبق کردن معین جمع نمودن چنانکه در بعضی آنها آمده سیزدهم آوردن تسبیح

مستحب
 در وقت رفتن
 از کوع
 بیکه در این
 مکره و ۱۹
 چنانکه در
 این کتاب
 در وقت رفتن
 از کوع
 بیکه در این
 مکره و ۱۹
 چنانکه در
 این کتاب

۹۰

مفتاح الصلوة

مقدمه در وقت فتن بسوی سجده یعنی باید که در وقت تمام کند و اگر در وقت تمام کند
مگر و هست چهاردهم نظر برون امام کسی را که آواز نعلین او میشوید یا نزد هم شمر دن
تسبیحات با انگشتان در آن شانزدهم چنانچه بن باز و با کرم و از آن مقدمه هر دو شستن انگشتان
پا از زمین در آن هیزدهم نشی کردن مقتدی بر امام در وقت فتن بسوی رکوع اگر امام را در
رکوع در یاید والا نماز فاسد شود و نوزدهم نشی کردن در سر برداشتن کذافی العیون و
دفع القید شیخ ابن همام و در جبرائیل شیخ ابن نجیم دست کج کردن در وقت رکوع چنانکه
عوام میکنند مگر و گفته اند در احادیث آمده است که مثل همان دارد و در وقت فتن
بسوی سجده تقدیم طریقی بر سبزی و وقت برخاستن عکس آن از تسبیحات و دفع القید و
جبرائیل شمرده اند در کفایة المؤمنین از رکوع هات رکوع کبیر گفتن و دستها بالا ترازان و شستن و
انگشتان فراخ کردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم نیدن و برای وقت بسوی سجده جاسه
از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون در سجده ده چیز است اول بکبیر گفتن
آمدن بپشت آن دوم بلند گفتن امام کبیر را سوم بر پشت اعضا سجده کردن کذا ذکره
فی العیون و بالا از جبرائیل گذشت که این واجب است و هو التمام چهارم تسبیح سه مرتبه
گفتن تسبیحات کعبه گفتن ششم کبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

در وقت تمام کند و اگر در وقت تمام کند
مگر و هست چهاردهم نظر برون امام کسی را که آواز نعلین او میشوید یا نزد هم شمر دن
تسبیحات با انگشتان در آن شانزدهم چنانچه بن باز و با کرم و از آن مقدمه هر دو شستن انگشتان
پا از زمین در آن هیزدهم نشی کردن مقتدی بر امام در وقت فتن بسوی رکوع اگر امام را در
رکوع در یاید والا نماز فاسد شود و نوزدهم نشی کردن در سر برداشتن کذافی العیون و
دفع القید شیخ ابن همام و در جبرائیل شیخ ابن نجیم دست کج کردن در وقت رکوع چنانکه
عوام میکنند مگر و گفته اند در احادیث آمده است که مثل همان دارد و در وقت فتن
بسوی سجده تقدیم طریقی بر سبزی و وقت برخاستن عکس آن از تسبیحات و دفع القید و
جبرائیل شمرده اند در کفایة المؤمنین از رکوع هات رکوع کبیر گفتن و دستها بالا ترازان و شستن و
انگشتان فراخ کردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم نیدن و برای وقت بسوی سجده جاسه
از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون در سجده ده چیز است اول بکبیر گفتن
آمدن بپشت آن دوم بلند گفتن امام کبیر را سوم بر پشت اعضا سجده کردن کذا ذکره
فی العیون و بالا از جبرائیل گذشت که این واجب است و هو التمام چهارم تسبیح سه مرتبه
گفتن تسبیحات کعبه گفتن ششم کبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

مفتاح السبلوة

باز پیش از تسبیح
بدر وقت تمام کند و اگر در وقت تمام کند
مگر و هست چهاردهم نظر برون امام کسی را که آواز نعلین او میشوید یا نزد هم شمر دن
تسبیحات با انگشتان در آن شانزدهم چنانچه بن باز و با کرم و از آن مقدمه هر دو شستن انگشتان
پا از زمین در آن هیزدهم نشی کردن مقتدی بر امام در وقت فتن بسوی رکوع اگر امام را در
رکوع در یاید والا نماز فاسد شود و نوزدهم نشی کردن در سر برداشتن کذافی العیون و
دفع القید شیخ ابن همام و در جبرائیل شیخ ابن نجیم دست کج کردن در وقت رکوع چنانکه
عوام میکنند مگر و گفته اند در احادیث آمده است که مثل همان دارد و در وقت فتن
بسوی سجده تقدیم طریقی بر سبزی و وقت برخاستن عکس آن از تسبیحات و دفع القید و
جبرائیل شمرده اند در کفایة المؤمنین از رکوع هات رکوع کبیر گفتن و دستها بالا ترازان و شستن و
انگشتان فراخ کردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم نیدن و برای وقت بسوی سجده جاسه
از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون در سجده ده چیز است اول بکبیر گفتن
آمدن بپشت آن دوم بلند گفتن امام کبیر را سوم بر پشت اعضا سجده کردن کذا ذکره
فی العیون و بالا از جبرائیل گذشت که این واجب است و هو التمام چهارم تسبیح سه مرتبه
گفتن تسبیحات کعبه گفتن ششم کبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

باز پیش از تسبیح
بدر وقت تمام کند و اگر در وقت تمام کند
مگر و هست چهاردهم نظر برون امام کسی را که آواز نعلین او میشوید یا نزد هم شمر دن
تسبیحات با انگشتان در آن شانزدهم چنانچه بن باز و با کرم و از آن مقدمه هر دو شستن انگشتان
پا از زمین در آن هیزدهم نشی کردن مقتدی بر امام در وقت فتن بسوی رکوع اگر امام را در
رکوع در یاید والا نماز فاسد شود و نوزدهم نشی کردن در سر برداشتن کذافی العیون و
دفع القید شیخ ابن همام و در جبرائیل شیخ ابن نجیم دست کج کردن در وقت رکوع چنانکه
عوام میکنند مگر و گفته اند در احادیث آمده است که مثل همان دارد و در وقت فتن
بسوی سجده تقدیم طریقی بر سبزی و وقت برخاستن عکس آن از تسبیحات و دفع القید و
جبرائیل شمرده اند در کفایة المؤمنین از رکوع هات رکوع کبیر گفتن و دستها بالا ترازان و شستن و
انگشتان فراخ کردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم نیدن و برای وقت بسوی سجده جاسه
از زانو بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون در سجده ده چیز است اول بکبیر گفتن
آمدن بپشت آن دوم بلند گفتن امام کبیر را سوم بر پشت اعضا سجده کردن کذا ذکره
فی العیون و بالا از جبرائیل گذشت که این واجب است و هو التمام چهارم تسبیح سه مرتبه
گفتن تسبیحات کعبه گفتن ششم کبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

مخفی نماز که زیاد خواندن ادعیه مانوره در رکوع و سجود و احادیث صحیحیه واردست لیکن
 امام عظیم آنرا بر نوافل مخصوص فرموده اند چنانکه بیان فرموده شد لیکن احادیث صحیح مسلم
 که شتملبه در عیله است لفظ صلوة مکتوبه در دست چنانکه بالای در حجت هجری شده مذکور شد و الله اعلم
 و یکی از عذرهاییکه در نهادن هر دو دست پیش از زانو در سجده برداشتن زانو پیش از دست قوت
 قیام فرموده اند که چون موزه پوشیده باشد جائزست که در فی البحر الرائق و غیره در کفایت مستحسنین
 از مستحبات سجده کت پایی را و فقیه در جماعت نماز کند پوشیدن گفته و نحوه فی مسائل اصلی
 لیکن در سجده رائق از خلاصه نقل میکند و لو شتر قلمی فی السجده یکره انتهى پس ستر کردن
 اولی باشد با آنکه خالی از حج هم نیست از مستحبات در کفایت المؤمنین برابری در تسبیحات
 رکوع و سجود گفته است و مکروهات سجده و سجده است اول تکبیر عتن دوم ششم پوشیدن در آن
 سوم سوچی بپوشیدن چارم و تمام مقابل آن نهادن پنجم و در فضل امام راسخ زیاد از
 سه بار گفتن تکبیر بر قوم گر آن یکم در دست لیکن در سجده رائق پوشیدن ششم حجت جمع خاطر
 جائز و شده اند مطلقا فصل مسنون در قعه شش چیز است اول انتقال کردن از سجده بقعه
 تکبیر گویان دوم بلند گفتن امام این کعبه را سوم گسترانیدن با سرچپ از بهترین بران استاده
 کردن چهارم و در آن از نماز بر سرین پیشستن هر دو پای بجانب راست کشیدن چهارم و در

مخفی نماز که زیاد خواندن ادعیه مانوره در رکوع و سجود و احادیث صحیحیه واردست لیکن امام عظیم آنرا بر نوافل مخصوص فرموده اند چنانکه بیان فرموده شد لیکن احادیث صحیح مسلم که شتملبه در عیله است لفظ صلوة مکتوبه در دست چنانکه بالای در حجت هجری شده مذکور شد و الله اعلم و یکی از عذرهاییکه در نهادن هر دو دست پیش از زانو در سجده برداشتن زانو پیش از دست قوت قیام فرموده اند که چون موزه پوشیده باشد جائزست که در فی البحر الرائق و غیره در کفایت مستحسنین از مستحبات سجده کت پایی را و فقیه در جماعت نماز کند پوشیدن گفته و نحوه فی مسائل اصلی لیکن در سجده رائق از خلاصه نقل میکند و لو شتر قلمی فی السجده یکره انتهى پس ستر کردن اولی باشد با آنکه خالی از حج هم نیست از مستحبات در کفایت المؤمنین برابری در تسبیحات رکوع و سجود گفته است و مکروهات سجده و سجده است اول تکبیر عتن دوم ششم پوشیدن در آن سوم سوچی بپوشیدن چارم و تمام مقابل آن نهادن پنجم و در فضل امام راسخ زیاد از سه بار گفتن تکبیر بر قوم گر آن یکم در دست لیکن در سجده رائق پوشیدن ششم حجت جمع خاطر جائز و شده اند مطلقا فصل مسنون در قعه شش چیز است اول انتقال کردن از سجده بقعه تکبیر گویان دوم بلند گفتن امام این کعبه را سوم گسترانیدن با سرچپ از بهترین بران استاده کردن چهارم و در آن از نماز بر سرین پیشستن هر دو پای بجانب راست کشیدن چهارم و در

مفتاح الصلوة
 ۱۰۱
 منتهی باینکه

بر آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم در قعه اخیره فرمودن بعد از تشهد پنجم دعا کردن خود را و جمع
 مومنین را بقای مشابه قرآن یا حدیث بعد از درود ششم آهسته خواندن تشهد درود و
 دعا در آن و سجدهات در قعه هفتم تا اول نهادن هر دو کف دست بر زمین و دوم
 گسترانیدن انگشتان تا بر سر زانو سوم روی آوردن انگشتان دستها و پایها بجانب
 قبله چنانکه تواند چهارم کشاده داشتن دست بر عادت پنجم نگر بستن بجانب کنار ششم
 پوشیدن هر دو پای بلا من نزدیک بعضی بقیتم بنظر بودن و مسبوق تا فایض شدن امام
 کذا فی العیون باید دانست که بنظر مسبوق تا فایض شدن امام در فتح القدر و بحر اقیانوس
 واجب گفته اند تا آنکه نماز بخیزد بر خاستن بغیر ضرورت چنانکه گذشت کرده تحریمی است و
 ظاهر همین است زیرا که متابعت امام تا خروج فعلی واجب گفته اند پس عمارت فتح القدر و
 بحر اقیانوس باید کرد و مثل عیون تیسیر للحکام الذم علیهم و توجیه کردن انگشتان هر دو پا در قعه خالی از
 اشکال نیست لهذا چنانکه تواند کند اگر چه در جندی گفته که تباد از عبارات متصرفه فایده است که
 متوجه اصابع هر دو پا کنده توجیه اصابع چپ بکفست حاصل میشود و در خلاصه و خزانه المفتین اصابع
 یعنی واقع است آبی و مکروهات در قعه ده است اول نشستن بر پاشنهها دوم سجود
 گشتن یعنی بر سرین سوم بر نشستن اما این هر سه بیغذری چهارم تسمیه گفتن پیش از

در
 در

مناقحه الصلوات
 ۱۰۲

در
 در

چهارم از پیش از آنکه
از دست خود
از پیشانی پیش
از پیشانی پیش
از دست خود
از پیشانی پیش
از دست خود
از پیشانی پیش

از شهید یار و یاد عیبه هم گرفتن هر دو را و بدین شهرت شرم زیاده گفتن بر الفاظ شهید موسی مقرر
مسح کردن خاک از پیشانی قبل از سلام هشتم مسح غوی از پیشانی پیش از سلام بیعذری نهم
بلند خواندن تشهد و یاد و دو یاد عیبه هم ستاون سبوق برای قضای اهل پیش از سلام
اما بیعذری گذاشتن در عیون در کفایه المؤمنین از مکرهات فحشه متن بر هر دو پای بعد از گسترش
و هر دو پای بجان کشیدن و موسی کنار ندادن و ادعیه بسیار خواندن که بر مقتدیان
گزاران آید و در وقت سلام گفتن نادیدن و کشاده کردن از مقدار آغختان
را در وقتیکه بران می نهند و سرانجامت نگوین کردن نیز شمرده است و از مکرهات شهید
عیون و کیدانی اشاره کردن با گشت شهادت گفته است و فی نیت لغتی بیره اشاره
بالسجود و در خلاصه مضمرات گفته **أَنَّهَا لَا تُشِيرُ إِلَى الْوَلَايَةِ وَ لَا الْجَلِيسِ وَ عَلَيْهِ
الْفَتْوَى لِأَنَّ مَكْنَى الْقَوْلِ عَلَى السُّكُونِ فِي شَرْحِ الْوَقَايَةِ عَنِ الشَّاعِرِ أَنَّهُ
يُشِيرُ إِلَى مَا لَمْ يَجَاءَ عَنْ عُلَمَائِنَا أَيْضًا وَ فِي السُّنَنِ حَيْثُ قَالَ أَنَّهُ يُشِيرُ
بِالْبُكَايَةِ عِنْدَ الشَّهَادَةِ وَ فِي دُرَرِ الْجَامِرِ يُشِيرُ بِالسَّبَابَةِ وَ عَلَيْهِ الْفَتْوَى وَ فِي
فَتْحِ الْقَدِيرِ بَعْدَ نَقْلِهِ عَنْ مُحَمَّدٍ فِي كَيْفِيَةِ الْإِشَارَةِ بِقَبْضِ خَنْصَرَةٍ وَ الَّتِي تَلْمِزُ
وَ يَحْلِقُ الْوَسْطَى وَ لَا يَجَاءُ وَ يُقِيمُ الْمَسْبِيَّةَ وَ كَذَا عَنْ أَبِي يُوسُفَ فِي الْأَمَالِيِّ**

۱۰۴
مناجاة الصلوة
است از شانی فرست
که اشاره کند بکشت و
پنجمین آمد از علمای
اهم در دفعه است
که اشاره کند بسیار
وقت شهادت در
در سالها رسد اشاره
کند بسیار درین
نوی در دفعه القبر
بعد نقل آن از
اشاره گفت
پسند فرم
داگشتند
از دست دهن
کن بران
داگشتند
و در اول سجود
و پنجمین است
از اول دست
در آمالی

کتابت فی قول شیخ ابن
در کتب ایشان اشاره بر
و از قول نقل و نقل است
که اشاره کند بر احوال
و از برای از آن است
صاحب کلام از آن است
گفتن در این کتاب

قال الشيخ وهذا فرع لصحیح الاشارة وعن كثير من مستأخري لا يشترط أصلاً وهو
خلاف الرواية والدلالة وعن محمد بن ما ذكره في كيفية الاشارة قول ابن حنيفة
انتهى فقوله الشيخ ابن همام خلاف الرواية ليس على أن الرواية الصحيحة عن
علمائنا الثلاثة هي الاشارة كما نقله وقوله خلاف الدراية إماماً على ما جاء
في الأحاديث الصحيحة من صحیح مسلم وغيره في النصيب على الاشارة فإنها
كثيرة والمذكور منها في مسالك العصابة سبعة والظاهر أنها هي السنة كما
في البرهاني عن الأئمة الزاهدي أنه قال اتفق الروايات عن أصحابنا أن
الاشارة بالمسحاة سنة وفي العبد الرازي عن المجهلي كما اتفقت الروايات
عن أصحابنا جميعاً في كونها سنة وكان أعين الكوفيين والمدائنين و
وكتبت لأخبار ركان العمل بها أو في الملقط عن أبي بصير بن سلام
ليس في الاشارة اختلاف العلماء انتهى وكعله أراد اختلاف المحققين
من العلماء والمتأخرين منهم ودر تحقيق این شیخ رحمة الله صاحبنا ک
کبیر رساله جدا گانه نوشته اند و سنت و تجاب در آن مقرر نموده چنانکه رساله مذکور
در کتاب خانه کاتب محمود دست واسد الموفق و در فتح القدير گفته که در صحیح مسلم

بما علمت من روايت يونس
است بر قول شيخ ابن
در کتب ایشان اشاره بر
و از قول نقل و نقل است
که اشاره کند بر احوال
و از برای از آن است
صاحب کلام از آن است
گفتن در این کتاب
بما علمت من روايت يونس
است بر قول شيخ ابن
در کتب ایشان اشاره بر
و از قول نقل و نقل است
که اشاره کند بر احوال
و از برای از آن است
صاحب کلام از آن است
گفتن در این کتاب
بما علمت من روايت يونس
است بر قول شيخ ابن
در کتب ایشان اشاره بر
و از قول نقل و نقل است
که اشاره کند بر احوال
و از برای از آن است
صاحب کلام از آن است
گفتن در این کتاب

فصل في القصة

تأيد و داده کرده است
اختلاف محققان از قول و متاخران از
ایشان است
شکر بدون نفی و اثبات فعلی با اشاره
بجست موانع نفی و اثبات قولی
موانع غلطت است
اینست دل عقد چهارم و سه مرتبه
در صحیح مسند و غیره است
و باقی اختلافان بکنند و در عقده اولی
در صحیح ترمذی و دیگران
است
در کتابخانه کاتب محمود دست واسد الموفق و در فتح القدير گفته که در صحیح مسلم

کتابخانه کاتب محمود دست واسد الموفق و در فتح القدير گفته که در صحیح مسلم

کتابخانه کاتب محمود دست واسد الموفق و در فتح القدير گفته که در صحیح مسلم

مطلبی از حضرت زین العابدین علیه السلام
در این غایت که در این کتاب است بابت ضرورت

گفت مبنی توصل صالِح آن واقع گشته جمع هر دو ممکن نیست شاید مراد آن باشد که اول بسط
کند بعده وقت اشارت قبض کند تا می و مخفی نماند که این متلزم عمل کثیر است هر گاه محض اشارت
را حجت عمل در نماز کرده گفته باشند این عمل کثیر محض تطبیق که ممکن است بوجه کثیر بودن
این چنانکه در حواشی فتح القدر نوشته شد چون مجوز داشته شود و المعین وقت اشارت
بالانفاق وقت شادت قال شمس لا تمهه اكلوا اي يقدم الاصبه حث
لا اله الا الله ليكن من الله نعم للنفق والوضوع للانبيات انتهى روزی بعضی دوستان
ازین فتیله استفسار نمودند که در التجات و حده لا شریک نیست وجه چه باشد
گفته شد و وجه احتمال دارویی آنکه با اشارت بگشت چنانکه در حدیث صحیح است که بر
شیطان ز تیر آهنی سخن است کفایت نموده باشند و هم آنکه چون در معراج از فرشتگان این
کلور شد و آنجا محل شکرست نبود تا دفع کرده شود چنانکه در معراج النبوة و غیره آورده اند
خطاب بدان سرور صلی الله علیه و آله و سلم که تا بگو فرمودند التجات لله و الصلوات
والطيبات حق سبحانه و تعالی فرمود السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
وبركاته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمود السلام علينا
و على عباد الله الصالحين ملائکه گفت منذ اشهد ان لا اله الا

نظرات مراد
توان گفت
والا تقرب
استیعوب
چنانکه از
عین شایسته
بیت
عقبت
بیش از آنکه
حدود آن
بگردد
لا اله الا
د
بندها را
وقت اللعنه
یا شد
در کشتن
بلا سفی
و مفادین بهم
نجات
عقبت

۱۰۵

مفتاح المصنف

نیکوترین سلام بر آن است
در همان سوی که در آن است
و در آن است
و در آن است
و در آن است

مردی با دو فرزند
مردی با دو فرزند
عاجت از بزرگ کردن
ادامه شهادت نمودند
همچنین می نمایند که هرگز فرشته ظاهر
نشدند فرشته ظاهر
که فرشته را در عالم است
بفرستد و اگر بی بدیع
که می شود در زمین

اَلَا اللهُ وَاسْمُهُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْاٰتَمِيَّ وَكَمَثَرِ كَحَاصِيَانِ
با ذکر صاحبان بزرگان چنین گفته اند که آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحال شفقت
خود در علینا داخل نمودند و ذَلِكَ لَيْسَ بِبَعِيدٍ فَإِنَّهُ رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ فصل
اگر سلام سواد در نماز باقیست چنانکه گذشت لیکن دعوی می گوید این وقت نیست که در
وصف نماز شبهه شود چنانکه ناقص احوال نماز را که شبهه شود چنانکه گمان برد مقیم
در نماز چهارگانی که من مسافریم یا تو ترا که ترا وحیت و ای گمان بر مسبوق تمامیت نماز خود
درین صورتها نماز را سرگرمی و در کسب تحریمی گوید یعنی و در جبر اراق مذکورست اگر مسبوق سواد همراه
امام یا قبل از او سلام گوید هیچ بابت نیست اگر بعد از امام گوید سجده سهوا از آید و اگر نمی علم
مسئله خطای بعد از او نماز فاسد شود چنانکه گذشت و مسنون در سلام دو چیز است سلام
اول است سلام دوم چای پختن مقتدی سلام خود را سلام امام چنانکه در تحریمی است در آن
پنج چیز است اول گردانیدن روی بجنب الی و چنانکه سفیدی رخساره در هر دو طرف
در زخمها و زخمهای سنت گفته
دیده شود و دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سوم نیت کردن امام سلام
مقتدی را و فرشتگان حفظه را و نیت کردن مقتدی امام را در هر جانب که باشد
و اگر پس پشت امام بود در هر دو جانب نیت کند و نیت کردن منفرد حفظه را

مردی با دو فرزند
عاجت از بزرگ کردن
ادامه شهادت نمودند
همچنین می نمایند که هرگز فرشته ظاهر
نشدند فرشته ظاهر
که فرشته را در عالم است
بفرستد و اگر بی بدیع
که می شود در زمین

مردی با دو فرزند
عاجت از بزرگ کردن
ادامه شهادت نمودند
همچنین می نمایند که هرگز فرشته ظاهر
نشدند فرشته ظاهر
که فرشته را در عالم است
بفرستد و اگر بی بدیع
که می شود در زمین

مفتاح الصلوة مسنون مستحب

مفتاح الصلوة
١٠٦

از مختار... *(مarginal note)*

جایکه صورت حیوان باشد گرا که سر بریده یا بسیار غر و باشد و اگر بردی که حامل
او است باشد باک ندارد و کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین گفته است و در زینک دران
خصوصت یعنی ملک مشخص نشده و در زمین کفار مطلقا بی اجازت تیشان اهل کتاب باشند
یا نه و در محل سکونت کافران و غزفه مسجد یعنی برام او یعنی سی و ببا میکه وقت نماز جنبید
و در مسجد یکم مقابل کلخن بود یعنی دیوار در میان نباشد و بر با میکه فرود آن نجاست باشد
و جاشیستن گاو ان و گوسفندان و کوجه یعنی کوجه که در جهال گذر پیش باشد و بی ستره و
مصید بود و نصاری و چون آتش یا شمع در پیش باشد در گستر این را میگوید مکر و نه است در
بجور ابق میگوید درین اختلافات مشایخست و المختار آنه لایکره و در خانه که مزامیر یا جرس
باشد و در خانه که سنگ باشد و در خانه که نزدیک است طرح باشد و در مقام میکه بوی بد بیاید و مصی
چون بد بوی باشد اگر چه پاک بود و در خانه نقشش و در خانه تاریک اگر نماز فرض باشد و ستره که
نزدیک باشد و در سایه خانه تهی مافی کفایة المؤمنین مختصرا و آنچه نزدیک ستره گفته حد که است
معلوم نشد و در جور ابق میگوید که سنت آنست که زیاده نباشد دوری ستره از سرگرازی نجاستقا
میشود که کم ازین مطلقا جائز نباشد و بعضی از احکام ستره آنست که ستره است مقدار فراغ و از بنا
و طبری نخست باشد و تا ممکن باشد بجا نماند و اگر محل و فاکند و بروایتی دراز اندازد

قلم
است
در سال
و در
م
ک
د
ب
م
م
ن
م
م
م
م
م
م
م

مختار... *(marginal note)*

این روایت است که از
 سید بن طاووس نقل شده
 که در کتاب او
 آمده است که
 در کتاب او
 آمده است که
 در کتاب او
 آمده است که

و بروایتی بی فائده است جماعتی در این صحیح گفته اند که یک جانب کند که مقابله یقینی
 ممنوعست و سزاوار است که کفایت میکند و فیکه سزاوار باشد اکثر مشایخ برینند که حاجت خط کشیدن
 نیست و نزد بعضی مسنون است و بروایتی خط عرضا مانند بلال کند و بروایتی طولاً امام نود می
 این را مختار گفته و شیخ ابن همام جزیم نسبت خط کرده است که در حدیث ابی داؤد و ابن ماجه
 مطلق خط و قسوت نیست قول امام محمد و مختار شیخ ابن همام و اندلسی و فیصل مکره است
 جامه در کفایت المؤمنین میگوید که آن نسبت و سه چیز است اول جامه لعل یعنی محصن دوم جامه زرد
 یعنی مضر سوم جامه ابریشمی چهارم جامه قرمز یعنی نماز دین هر دو مکره است با آنکه پوشیدن
 محرمست پنجم جامه باریک کردن نماید و ای محل عورت و زنا زاده مثل این جائز است ششم جامه
 منضوب و بتم جامه جهود آن تم جامه ترسایان نهم جامه کافران دهم جامه باموسی بن ابراهیم یا زده م
 بجامه گننه با وجود نو دوازدهم بجامه کینه با وجود علی سیزدهم سبزه چهاردهم بجامه با وجود
 و ستر پانزدهم بپیر بن تنها با وجود و از شانزدهم باز از تنها با وجود پیر بن هفتم جامه زر چکن
 هژدهم بجامه بزرگ نوزدهم بجامه محلی بر رستم بجامه هندوی با وجود جامه پارسی نسبت و کیم
 با جامه که برکت بود و طرف لعلان باشد و فتح القدر میگوید داخل زمین است که بر چه
 برکت می اندازد و قبای آستین می پوشند لیکن در سحر راق میگوید اختلاف السخرون
 آیه ۱۰۹

مفتاح الصلوة

۱۰۹

اینک بطریق علی پوشند
 بجامه زرد تا با وجود پیر بن
 دست بر آوردن گناه دارد
 یا آنکه جامه زرد از زین فعال
 بلامرود هم در پیش برود
 چه گوارد که در دست بند
 کون آن دینی مستحق
 سب باجه نماز که جامه زمین
 و از او پوشیدن هر دو
 در نماز مستحب است و در آن
 کرده سحر می شود
 در عالمی

این روایت است که از
 سید بن طاووس نقل شده
 که در کتاب او
 آمده است که
 در کتاب او
 آمده است که
 در کتاب او
 آمده است که

چه بر سر این
 اگر در آن غایب بود
 مستحب است بلکه
 خون زلفت از
 با حاجت باشد
 حال
 مستحب است نماز
 باز در وقت پیش
 زمین طعام و نه در
 جاییکه با وقت بکند

بستم با احتیاج بول نماز کردن است و حکم با احتیاج غایب نماز کردن در حدیث صحیح وارد است
 لا صلوة بحضرة الطعام ولا هو يدا نفعه الا خذت ان امام زليعي مدافعة ربح و حکم
 احتشبن شمرده است در سجراتق میگوید اگر وقت تنگ شد باین گرا هست ادا نماید که
 از قضا بهتر است بستم دوم بعد از خوردن طعام و دهن ناشسته نماز کردن است و سوم
 هر بار در دهن زبان گردانیدن است چهارم در شمرگها خوردگان دیدن است پنجم جانب
 بقصد دیدن است ششم نشسته کردن است هفتم چون طعام موجود باشد گرسنه نماز کردن
 یعنی با وجود وسعت در وقت است هشتم خون دهن انگندن است نهم مینی افترون استی ام
 بوزنه تنگ نماز کردن در عیون از افعال کرده کشتن پیش و دفن کردن آن گفته ملو
 به فعل طلیل است والا بفعل کثیر مفسد است چنانکه باید و این وقت نیست که از این زمانه و اگر اندازد
 باک نماند و کذافی البحر الرائق و با درون بجا میاید با دیزین کم از سه مرتبه و مگر سینه بسوی
 آسمان فرود بردن چیزی که در دناست خرد ترا از خود چشم بستن یعنی وقتیکه قصد تحصیل حضور
 نباشد چنانکه در سجراتق گفته است و شستن اندام و در آ درون انگشتان در یکدیگر و
 کشیدن موزه بفعل اندک بوی کردن خوشبو برداشتن کودک بعبودی و تنها بون
 امام بر بلندی که زیاده از قامت است بر وایتی و اکثر برانند که زیاده از گز باشد و

۱۳۴
 بران غار و نغمه و کز نوبت
 ۱۳۵
 بران غار و نغمه و کز نوبت
 ۱۳۶
 بران غار و نغمه و کز نوبت
 ۱۳۷
 بران غار و نغمه و کز نوبت

۱۱۱
 مفاتیح الصلوة
 باینکه در پیش بزرگ را درون
 نرد او است آن که چو
 کشتن در وقت است که از این زمانه
 هر چه درین وقت است که از این زمانه
 و این وقت است که از این زمانه
 دیدن آن گزشتن هم
 کرده است تا با خود بگوید
 رسد و این هم در وقت است که از این زمانه
 در وقت است که از این زمانه
 نماند و هر چه درین وقت است

مال
 طهارت
 غسل
 اگر وقت نماز
 اندک
 زمانه
 باشد
 بعد از نماز
 از این وقت
 در وقت نماز
 در وقت نماز

بجستنی بیکه در آن کسب و نماز و نشانی است **ع** در خارج نماز کرده و بیست و یک مرتبه گفت علی الصلوة کبریا انی اعوذ بک

بر قول طحاوی و هر دو کف پای استاده بکنند بر پاشنه بنشینند نزدیک کرنجی هر دو مکروه است
 تحریراً صحیح به فی البحر الرائق و اقتضای ذاعین و سجده مکروه است چنانکه گذشت بحجرات
 میگوید بظاهر است که مکروه تحریمیست و یکی از مکروهات چهار زانو در نماز است
 اگر ضرور باشد آنچه در حدیث وارد است نماز نفل مریع کردن محمول بر ضرورت یا بیان
 جواز است و از مکروهات کف ثواب است یعنی وقت سجده فتن جامه را یا از رانجوف
 پاره شدن زد دست بالا کردن بحجرات از قسم کف بالمای پیر این و مانند آن مکروه است
 شمرده و مکروه گفته است و در خلاصه گفته است که مکروه نماز کردن مکروه نیست شاید مراد
 غیر پیر این باشد زیرا که کراهت در خصوص پیر این در فتاوی داودی و غیره وقت و وظیف
 و کف صاحب اب از استین پیر این کرده است و استین بالا کردن وقت نماز نفل کف
 است ذکره فی فتح القدر و یکی از مکروهات شمرده آیات و سوره تسبیحات گفته اند و
 نزد صاحبیه مکروه نیست در حجرات میگوید محل اختلاف آنست که بدست شمر دیا به تسبیح ما
 اگر بر سر انگشت شمر دیا بدل یاد دارد و مکروه نیست اتفاقاً اکثرین حکم در فرض نفل
 عام گفته اند و در حاشیه کتبندگی حضرت شیخ طاهر نوشته اند لا خلاف
وَالتَّطَوُّعُ اِنَّهُ لَا يَكْرَهُهُ وَ اَلْمُخْلَافُ فِي الْمَضْرُوعِ وَ اَزْكَرُ وَ هَاتِ

حالت فتنه در حالت فتنه
 بیاری حسن
 در چهار دست
 که در حسب بنظر
 یک سینه نور
 چه جای نیست
ع
 برابر است که
 در آنچه باشد
 باین که در پیش
 در این
 بدو در پیش
 در نفل شده در
 که است آن
 اختلاف است
ع
 غلات
 نیست در نفل
 که مکروه نیست
 و غلات در
 فرض است
ع
 غلات در نفل
 است در نفل
 یا از دست
 یا از جسم
 و از نفل
 غلات است
ع
 غلات یا نفل
 کون و گفته اند
 بر است این
 مکروه نیست

مفتاح الصلوة

باید خواند در این سوره که در هر یک از این سوره ها یک حرف از هر یک از این حروف است که در این سوره ها نوشته شده است و هر یک از این حروف را باید در هر یک از این سوره ها یاد کرد و هر یک از این سوره ها را باید در هر یک از این حروف یاد کرد و هر یک از این حروف را باید در هر یک از این سوره ها یاد کرد

در جبر راقی آوردن ذکر ارکان در غیر موضع شمرده است و گفته که درین دو محل سنت ترک
از موضع و اتیان در غیر موضع یعنی سبب ذکر است میشود و ایضا مکروه است که سورتی
شروع کرده آید یا اقل ازین خواند باز ترک دهد اگر چه یک حرف باشد بخاطر موکلت می آید
که در مقامیکه شخصی سوره منوره بر خود لازم کرده است مثل اقل یا یا اقل هوانند در سنت فخر و
مغرب مثالین اگر سوره سوره دیگر بزبان آید باید که مقدار سه آیت تقصیر و یا یک آیه طولیه خوانده
سوره محموده بخواند تا حی می دواد او شود و انشاء علم ویکی از مکروبات نهادن در هم و دینار است
در زمین که مانع قرارت نباشد و اگر از ادای حرف مانع باشد جائز نیست کمافی اختلافه
و غیر باویکی از مکروبات استانبلی امام در ادای ارکان شمرده اند قال فی البحر الرائق
و منها انه یکره للام ان یجعل المقترین عن تکمال السنه ای فی الارکان و از مکروبات
شمرده اند که امام بعد از نماز نشسته بمانند آنکه زیاده از دعای ماثوره اللهم انت
السَّلَامُ و مِنْكَ السَّلَامُ و إِلَيْكَ يَعْوَدُ السَّلَامُ مَبْرُكًا كَرَّمْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ مَكْرَهُ كَقَدْرٍ مَكَرَهُ عَادُوا سُنَّتِ الْآمِرِينَ سَلَامًا خِلَامًا بِيَارِ سُنَّتِ
ششم آنکه حلوانی جواب است و حاصل مسأله آنست که سنت آهست مبادا در قرارت او عمیه که
مستحب است دست روی بپوشد و غیر مغرب که کلر توجیه در آن ده بار قبل از

فصل در مکاتیب سوره در این سوره که هر یک از این حروف را باید در هر یک از این سوره ها یاد کرد و هر یک از این سوره ها را باید در هر یک از این حروف یاد کرد و هر یک از این حروف را باید در هر یک از این سوره ها یاد کرد

مفصل الصلاة ۱۱۲

حجبت مسلم زندقی که در آن
 حاجی السلام فی السلام ما فی است
 که در کوه اندر خط طوسی
 تو سلام هستی و از است سلامت
 و بجا نرسید و سلامت بزرگ بینی
 از حال حسب بزرگ و خوش است
 و طیبی است که از حدت سلم فروزی
 این دعا نقل کرده اند و گفتند ان الله یقرب
 نیت اوله شمس الهمه فقهه
 که در خندان اوله در آن است و چون
 ازین عبارات است و در این
 گفته اند نقل خلاصی است
 و بر آن نیت است
 که بر است و قول آنکه
 نیت اوله شمس الهمه فقهه
 که بر است و قول آنکه

باید خواند در این سوره که در هر یک از این سوره ها یک حرف از هر یک از این حروف است که در این سوره ها نوشته شده است و هر یک از این حروف را باید در هر یک از این سوره ها یاد کرد و هر یک از این سوره ها را باید در هر یک از این حروف یاد کرد و هر یک از این حروف را باید در هر یک از این سوره ها یاد کرد

بقره ...
 به تفصیل ...
 نماز ...
 نماز ...
 نماز ...
 نماز ...
 نماز ...
 نماز ...
 نماز ...
 نماز ...

والله الموفق **فصل** چون از بیان کرده است فاعل شریف طریقه نماز مسنونه متابعه بسج
 الفقهار العظام مذکورند و در ضمن آن آنچه از مسنونات و سجات باقیمت از کتب
 معتبره متبناط نموده بیان نمایند تا هر که بر آن عمل کند بر قول آن سرور صلی الله علیه و
 آله وسلم صلوات الله علیه و آله وسلم عامل باشد انشاء الله تعالی نقول و بالله التوفیق
 هر گاه خواهد که نماز شروع کند بعد از احضار قاری تعیین فرض شد که هر چند صحت است
 مختارست مین که اول رفع نماید یا شروع تکبیر تا تمامیت آن رفع و وضع هر دو در عمل آرد و
 بر هر دو تقدیر انجشتها بوضع صلی داشته هر دو کف مستقبل قبله دارد مثل میل کشتی فرود آورده
 کف باطن دست سمت راست را بر ظاهر کف چپ باین نام به بند کشتی که باها هم و خضر بند دست
 چپ بگیرد و وز انگشتان بر پشت ساعد در بجالت اصلی دارد و متصل آن خوانده و متعاده
 گفته تسمیه گوید و فاتحه یا سوره یا آیت کند چون امام والا الصالین بخوانند مین
 آهسته بگوید مثل امام و قرارت امام و منفرد قیام تمام نماید و بر مقدسی نیست اصلا و باید
 که در وقت قیام بقدر چهار انگشت فربه باشد و بار بر و پای برابر بند و نظر از پایا بر محل سجده
 دارد و تمام اعضا از حرکت محفوظ کند و خویشتم قلبه که خسته جوی ارحه حدیث صحیح است
 و بعد از فراغت الله اکبر گویند رکوع کند چنانکه از الف انخاسته شروع نماید

ایام هر دو نماز ...
 و سرافشان ...
 نماید ...
 و مقتدی ...
 هر که اگر امام ...
 شروع نماز ...
 بود و اگر امام ...
 اگر گمان غالب است ...
 خواند و مستقیم ...
 بخواند و مستقیم ...
 با امام و منفرد دست مقدسی

انحرافات از امام ...
 در وقت نماز ...
 در وقت نماز ...
 در وقت نماز ...

صدیق بن نقد
تذکره فی الجاهلیه

اصغر بن جاحق

دارالحدیث

تالیف در حساب

تالیف در حساب

تالیف در حساب

وقتا استوار نظر تکبیر تمام کند در خیالت نظر بر پشت پا دارد و بخت هر دو دست هر دو زانو
محکم گیرد و انگشتان کشاده کند و پشت دسر سرین برابر نماید چنانچه که اگر قیج آب ننماید
شود و بچیند و دستها چون زه کمان دارد اگر کج کند مکره است در کوی تعسبات تمام سادو اگر
انام سرعت کند متابعت نماید بخلاف شهید که تمام بخواند و مسح اندک حجه بوقف با گویان
بر داد اللهم ربنا لک سجد در قومه گفته و الله اکبر گویان رست نشیند چنانکه درون آب مثلا
و اول زانو بعد دست بعد بینی بعد پیشانی زمین رسد و بیخوت و مائل بطرف مینی شود و اگر
مقتدی باشد بر تحمید کفایت کند وقت بر خاستن یکس بن عمل نماید شرح از جانب بسیری میکند
و سجد بر بینی و پیشانی نماید هر دو باز و جدا از جلو و بالاتر از زمین دارد چون از دوام نباشد و
اگر نه بر وجه که میسر آید در میان شکم در آن فرق کند و بلندی هر تبه بود که بچه گو سفند تو انگذشت
و این وقتی میشود که هر عضو بمقر خود مستقر نماید روزانو برابر استاده شود و همین فرجه بطریق
مکروه حال میگردد و بار بر پشت و بینی و پیشانی برابری آید اگر بسیار دراز شود یا کوتاه گردد و
ارتفاع و فرجه خلل میشود و بار نیز بر پیشانی می آید و از او را در بزرگان منع فرموده اند و نظر سجد
پرتبه یا بینه دارد و انگشتان هر دو دست برابر نماید چنانکه اهما بین مقابل هر دو گوش شوند و بر او
مقابل دوش دارد و اول مستحب است بلکه سنون و انگشتان هر دو پای مستقبل قلبه داشته

اگر خواهی سجد
باجت یا نه
یعنی بسجد
طاق گویند
اگر از زمین
کند یا بکمر
بر گویند
کمره منبری
بیشتر است
یعنی

مفتاح الصلوة

اگر سجد از
رکوع و سجود
بدر از دستهای
پهنتر از تعسبات
نشسته باشد
بافت چنانچه
نقطه از
در آن

کند سجد کند سجد کند سجد کند سجد کند سجد کند

طرف راست از اول جهت
از نماز عینی
در نماز عینی
که اگر چه کبریا
باشد آن یکی
همه در آن است
در احوال و افتاح
روان کرده است
و اگر چه در این طوط
جامعت که در کتب
باشد و از شیخ قدری
جمع روایات آورده
از ابن موی از یونس
است درین باب جمیع
آیه است
استغفار
استغفار

فقط بخواند سکوت تسبیح جائز است و سوره مباح است لیکن قضا که بنا بر آن است بلخ و
رکعت خیره قعود مثل سابق کند نشد خوانده در و از او عیبه سابق بخواند بعد سلام است
مومنین ملائکه در اینجا نگاه نظر بر تنگبین در سلامین افتد و شماره نمایان صف مؤخر گردد و
مقدمی بر جانب که امام باشد نیت کند و اگر عقب امام باشد هر دو جانب ملا خط کند اکثر
از نیت سلام غافل از اینجا آنچه در کبر راق نیز گفته است بعد از سلام در نماز نیت مؤکده
است توقف اندک کند آنکه در فتح القدیوم تصاریب الله و انت السلام هو منک السلام
و ایتیک یعوذ السلام کرده لیکن در اجادیت استغفار و او عیبه گیر و قسمت چنانکه
کاتب فتح الاوراد آورده و اگر عصر صبح باشد استقبال قبله یا مقابل قوم اگر بسیار از
باشد و عاکنه که قبول است و این وقت است که تا صفت آخر مصلی مقابل نباشد و طیب
بعد از فرض جائز است نه کرده چنانکه در بعضی روایات آورده که مرجع و غیر مقبول است لهذا
قال فی الحضرات یقول بعد الصلوة المكتوبة بصوت رفع لا اله الا الله محمد رسول الله
چون مقابل قوم شود باید که طرف چپ خود منحرف بشیند و روبروی مردم طرف راست
بکند بعد بر خاسته سنت در غیر محل فرض بکند و فضل بین قبله است که بسیار مصلی شده
ذکره فی فتاوی الخانیه و وقت دعا رفع یدین تا تنگبین نماید و باطن کفین بسوی رو باشد

منافح الصلوة

و التمسب الیه و اگر چه
دوره و خلاص مومنین
دری و سنگانه به سعادتی
و اگر چه در بعضی
تیمم اعتدال کرده و عاکنه
در سجده یکبار
تمام نماید و طوط
حاصل بود و طوط
چپ در راست

تنگبین
مقدمی گویند
در بعضی از نیت
که در نماز عینی
نیت گفته اند
مانند در اینجا
توزار نشد
فصل از نماز

میکند در صورتی که در نماز قیام برین مصلحتی در برین ظاهر نشود چون نماز اول و دوم که بنامش صفت من نماز اول و دوم است و بنامش نماز اول و دوم است

و هر دو دست تلج پانزده تا سی و یک مسکین وقت طعام میکنند فی الشریعة فی البحر الرائق بحیل کفیه
 مستوحین الی السمار تهی و بعد از تمامیت عاصح بر و نماید که سنون است و قنارت فاتحه متصل
 فرض بجهت مهمات بدعت است فکوه فی الخلاصة و اگر بعد از سنت فاتحه است و عالم صلی الله علیه
 و آله وسلم بخواند بدعت حسنه باشد و الله اعلم بحقیقه الحال فصل چون از نماز علمای اهل ظاهر فارغ شدیم
 نماز اولی اهل باطن را شمه نگویم باید نوشت که خلاصه روح نماز خشوع است و در حدیث
 وارد است قال رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم لا یقبل الله صلوة امرء
 کثیرة فیها قلبه کما شیئها بدنه وان الرجل علی صلواته داکمه و لا یکتب له
 عشرها اذا کان قلبه ساهیا کاهیا و فی الخبر العبد اذا قام الی الصلوة رفع
 الله تعالی الحجاب بیننا و بینة و واجهه بوجهه الکریم الحدیث و فی الحدیث
 ایضا ان العبد اذا قام فاتنه بین یدیه الرحمن فاذا التفت قال له الرب
 الی من تلتفت الی من هو خیر لک منی ابن ادم اقبل الی فانی خیر لک
 من تلتفت الیه الحدیث و قال سید الطائفة الحنبلیة قدس سره
 لكل شیء صفوة و صفوة الصلوة التکیرة الأولى و قال بعض سماع لینی
 بالله لله من الله ای بشاره الله خالصه لله صادرة من الله

میکند در صورتی که در نماز قیام برین مصلحتی در برین ظاهر نشود چون نماز اول و دوم که بنامش صفت من نماز اول و دوم است و بنامش نماز اول و دوم است

مفتاح الصلوة

آنست که در صورتی که در نماز قیام برین مصلحتی در برین ظاهر نشود چون نماز اول و دوم که بنامش صفت من نماز اول و دوم است و بنامش نماز اول و دوم است

است و در صورتی که در نماز قیام برین مصلحتی در برین ظاهر نشود چون نماز اول و دوم که بنامش صفت من نماز اول و دوم است و بنامش نماز اول و دوم است

چون دست راست بر دارد و بیاو آخرت بر اوست اندازد و از دل ماسوم علی بن ابی طالب
 کبشه که در وی احدیث صلِّ صلوٰة مؤدِّع ائی مؤدِّع لِعَوَاةٍ وَدُنْيَاةٍ وَكُلِّ شَيْءٍ سِوَاهُ
 وَقَدْ وَرَدَ أَنَّ الْمُنَّ إِذَا تَوَكَّمَا لِلصَّلَاةِ تَبَاعَدَ عَنْهُ الشَّيْطَانُ فِي أَقْطَارِ
 الْأَرْضِ خَوْفًا مِنْهُ لَا يَأْتِيهَا هَبُّ لَدُّ هَوْلٍ عَلَى الْمَلِكِ فَإِذَا الْكَبْرُ حَبَّبَ عَنْهُ الْبَيْسُ
 وَيَضْرِبُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ سَرَادِقٌ لَا يُظْفَرُ إِلَيْهِ وَوَجْهُهُ الْمَلِكُ نَجْمًا رُبِّي جَهْمُ
 فَإِذَا قَالَ اللَّهُ الْكَبْرُ اطَّلَعَ الْمَلِكُ فِي قَلْبِهِ فَإِذَا رَأَاهُ لَيْسَ فِي قَلْبِهِ الْكَبْرُ
 مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ صَدَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْكَبْرُ فِي قَلْبِكَ كَمَا نَقُولُ
 وَكُنْتُمْ مَرْتَابًا نُورٌ يَلْقَى مَلَكُوتَ الْعَرْشِ وَيَكْتَسِفُ لَهُ بِذَلِكَ النُّورِ
 مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَكْتَسِبُ لَهُ حُشُوقَ ذَلِكَ النُّورِ حَسَنَاتٍ الْكَبْرُ
 ذَكَرَهُ فِي عَوَالِمِ الْمَعَارِفِ وَسَوْتِكُمْ الرَّسُولُ الْكَبْرُ حَسْبُكُمْ بِرُكْنٍ أَنْتُمْ كَلَّا زَخْلَتُ بِكُمْ يَا
 تَرْتِي نَمَايْدِ سِرِّ نَشْدُ الْكَبْرُ اِبْرَاهِيمَ اِحْتَمُ كَبْرُ بِلَادِي اَوْجَانُ بَكُوَيْدِكُمْ زَخُو غَاثُ بَدْوَتَامَ كَانَاتُ
 جَبَّ عَطْمَتْ وَكَمْ اِزْخَرُ دَلِ نَمَايْدُ اَوَا نِزْ طُورِ جَالِ حَقِي شَاخِطَةُ تَوَجُّهُ بِي جَانِبِ وَسَلْطَقَانِيَا وَرُوهُ بِحُطْمَالِهِ
 كَمَالِ حَقِي حَلِّ وَعِلَّا اَزْخَرُ دَرَايْدُ وَبِلَانْدَكُمْ اَوْ بَرْزُكَ اِسْتِ اَزْخَرُ دَانَسْهُ بَلْكَ اَزِينُ كَلَّ اَوَا دُرُوكِرْمِي
 بِي بَرْزُكَ يَادُ تَوَا نَدُوكِرُ لَا اِحْصَى تِنَاءَ عَلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ اَنْتَ عَلَى نَفْسِكَ

سایمان آسمان
 نزدیک شاه کیست
 چرا که کبریه بوی شیشه
 میشود از در پیرس
 و از رفته میشود این
 کاری و خطیان
 پرده کرده نمی بندد
 توجیه او دیگر در
 ابرو او با برجه
 بویس چنین

۱۲۱
 کبریا که در دل
 مددش یادت
 چون بزرگ نیست
 در دل او بزرگ
 تویی انعامی عالم
 در تزیین پدیدت
 گفتمی خدا متقل
 بزرگ توست در
 دل تو چنانکه بگویی
 در روشن میشود
 که از تو یاد
 کلمات تو یاد
 میسازد از کل زمین
 در ملک عالماد
 زمین در نور میشود
 از در بر وی آن
 در دنیا
 نمی آید
 در حقان
 در حقان
 در حقان

مفاتیح الصلوات

از جمله آنکه در این حدیث آمده است که هرگاه کسی در نماز خود نماز را بکشد و بگوید
 اللهم انی استخیرک فی کل شئ فالله اعلم بالصواب
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین

وَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْحَمْدُ بِأَمْعَنِ بِجَوانِدٍ فَتَرْوَهُ مِيدَانُ مَسْرُوعَةٍ وَاسْتَسْتَنِي مُرْتَاوِي بِمَجْمَعِ نَقَائِصِ
 امكافی در حالتی که تصف بحیج اوصاف کمال عقدا و میکنم کثیره و البر که هست جنس اسم
 تو که دلاست بر ذات مقدسه صفات عالی و فعال کماله سید و بلند است عظمت تو که در میان نمی آید
 نیست هیچ معبود و معشوق و موجود غیر تو و سوره فاتحه بلاخطه عظمت و نما سجد اند که در
 حدیث صحیح وارد است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ
 اللَّهُ تَعَالَى قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي لِيُصْفِيَنِي فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْحَمْدُ
 اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ حَمِدَنِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ قَالَ أَثْنَى عَلَيَّ
 عَبْدِي وَإِذَا قَالَ مُلْكُ يَوْمِ الدِّينِ قَالَ تَعَبَّدَنِي عَبْدِي وَإِذَا
 قَالَ يَاكُ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ قَالَ هَذَا ابْنِي وَكَبَرَنِي عَبْدِي فَإِذَا
 قَالَ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالَ اللَّهُ هَذَا عَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا
 سَأَلَ رَافَةَ مُسْلِمٍ لَيْسَ بِأَبَدِكُمْ بِرَعَايَتِي عَنِ سَجَاؤُنَا تَأْسِيسَةً خُطَابَاتِ الْهَى كُرْدُ
 و در عوارف المعارف میفرماید قَالَ السَّيِّحُ السِّرَابُ إِذَا أَخَذَ الْعَبْدُ فِي التَّلَاوَةِ
 سَآهْدُ يَسْمَعُ قَلْبَهُ كَمَا تَهْ يَسْمَعُ مِنَ اللَّهِ أَوْ يُعْرِعُ عَلَى اللَّهِ إِذْ لَمْ يَرِ حَضُورَهُ
 بدید مبر و اگر نه معنی فاتحه ملاحظه یعنی محامدا را بجمع جمع و تفرد بقره و جمع بتفرد

هرگاه کسی در نماز خود نماز را بکشد و بگوید
 اللهم انی استخیرک فی کل شئ فالله اعلم بالصواب
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین

مفتاح الصلوة ۱۲۲

از جمله آنکه در این حدیث آمده است که هرگاه کسی در نماز خود نماز را بکشد و بگوید
 اللهم انی استخیرک فی کل شئ فالله اعلم بالصواب
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین

و تفرقه بجمع ثابت است متعالی را حامد و محمود فی الحقیقه درین مراتب همانست که نزدگاه
 عوالم جمیع معلومات و اعیان ثابت است بفضیلت قدس و مرتبه وحدت و احدیت و
 رحمن است برحمت عامه موجودی بنفس رحمانی و کمال جلایی ظهوری بفضیلت مقدس و
 رحیم است بکمال تجلای با ایصال مستعدان حصول مرتبه مشاهده و معانیه و فنا و بقا و بقا الی بقا
 در دنیا و مالک جزا است در روز رتخیز آخری هر یکی را بجزای لایق سرفراز میکند چون اینجا
 رسید دل حامد محمود را حاضر دید خطاب کرده میگوید که مخصوص سکنیم عبادت و عبودیت را بتو
 و در تخرین تخصیص خاصه از تو استعانت میجویم تجلی افعالی و صفاتی بقرب نوافل و فرائض و
 آفریننده با ما ما را یا الله نفساً و قلباً و روحاً راه مستقیم که ما از غم البصره ما اطمین بود هیچ
 طرف از دنیا و آخرت کج نباشد علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین آن راهی که نموده
 جماعت اولیائک الذین انعم الله علیهم من السیدین و الصدید یقین و الشکر
 و الصلوات الحین نه راهی که اهل غضب دارند که بر از محبوبی مطلوبی در دل آرند بلیت

از راه رست با غم او روان شدیم	دنیا و آخرت بیدین و بیسار ماند
-------------------------------	--------------------------------

و نه راهی که با ضلال میروند که کبریات ظاهری از کرم باطنی غافل میشوند تا بر تیر از مرآت کتب
 می نمایند این بطریق عجز بقا و البقا طلب استجاب می نماید که العجز عن اللامک ادرک شمر

تجلیات علی
 نفس
 تجلیات
 نایب آرا بود
 سوره
 عبودیت
 انطباع
 کلمه از مقصود
 کلمه
 آن کسانند
 انعام که در
 بر آسان
 از پیوستن
 و صدیقان
 و تیسر
 و کلام کاران

۱۲۳
 مفتاح الصلوة

لله توبه
زیت بلند ادا
چیزی را دست
شما بینا
اصحاح
اینکه بر کسی
یا کویا تو بی
پس اگر کسی
بنی او را پس
بجوین او بی
تاریخ
چیزی نیاید
تاریخ
اشاد و نبوی
گرفتند
عبدکنده کان
صفت
می باشد
و از تو حالت
سے خواهم

کسی مروی است که تمامی کند با خواجگی کار غلامی

بعده قل هو الله احد یا سوره دیگر بلا حظ معنی بخواند چون خلاص سبب خلاص هر است معنی آن
در دل باشد بهتر است گو یا خیر نشان نیست که الله جل جلاله تر صفت بر تبه احدیت ذاتی
وحدت و احدیت جمعی و احدیت صمدت از همه تنی است بغنی ذاتی و همه باو محتاج اند کمال مائی
و صفاتی یزده است از انصاف باو صاعلی احدیت و موصوفت بصفتا شوقی در صمدیت بیج
یکی مماثل و نیست که ولد او توان گفت و او مماثل هیچ چیز نیست که در اسی او توان شد و در توله
مماثلت شمر طست و نیست او را هیچ کجی کفو یعنی مشابه توان گفت لیس که مثله بی و هوق
السَّمِیْعُ البَصِیْرُ و اگر این معنی حاضر نتواند که مطلب لا احسان ان تعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فان الله یراک لم یحظ و اریا معنی آیت الذی یراک حیث تقوهم و
تقلبک و الشا حیدین یا ایتاک تعبد و ایتاک تستعین و در دل حضور تمام تصور باشد
و الله الموفق در عوارف المعارف از حدیث می آرد و نماز چهار هیات و شش ذکر است یعنی
قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و حمد و استغفار و دعا و صلوة و این
ده چیز بر ده صف ملائکه منقسم است هر صفی ده هزار فرشته پس جمع میشود مصلی دو رکعت را
عبادتی که مفرقت بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل بصفت آن عابدان مقصفت

در روزی خشم و در وقت عظم شدن عقل
 حضور دل برداشته شدن پرده
 و بنگام فروختن اعضا بودن توب
 پس هر که آن غایبانی در وقت نفس
 آید از این اعضا که است و هر
 کننده است و هر که از این غایبانی
 اعضا پس در غایبانی است
 و هر که بر آنکه از این غایبانی
 شش پس از غایبانی و فالکند است
 هر ششیم که در غایبانی است

حُضُورِ النَّفْسِ وَالْقَلْبِ فِي الْحَرَابِ سُهْوُ الْعَقْلِ عِنْدَ الْمَلِكِ الْوَهَابِ وَخُشُوعُ
 الْقَلْبِ بِلَا أَرْتَابٍ خُشُوعُ الْأَرْكَانِ بِلَا ارْتِقَابٍ تَعِنْدَ حُضُورِ النَّفْسِ وَ
 الْقَلْبِ فَعَرِّبَ الْبَابَ فَعَرِّبَ الْجَنَابَ عِنْدَ خُضُوعِ الْأَرْكَانِ وَجُودِ التَّوَابِ مَنْ آتَى
 الصَّلَاةَ بِلَا خُضُوعِ النَّفْسِ فَهُوَ مُصَلٍّ سَاهٍ وَمَنْ آتَاهَا بِلَا حُضُورِ الْقَلْبِ
 فَهُوَ مُصَلٍّ لَاهٍ وَمَنْ آتَاهَا بِلَا خُشُوعِ الْأَرْكَانِ فَهُوَ مُصَلٍّ جَاهٍ وَمَنْ
 آتَاهَا كَمَا وَصِفَ فَهُوَ مُصَلٍّ وَابٍ وَسُئِلَ سَيِّدُ الطَّائِفَةِ الْحَبِيبُ
 مَا فِي رِيضَةِ الصَّلَاةِ قَالَ تَطْعُ الْعَلَائِقُ وَجَمْعُ الْهَمَمِ وَالْحُضُورُ بَيْنَ
 يَدَيْ رَبِّكَ خَلَّيْقُ وَقَالَ السَّيِّخُ أَبُو الْحَيْرِ الْأَقْطَرُ رَأَيْتُ رَسُولَ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ يَا أَبَا الْحَيْرِ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ فَإِنِ اسْتَوْصَيْتُ رَبِّي فَأَوْصَانِي
 بِالصَّلَاةِ وَقَالَ إِنَّ اقْتِرَابَ مَا أَلْكُنُ مِنْكَ وَأَنْتَ تُصَلِّهِ وَرَقِيتُ
 تَعُوذُ بِأَيْدِيهِمْ جَمِيعُ مَرَاتِبِ طَعْنُوهُ بِهِ سَبَاطِ قُرْبِ بَشِينِ كَمَا
 قَالَ الْمَشَاحِجُ الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْقُلُوبِ وَالشَّهَادَةُ مَقَرُّ الْوُصُولِ

مفتاح الصلوة

در روضه آنکه در وقت عظم شدن عقل
 حضور دل برداشته شدن پرده
 و بنگام فروختن اعضا بودن توب
 پس هر که آن غایبانی در وقت نفس
 آید از این اعضا که است و هر
 کننده است و هر که از این غایبانی
 اعضا پس در غایبانی است
 و هر که بر آنکه از این غایبانی
 شش پس از غایبانی و فالکند است
 هر ششیم که در غایبانی است

در روزی خشم و در وقت عظم شدن عقل
 حضور دل برداشته شدن پرده
 و بنگام فروختن اعضا بودن توب
 پس هر که آن غایبانی در وقت نفس
 آید از این اعضا که است و هر
 کننده است و هر که از این غایبانی
 اعضا پس در غایبانی است
 و هر که بر آنکه از این غایبانی
 شش پس از غایبانی و فالکند است
 هر ششیم که در غایبانی است

کتاب او در مستدیری اگر نرفته باشد
تین بظن قابل باشد و نیز نقل
معتبر است از اخباری که از نقل
نور اجابت مقتدی فرض خوانند
ناراهن نقل شده است
جاعت کلمت در مجتبیان
در آنکه در زمانه اهل باطن
باینزهو آثار فضیلت جاعت
بکبر و زانی الرضا در خطاطی
و صورت نقل در این فرض

دوران نیست که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را

بَعْدَ تَدْرِجٍ مَّسَافٍ أَلْهِيَاتٍ عَلَى طَبَقَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْبَيْتَاتِ سَلَامًا
 عَلَى رَبِّ الْبَرِيَّاتِ چُونِ سَلَامِ آخِرِي رَسْدِ بَايَ كِه بَرِ دُو سْتَانِ سَلَامِ كُنْدُ كُويَا غَا بِ
 اَزِينِ عَالِمِ شُدِه بُو دِ چُونِ حَاضِر شُدِه بَر حَاضِرَانِ سَلَامِ كَفْتِ بَعْدِه اَللّهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ
 وَصِيكَ السَّلَامُ كَمِ بَعْرِ فِتْمَامِ سِجْرَانِ مِقْدَارِ نَهْرِ اَرَاهِلِ بَقِيْنِ دَرِيْنِ سَالِ بَسْتِ
 وَاِنَّا لَكَا فِي وَاعِيْنِ فِصْلٍ فِي الْجَمَاعَةِ وَاَنْ سُنْتِ مُوَكَّدِه اَسْتِ وِظَاهِرِ الرَّوِيَةِ اِمَامِ
 زَاهِدِي دَرِ مَجْتَبِي مِي كُوِي ظَاهِرِ اَنْسْتِ كِه مَرَادُ تُو مِ اَز تَا كِيْدِ وِجُوبِ بَاشْدِ اَز مَرَكَبِ سِدَالِ
 مِي كُنْدِ بِا حَادِيْثِ كِه دِلَالَتِ مِي كُنْدِ بَرِ وِجِيْدِ شُدِيْدِ وِوِجِيْدِ مِي كُوِي كِه خُصْمِتِ تَرْكِ جَمَاعِيْتِ
 مَكْرُ بَعُودِ وُوقِيْهِي مِي كُوِي كِه وِجِيْبِ سَتِ تَعْرِيزِ نَا كِ جَاعَتِ اُو دُرُ بِلْغِ مِي كُوِي بِهَر كِه سُنْتِ مُوَكَّدِه
 كَهْتِه اَسْتِ مَخَالَفِتِ جُوبِ نِيْسِتِ اِز هِتِ اَكْتِه بَرِ دُو سَادِي اِيْخْصُوصِ اِنْجِه بَاشْدِ اَز شَعْرِ اَسْلَامِ
 وَفِي الْجَوْرِ الرَّاقِ الرَّحِّ عِنْدَ اَهْلِ الْمَذْهَبِ الْجُوبِ وَنَقْلَه فِي لِبْدُءِ عَنْ عَامِيْتِه سَاخَا نِيْسِي مَسْئَلَه
 جَاعَتِ وِجِيْبِ دَرِ مَازِ نِيْجَا نَهْدِه وِوِجِيْدِيْنِ بِقَوْلِ جُوبِ اِنْ دَرِ جَمْعِه نِيْسْتِ دُو تَرَاوِيْجِ وَصَلُوْه
 كُوفِ سُنْتِ اَوْ تَجِبُ وِتَرِ رَمَضَانَ بِي كَرِ اَمِيْتِ وِوِصَلُوْه خُصُوفِ كَرِ اَمِيْتِ اَنْ مَخْتَلَفِ قِيْتِ
 وَخَاجِ رَمَضَانَ وِتَرِ كُرُ وِجِيْبِ نَزْدَا كَثَرِ وِوِاِيْتِ مَبَاحِثِ دُو سَقَا نَزْدَا مَامِيْتِ وِ
 نَزْدَا حَبِيْبِيْتِ اَسْتِ وِوِ نَقْلِ اَكْرِمِ اَعْمَى مَعْنِي بَا اُوْنِ وَاَقَامَتِ مَكْرُ وِجِيْبِ

کتاب او در مستدیری اگر نرفته باشد
تین بظن قابل باشد و نیز نقل
معتبر است از اخباری که از نقل
نور اجابت مقتدی فرض خوانند
ناراهن نقل شده است
جاعت کلمت در مجتبیان
در آنکه در زمانه اهل باطن
باینزهو آثار فضیلت جاعت
بکبر و زانی الرضا در خطاطی
و صورت نقل در این فرض
دوران نیست که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را

و کتاب او در مستدیری اگر نرفته باشد
تین بظن قابل باشد و نیز نقل
معتبر است از اخباری که از نقل
نور اجابت مقتدی فرض خوانند
ناراهن نقل شده است
جاعت کلمت در مجتبیان
در آنکه در زمانه اهل باطن
باینزهو آثار فضیلت جاعت
بکبر و زانی الرضا در خطاطی
و صورت نقل در این فرض
دوران نیست که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را
دوران است که کسی فرض را

نماز کند بالاتفاق یک وقت در هر دو چهار خلت است در هر دو
فصل الامن سلسله یکبار در هر دو
که می کرده آنی در مسجد راه
نماز جماعت یک بار در هر دو
و اما در بعضی موارد
چون در آن نماز است
باز آن وقت صلوة افضل است
ازین هر دو در بعضی موارد
اگر چه هر یک جماعت شدن بسیار نیست
شکر است در آن باشد اما در وقت اینها زیاد است
در این فصلها
ترسد و همچنین آنکه از زبان ما مال خود
عزیز می بردن یا یاد شود و الا نماز نیست و در وقت
برده واجب است

و اگر غیر تمام است کرده نیست اگر در گوشه مسجد باشد و دیگر اجتماع اگر بتداعیست
مکرره است و اگر نه مکرره نیست باید که در خیر تمام امام باشد در مسجد کبیر بر سر است تکرار
جماعت مکرره نیست اگر چه باذن اقامت ثانیه باشد بر تقدیریکه اورا امام و مؤذن معین
نباشد و از عذرهای سقوط جماعت سردی سخت و تاریکی سخت و باران بسیار یا
باد بسیار که در شب باشد در روز باد عذر نمیشود و در وقت بول و غائط نیز عذرست و
خوف دشمن و اراده سفر که خوف فوت و اقله باشد عذرست و تمهید مجال مرضین یا مال
خود که خوف ضایع شدن باشد عذرست و احتیاج تمام طبعام نیز عذرست و وقتیکه فوت
شد بعد از یا غیر عذر طلب مسجد باشد شرط نیست بعد و منفردا کند در مسجد یا در خانه با اهل خود
جماعت کند و بجز گویند مسجد جماعت اهل خانه خود کرده است و اختلاف است که مسجد جامع بهتر است یا
مسجد کبیر فقیه که ازین هر دو بنا مسجد کبیر خیر است یا اگر مسلمانی باشد در اختیار کند و طالب علم
مسجد است و او افضلست بالاتفاق کفار کسین بجز الاق و فضل جماعت بر منفرد است هفت
مرتبه است و بر روایتی بیست و پنج مرتبه است و هر چند که زیاد شود فضل زیاد میشود پس
اگر دو کس جماعت کنند فضل مکرور باشد چون هر کس باشد هر یک با فضل نکره ثواب هزار
نماز یا هر چندا که در مضرات از توریت درین باب حدیث آورده اند در مشکوٰۃ المصابیح

و اما در بعضی موارد
چون در آن نماز است
باز آن وقت صلوة افضل است
ازین هر دو در بعضی موارد
اگر چه هر یک جماعت شدن بسیار نیست
شکر است در آن باشد اما در وقت اینها زیاد است
در این فصلها
ترسد و همچنین آنکه از زبان ما مال خود
عزیز می بردن یا یاد شود و الا نماز نیست و در وقت
برده واجب است

نماز یا هر چندا که در مضرات از توریت درین باب حدیث آورده اند در مشکوٰۃ المصابیح

نماز یا هر چندا که در مضرات از توریت درین باب حدیث آورده اند در مشکوٰۃ المصابیح

در بیان فضیلت و مقام نبی است

و در بیان فضیلت و مقام نبی است

در بیان فضیلت و مقام نبی است

در بیان فضیلت و مقام نبی است

در بیان فضیلت و مقام نبی است

از انس رضی الله عنه روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز در خانه
یک نماز است و نماز مسجد قبله است پنج است و در مسجد کعبه در هر دو سجده پانصد است و در مسجد
بیت المقدس در مسجدینه چاه هزار نماز است و در مسجد حرام صد هزار نماز است رواه ابن ماجه
مسئله اولی با امامت علم سنت است یعنی مسائل نماز ذکره فی الاضرات و اسراج الوبلیح بعد
کسی که قرآن موافق قواعد عمیه بخواند بر عایت وقت و وصل و در مقام خود بعد از آن کسیکه
از مشایخ صهی بر میزند بعد از آن کسیکه عمرزاده داشته باشد بعد از آن کسیکه حسن خلق داشته
باشد بعد از آن کسیکه حسن وجه داشته باشد بعد از آن کسیکه صاحب ثواب باشد بعد از آن کسیکه
بی طمع امامت کند بعد از آن کسیکه در دم عزت داشته باشد بعد از آن کسیکه پر نفس
موافق شرع پوشیده باشد این ترتیب صحیح است چنانکه در اکثر کتب مذکور است و در
قنادوسی ارشاد میگوید که واجب است که امام فضل باشد در علم و روح و قوالت و نجیب
برین اجماع است و قسمت آتی تحقیقی نیست که این دعوی بلا دلیل است مگر آنچه توجیه
نموده شود با امامت کبری و فنیه نظر مسئله مقتدیان که قریب بام باشند باید که قابل
امامت باشند تا بوقت حدث و سهو و غیره اما بکار آیند در حدیث و فقه چنین
مقرر است مسئله مگر وجهت امامت غلام و اعانی و فاسق و مبتدع

۱۲۹

در بیان فضیلت و مقام نبی است

در بیان فضیلت و مقام نبی است

باید که از آن جهت است که در این کتاب است

عقلی بود و چون در این کتاب است

ایمان است که در این کتاب است

در این کتاب است که در این کتاب است

این کتاب است که در این کتاب است

این کتاب است که در این کتاب است

مسئله اگر بر مصلی زنی بایسته نماز او فاسد گردد و محیط باشد یا پیش او پس بیک
زن نماز کنش میرود بشرط آنکه زن مشتبه یعنی قابل جامع باشد خواه اجنبیه خواه زوجیه خواه
محرمه خواه عجزه قبیله و در نماز یک رکوع وجود دارد حقیقه یا حکما بشرط آنکه هر دو مشترک باشند
در او ای نماز امام و اومیت مات زن کرده باشد و دیگران باشد یعنی بقدر قامت
مختلف نباشند و در میان مقدار یک رکوع نباشد اگرچگی ازین موروث شود فاسد گردد
و کل ذلک من البحر الزاریق و اما ما حانها فاعلم لآ مود فقال فی فتح القدر صرح الکحل
بعدهم الفساد لآ من سندا ولا تمسک له فی الروایة که اصحه حوایه و کلا فی
الذرایة لتصریحهم بان الفساد فی المرأة غیر معلول بعروض الشؤیة بل
هو لتترك فرضیه المقام و لیس هذا فی الصبی انتهى مسئله زمان جماعت حاضر شوند
مگر عجز آنکه سبب جوانی مطلقا نشد باشد بشرط آنکه بی زینت آید چون و غیر ظهر و عجز حاضر
شوند مجوزست لهذا عندنا بحیثیة و عندها فی الصلوة کلها و الا اعتماد علی ما ذهب
اللامام ذکره فی البحر الزاریق مسئله فاسدست اقتدای مرد بزن و نابالغ و طاهر
بعذور و فاری بائمی و صاحب لباس برهنه و غیر مشیبه و مقرض مبتذل و مقرض
آخر مسئله جائز است اقتدای متوضی بتیمم و غاسل بماسخ و قائم بقاعده

عقلی و معالکی و غیره است

در این کتاب است که در این کتاب است

۱۳۱

در این کتاب است که در این کتاب است

این کتاب است که در این کتاب است

این کتاب است که در این کتاب است

بانه...
است...

مسافران و مرضی و غلام و آیینا و مقعدا با بک و رانگ واجبست کسیکه بر وجه نماز منیت
اگر او کند جائزست از فرض وقت و مسافر و غلام و حتی بعد از حضور اگر اقامت کند جایز است
و جمعه با آنها منعقد نمیشود چنانکه معلوم شد مسئله کسیکه عذر ندارد اگر نماز نظر قبل از ادا
جمعه بکند کرده است تحریر یا بلکه حرام است قطعا چنانکه در جبررائق تصریح بان کرده
گفته حره قطعاً و من انکر فضیلة الجمعة فهو کافر بالله تعالی مسئله نماز ظهر
بر تقدیر او قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از ادا در خانه بریت جمعه بر آن نظر باطل میشود
جمعه باید یا نه مسئله مکرر و است معذور را و محبوس را ادای ظهر جماعت قبل از ادای جمعه
مسبی جامع و دیگر آنرا اقامت است و در جبررائق میگوید اداء الظهر مجتمعة یوم
الجمعة مکروه مطلقاً اذک کند و تشهد امام جمعه را یا در سجود همونماز جمعه با تمام
رسانند نزد امام اعظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر کثرت ثانیه یافته باشد بنامی جمعه کند
و اگر نه بنامی ظهر کند مسئله وقتی که بر آید امام یعنی چون بر خیزد برای آنکه بر سوار شود نماز
نفل سنت جمعه و تحیت مسی نکلند و اگر دست باشد یک و آیت بر دو رکعت قطع کند
کما اختارک الشیخ ابن همام و بروایتی دیگر تمام کند و هو الصحیح علی
صافی البحر الرائق و کلام نیز نکلند اصلاً مگر امر معروف که خطیب را مجوز

مسافران و مرضی و غلام و آیینا و مقعدا با بک و رانگ واجبست کسیکه بر وجه نماز منیت
اگر او کند جائزست از فرض وقت و مسافر و غلام و حتی بعد از حضور اگر اقامت کند جایز است
و جمعه با آنها منعقد نمیشود چنانکه معلوم شد مسئله کسیکه عذر ندارد اگر نماز نظر قبل از ادا
جمعه بکند کرده است تحریر یا بلکه حرام است قطعا چنانکه در جبررائق تصریح بان کرده
گفته حره قطعاً و من انکر فضیلة الجمعة فهو کافر بالله تعالی مسئله نماز ظهر
بر تقدیر او قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از ادا در خانه بریت جمعه بر آن نظر باطل میشود
جمعه باید یا نه مسئله مکرر و است معذور را و محبوس را ادای ظهر جماعت قبل از ادای جمعه
مسبی جامع و دیگر آنرا اقامت است و در جبررائق میگوید اداء الظهر مجتمعة یوم
الجمعة مکروه مطلقاً اذک کند و تشهد امام جمعه را یا در سجود همونماز جمعه با تمام
رسانند نزد امام اعظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر کثرت ثانیه یافته باشد بنامی جمعه کند
و اگر نه بنامی ظهر کند مسئله وقتی که بر آید امام یعنی چون بر خیزد برای آنکه بر سوار شود نماز
نفل سنت جمعه و تحیت مسی نکلند و اگر دست باشد یک و آیت بر دو رکعت قطع کند
کما اختارک الشیخ ابن همام و بروایتی دیگر تمام کند و هو الصحیح علی
صافی البحر الرائق و کلام نیز نکلند اصلاً مگر امر معروف که خطیب را مجوز

مسافران و مرضی و غلام و آیینا و مقعدا با بک و رانگ واجبست کسیکه بر وجه نماز منیت
اگر او کند جائزست از فرض وقت و مسافر و غلام و حتی بعد از حضور اگر اقامت کند جایز است
و جمعه با آنها منعقد نمیشود چنانکه معلوم شد مسئله کسیکه عذر ندارد اگر نماز نظر قبل از ادا
جمعه بکند کرده است تحریر یا بلکه حرام است قطعا چنانکه در جبررائق تصریح بان کرده
گفته حره قطعاً و من انکر فضیلة الجمعة فهو کافر بالله تعالی مسئله نماز ظهر
بر تقدیر او قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از ادا در خانه بریت جمعه بر آن نظر باطل میشود
جمعه باید یا نه مسئله مکرر و است معذور را و محبوس را ادای ظهر جماعت قبل از ادای جمعه
مسبی جامع و دیگر آنرا اقامت است و در جبررائق میگوید اداء الظهر مجتمعة یوم
الجمعة مکروه مطلقاً اذک کند و تشهد امام جمعه را یا در سجود همونماز جمعه با تمام
رسانند نزد امام اعظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر کثرت ثانیه یافته باشد بنامی جمعه کند
و اگر نه بنامی ظهر کند مسئله وقتی که بر آید امام یعنی چون بر خیزد برای آنکه بر سوار شود نماز
نفل سنت جمعه و تحیت مسی نکلند و اگر دست باشد یک و آیت بر دو رکعت قطع کند
کما اختارک الشیخ ابن همام و بروایتی دیگر تمام کند و هو الصحیح علی
صافی البحر الرائق و کلام نیز نکلند اصلاً مگر امر معروف که خطیب را مجوز

مسافران و مرضی و غلام و آیینا و مقعدا با بک و رانگ واجبست کسیکه بر وجه نماز منیت
اگر او کند جائزست از فرض وقت و مسافر و غلام و حتی بعد از حضور اگر اقامت کند جایز است
و جمعه با آنها منعقد نمیشود چنانکه معلوم شد مسئله کسیکه عذر ندارد اگر نماز نظر قبل از ادا
جمعه بکند کرده است تحریر یا بلکه حرام است قطعا چنانکه در جبررائق تصریح بان کرده
گفته حره قطعاً و من انکر فضیلة الجمعة فهو کافر بالله تعالی مسئله نماز ظهر
بر تقدیر او قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از ادا در خانه بریت جمعه بر آن نظر باطل میشود
جمعه باید یا نه مسئله مکرر و است معذور را و محبوس را ادای ظهر جماعت قبل از ادای جمعه
مسبی جامع و دیگر آنرا اقامت است و در جبررائق میگوید اداء الظهر مجتمعة یوم
الجمعة مکروه مطلقاً اذک کند و تشهد امام جمعه را یا در سجود همونماز جمعه با تمام
رسانند نزد امام اعظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر کثرت ثانیه یافته باشد بنامی جمعه کند
و اگر نه بنامی ظهر کند مسئله وقتی که بر آید امام یعنی چون بر خیزد برای آنکه بر سوار شود نماز
نفل سنت جمعه و تحیت مسی نکلند و اگر دست باشد یک و آیت بر دو رکعت قطع کند
کما اختارک الشیخ ابن همام و بروایتی دیگر تمام کند و هو الصحیح علی
صافی البحر الرائق و کلام نیز نکلند اصلاً مگر امر معروف که خطیب را مجوز

تا به این دلیلی است
 در حالت صلا بر این
 در وقت صلوات علی
 و اگر در وقت صلوات
 و است اجابت برین
 مسلم در وقت صلوات
 بیست سال تا آخر نماز
 تشهد بر آن نماز
 دوست بر این است
 با خود اسطفا لازم
 بیست و یک بار صلوات
 بعد از نماز است

بر عایت معنی بخواند که عمل بر ظاهر الروایه و احادیث صحیح واقع گردد و اگر دست بر شپه
 بخواند موافقت طریقه دعا که در احادیث است واقع گردد و عمل بزرگان نیز مسلمه گردد
 خطبه نام آنست و صلی الله علیه و سلم شنود و در و در دل گوید وَ هُوَ الصَّوَابُ عَلٰی مَا فِيهِ
 فَحَقُّ الْقَدْرِ وَيَجِبُ لِاسْتِمَاعِ فِي خُطْبَةِ الْعِيدِ بَيْنَ وَخُطْبَةِ الْمَوْسَمِ وَخُطْبَةِ الْكَلَامِ
 وَخُطْبَةِ الْحَتْمِ وَالْاَصْحَمُ الْوَجُوبُ مِنْ اَوْكُوفِهَا اِلَى الْخُرُوجِ وَاِنْ كَانَ فِيهَا
 ذِكْرُ الْوَلَاةِ كَذَلِكَ اِنِّي الْمُجْتَنِبِي لِلدِّمَاءِ الزَّاهِدِي وَعَلِي هِيَ سُنَّتٌ جَمْعُ وَقْتُتِ كِرَاءِ شَاهِبَانِ
 ترك احببت که عبادت از سکوت باشد با آنکه در مقدار از وقت سنت تمام نمیشود و بعضی
 خطبه واجب الاستماع از دست میرود بلکه از بعضی تکبیر نیز میرود چنانکه مشاهده نموده شد پس
 سنت بعد از نماز جمع و ادنا قبل از سنت محدود که تضام مقدم بر وقت مکاتو فی
 الجواق مسلمه مکروه است مسموع خطبه را یعنی آنچه خطبه است بالاجماع چیزی که مکروه است
 در نماز مثل خوردن و آشامیدن و عبت دست و پا چینی اندن و التفات بجنب کردن ما
 جواز قرائت قرآن ذکر فقه و نظر در و در حالت استماع مختلف فیه است که فی الجمله الرائق وقت
 نشستن استماع خطبه ازینجا استفاده میشود که هیات صاویه نشینند یعنی دست بسته یا بر این
 نهاده که در نماز غیر این دو هیات بے غدر نشستن مکروه است و بهتر آن بنیاید که بوجوب

در آن ذکر ایشان را باین ترتیب
 تسبیح کریم است اللهم ربنا
 الصالحین آه و شیندن ایست
 تقایب از خوانند چنانکه گوید اللهم
 اجعلنا من اهل ثواب القوم
 امکنهم و اجب لنا منه
 یکان اصح آنکه خطبه جمع قائم
 مقام دور کت نماز نیست
 و نماز استقال قبل و طهارت
 در آن شرط نشده است

و توبه را بخواند
 بگو است چهار است
 بلکه قدرش نصف
 ثواب جمع است یعنی
 امام و مقتدیان مسلم
 را بقدر ثواب نماز
 جمع حاصل گردد
 جمع حاصل گردد
 که در وقت صلوات
 گروه نماز
 و اگر در وقت صلوات
 نماز استماع
 در وقت نماز

مشاح الصلوات

ازین بیدگان بنویز
باید بر کبریا
بجزن و فزیر
باشد لازم در ازین
دیگر فارسی لازم
نیت است
بودنی در
استند خدای زود
آل او در سلام
کلمه کلمه است
در نظر و تفسیر
که از خانه خود تا

یاسای آن سوا می مسکن بودن و پارچه پوشیدن و طرت خانه و اسپ سواری و غلام و
کینه که بجز دست داشته باشد از خود و از فرزند و مصغیر خود و از راه و غلام خود و عقیدت بد و از زن و سپهر
کبریا از نیت مسئله کبریا در راه عیظ نیت نزد امام عظیم و نزد صاحب مخفی گوید و این مرمی
از امام نیز نیت صحیح نزد صاحب خلاصه است شیخ این بهام ترجمه ثانی نموده لیکن حسن
بحرائق قبول کرد اما اصواب نیز تخمین ترجمه ثانی است چنانکه در عمل ایوم واللیل و غیره
داروست شان التَّيْبَةُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَكْبِيرٌ فِي الْفِطْرِ حِينَ يُخْرِجُ مِنَ
بَيْتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ الْفَصْلَ وَقَدْ فَصَّلَهُ الْكَاتِبُ فِي حَوَاشِي الْجُمُعَاتِيِّ وَهَذَا
قَالَ فِي خُتْبَاتِهِ الْبَيَّانِ مُرَادًا لِمَا فِي مَعْنَى التَّكْبِيرِ حَيْثُ رَأَى اللهُ اعْلَمَ مُسَلَّمٌ
نفل قبل از نماز عید مکرره است و عید گاه با خلاف و در خانه نیز بروایت صح و اما بعد
از و پس در عید گاه مکرره است نزد جمهور و اما بیرون از روضه جائز است بلا اکراهت بلکه
ستحب است که چهار رکعت از متصلی جدا شده بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سجده دوم در دوم
و ششم و سوم و پنجمی در چهارم چهار رکعتی خواند و یا جمیع کتب آلمی قرات نموده و جمیع تیامی
را سیر ساخته مثل عمل آن روز از بل من یا بدینچاه ساله گناه او بخشیده شود اگر با این آنجور
مَنْ قُرِعَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي كِتَابِ التُّقَى رَأَوْا رَدَّهُ الْأَحْفَظُ

جای نماز باید
حقیق تحقیق
که در کاتب
نوعی از این
را این در این
گفته در خلاصه بیان
مراد امام
نفل قبل از نماز عید

مفتاح الصلوة
۱۲۰

در شیخ
کتاب
چه از او
و از آن
بعد منع
کرد
طهارتی
آورده
رکعت

و اینس و اللیل
والضحی و بروج
سوره اخلاص
سوره بقره
سوره انفال
سوره طه
سوره نمل
سوره صافات
سوره غافر
سوره هود
سوره اعراف
سوره انعام
سوره بقره
سوره انفال
سوره طه
سوره نمل
سوره صافات
سوره غافر
سوره هود
سوره اعراف
سوره انعام

باید گفت که راه حال هر کس
 در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس

باید گفت که راه حال هر کس
 در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس

و گویند که از یک ساله نهد و گاو کم از دو ساله و از پیش ششماهه و بعد و بقول بعضی
 هفت ماهه مسئله اضحیه کفیس یکم سفند و از هفت نفر یک شتر و یا یک گاو و هفت
 اخیله ز صبح صادق روز صبح تا نماز مغرب و از ده ماه مذکور است و شتر کم از پنج ساله
 نهد و بیشتر از آن جائز است مسئله تکبیر در راه روز صبحی با و از بلند گفتن سنت است
 چون مصلی رسد تا پیش قطع کند و در وقت تکبیر بهتر است که ستاده شود چنانکه در عمل الیوم و اللیل
 واروست ^{سنة} وان یتظیر التکییر و علیہ السکینة و الوقت و الفاظ و در نهانم اعظم
 نیست الله اکبر الله اکبر ولا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد مسئله
 تاخیر نماز عید صبحی بسبب غدا سه روز جائز است مسئله نماز هر دو عید و مواضع معتدله
 جائز است بالاتفاق بخلاف جمعه که در آن خلاف است کذا فی البحر الرائق مسئله
 روز عرفة عمال حاجیان بسبب تشریح پادشاهان کردن مننون نیست لیکن از ابن عباس
 رضی الله عنه مرویست و مشایخ رضوان الله علیهم عمل کرده اند و بعضی از اهل نهی صریح
 بکار است کرده اند اگر نماز صلوة التعریف کند در آن خلاف باشد تفصیل این مسئله کما
 ینبغی کاتب در فتوح الاوار و نوشته است دیده عمل نماید مسئله و حسب است تکبیر بعد از نماز
 صبح در عرفة تا آخر نماز عطر آخر ایام تشریق یعنی هفت و هشت گوید و این بر نهی

کدام که تکرار راه حال هر کس
 در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس

باید گفت که راه حال هر کس
 در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس
 بماند و در وقت حاجت از راه حال هر کس

لغت

در جانش عیون
علی الفتوی بقیل

صاحبین است
مدرسه امامان

روضه بقیل

روضه بقیل

روضه بقیل

روضه بقیل

روضه بقیل

صاحبه عمل است و ماهشت نماز زود امام عظم است و فتوی بر است قال فی البحر الرائق
 وَعَبْرَةُ وَالْعَمَلُ وَالْفَتْوَى عَلَى قَوْلِهِمَا فِي عَامَّةِ الْأَمْصَارِ وَكَافَةِ الْأَعْصَابِ
فصل در بیان قضای فائمه مسئله ترتیب در میان فوائت حضرت مادام که شش نماز
 فوت نشود پس اگر نمازی فوت شود اگر چه وتر بود چون یاد آمد اول آن نماز را که بعد و تسمیه
 ادا نماید اگر چنین نکند روان باشد مگر آنکه وقت نگذاید یا فراموش شود یا آنکه نمازهای
 چند و حد کثرت در آید و آن جبارت از شش است به ترتیب از مقدم از اول یعنی یاد آن شش
 جائز است بعد آن شش نیز اگر به ترتیب گزارند و با باشد مسئله اگر شش وقتی ادا کرد و حالت
 که فائمه یاد و اگر چه بر باشد فاسد شود نماز فاضل و بفساد موقوف نزد امام عظم و بفساد می
 نزد صاحبه یعنی اگر شش از وقتیات دانوده آن فائمه اعاده نکند و همه صحیح شدند بعد فائمه
 ادا نماید آنچه قبل از کرده بود اعاده باید کرد پس موقوف شد فساد بر اعاده فائمه این مذہب
 امام عظم است اما نزد صاحبه فاسد میشود و شش نماز قطعاً اعاده همه حضرت جتیا طویل
 بر قول اخیر است بلکه بعضی فتوی نیز داده اند اگر چه در قرن کسرو غیره قال امام عظم است
فصل در بیان وتر سنت مسئله و تر واجب است بر وایتی از امام عظم فرض
 است و به قول صاحبه سنت مؤکده است و بهر تقدیر بعد از فوت قطعاً باید کرد

۱۳۳

آن تا یک سال از کار دارد
 و بعد به یاد از ترتیب نیست
 یا آنکه شیفته در زمان فتوی
 نویسی یا آنکه در وقت تنگ
 گمان برده و تقاضای دارد
 بقای وقت ظاهر شد پس
 اگر گویا نیست سایر روزها
 دارد در ترتیب بخواند اللهم
 و بر سر بعد از آنکه باند
 باند سر صحبت
 گوایش بر روز خواند
 و الا با احوال او
 بگویند بقیل

دوسری میخورد
 توان خواند
 آن بقیل
 که در منزل
 که در منزل
 که در منزل
 که در منزل
 که در منزل
 که در منزل
 که در منزل

فصل فی الجنازه مسئله کفن مسنون مروا از ازار و لقا فمه پیرین است کفایت

از ازار و لقا فمه است و این هر دو از سر تا قدم باید و پیر این از گردن تا پا و ابتدای پوستانند

از چپوی چپ کفایت با جانب است اول پرچه رسد بعد از جانب راست پوستانند و از بالا

به بند تا کفن برگانده با و نشود مسئله کفن مسنون زنا ز پیر این و ازار و دومی میسیند

و لقا فمه است و کفن کفایت از ازار و لقا فمه و دومی است و کفن ضرورت هر چه پیر این بود اگر است

فقیر باشد مردم حضرت کفن نه و اگر نباشد سوال کنند ذکره فی اسر حیه مسئله حد طول خا

زن دوگن شرعی و عرض او یک است و حد طول خرقة سه گز است و عرض او باین غل تا از او حد

طول پرچه که وقت غسل بر عورت میت می اندیک نیم گز است و عرض دو گز است

منج ناد علی هذا فقد کعدای او ظلمه کذا فی ذخیره العقبی حاشیه شرح الوقایف فصل

اچلی مخفی مانند که بعضی کوجب سزای مستور میشود و آنچه مستفاد از کتاب بگرا نیست

که بقدر ضرورت کفایت کند و نهایت آن دو وجبت و الله اعلم مسئله کفن زن ل پیر این پوستانند

بجای آن موها بافته و حصه کرده بر سینه اندازند بعد از آن دخی پوستانند و بالای ازار پوستانند

بعده لقا پوستانند و در سینه بند و رویت بیکوایت بالای همه گفته اند و حج آنست که بالای ازار

و پیر این بلفافه با مسئله کفان پیش از پوستانند خمشه و سوزند مسئله نماز جنازه فرض کفایت

کتابت در فرض کفایت با سوزن کردن و لقا فمه پیرین است کفایت از ازار و لقا فمه است و این هر دو از سر تا قدم باید و پیر این از گردن تا پا و ابتدای پوستانند از چپوی چپ کفایت با جانب است اول پرچه رسد بعد از جانب راست پوستانند و از بالا به بند تا کفن برگانده با و نشود مسئله کفن مسنون زنا ز پیر این و ازار و دومی میسیند و لقا فمه است و کفن کفایت از ازار و لقا فمه و دومی است و کفن ضرورت هر چه پیر این بود اگر است فقیر باشد مردم حضرت کفن نه و اگر نباشد سوال کنند ذکره فی اسر حیه مسئله حد طول خا زن دوگن شرعی و عرض او یک است و حد طول خرقة سه گز است و عرض او باین غل تا از او حد طول پرچه که وقت غسل بر عورت میت می اندیک نیم گز است و عرض دو گز است منج ناد علی هذا فقد کعدای او ظلمه کذا فی ذخیره العقبی حاشیه شرح الوقایف فصل اچلی مخفی مانند که بعضی کوجب سزای مستور میشود و آنچه مستفاد از کتاب بگرا نیست که بقدر ضرورت کفایت کند و نهایت آن دو وجبت و الله اعلم مسئله کفن زن ل پیر این پوستانند بجای آن موها بافته و حصه کرده بر سینه اندازند بعد از آن دخی پوستانند و بالای ازار پوستانند بعده لقا پوستانند و در سینه بند و رویت بیکوایت بالای همه گفته اند و حج آنست که بالای ازار و پیر این بلفافه با مسئله کفان پیش از پوستانند خمشه و سوزند مسئله نماز جنازه فرض کفایت

نیت بر همه منافق یکسان است و در روز قیامت بر همه یکسان است و در روز قیامت بر همه یکسان است و در روز قیامت بر همه یکسان است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين بهم فلا نبي بعده
والعاقبة لهم
والله اعلم
بما يشاء
والله اعلم
بما يشاء

و اولی بامامت باو شاست بعدة قاضی اگر حاضر باشد بعد امام شی بعدة ولی جاست
ولی دیگر بر خصت بد مسکه چون نماز نرا نرند بعدة از ولی خصت بگمرد جماعت که هم از نرند
و کوفی البرندی و الکافی و جماعت که رفته اند قبل از دفن بی خصت نکرند و بعد از آن حاکم
خصت نیست که رفته اند خزانة الروایة مسئله نماز جنازة چنانکه بگمرد است بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم
الی آخره بخواند در دوم درودیکه بعد از تشهد بخواند و در سوم دعای میت کند اگر بالغ باشد
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيَاتِنَا وَ مَيِّتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا وَ صَغِيرِنَا وَ كَبِيرِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا
وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِاللَّهِمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مَتَا فَاحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ مَنْ تَوَفَّيْتَهُ مَتَا
فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ وَ أَلْرَبَّاءُ بَالِغٌ نَسِيرٌ بِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا قَرِيبًا اللَّهُمَّ
اجْعَلْهُ لَنَا آجِرًا وَ ذَخْرًا اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَيْئًا نَفَعًا وَ مَشْفَعًا وَ أَلْرُبَّاءُ بَالِغٌ نَسِيرٌ
بِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا قَرِيبًا اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا آجِرًا وَ ذَخْرًا اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ
لَنَا شَيْئًا نَفَعًا وَ مَشْفَعًا وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَأْتِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقَدْ عَدَّ أَبَا نَسْرٍ كَوَيْدَهُ مَسْتَحْبَبَةً
و آنچه سابق مذکور شد سنوشت مسکه اگر شخصی بعد از تکبیر یاد برسد
انتظار کند و همراه امام تکبیر گوید و آنچه رفته است قضا کند تا وقتیکه جنازه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين بهم فلا نبي بعده
والعاقبة لهم
والله اعلم
بما يشاء
والله اعلم
بما يشاء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين بهم فلا نبي بعده
والعاقبة لهم
والله اعلم
بما يشاء
والله اعلم
بما يشاء

کوه کلام استانی بر زبان نرسد
 به غایت قدر است
 کوه کلام استانی بر زبان نرسد
 به غایت قدر است
 کوه کلام استانی بر زبان نرسد
 به غایت قدر است

خود بخارند و بنده بود
 خود بخارند و بنده بود
 خود بخارند و بنده بود
 خود بخارند و بنده بود

الصلوة بركه مفسد يا تولى است فعلية قولی عبارت از سخن گفتن است عمدا یا خطأ
 یا سهوا قليلا او كثيرا نقطة او نوما و ان برهيزه وجهه است اول سلام در غير فقرة اگر چه
 سهوا باشد یا بطن تمامیت آن کرده فی القیمة دوم سلام بر انسان مطلقا خواه عمدا یا خطأ
 یا سهوا ذکره فی البدل مع سوم جواب سلام بر زبان و اگر اشارت بشکر و همت و صفات گوید
 با اشارت است نیز مفسد است لیکن اکثر قبول سابقه چهارم گرمیتن با و از سبب سی
 یا مصیبة اما اگر از خوف و ذبح یا شوق بهشت باشد مفسد نیست و اگر محض بحبت مهمیت
 الی یا لذت حضور باشد و فقه مذکور نیست یا غایب است که مفسد نخواهد بود و چنانچه
 و حدیث صحیح است که صدیق اکبر در نماز میجوید مثل جویدین دیگر بر آتش و الله
 اعلم بخیر سخن کردن بیغذری اگر حرف ظاهر شود و قال فی العجبة الترابی ان كان
 بعدد لا یفسد و ان حصل به حرور و ان كان من غیره و لا
 عرض صحیح فهو مفسد عند هم ما خذ لا فی یوسف فی الحرفین و فی
 العرض الصحیح کتسیر القیلة و اعلا رانته و الصلوة و نحوهما
 اختلاف المتأخر و الصحیح عدا النفس اهدا الذائفة المحروف
 و اذا لم یظهر یکره من غیر یضمر و رة انتمی محصلة و شرم ان گفتن نزد

است درین یکی و عاقلی در یکی
 است درین یکی و عاقلی در یکی
 است درین یکی و عاقلی در یکی
 است درین یکی و عاقلی در یکی

مشاجرة الصلوة
 مشاجرة الصلوة
 مشاجرة الصلوة
 مشاجرة الصلوة

کوه کلام استانی بر زبان نرسد
 به غایت قدر است
 کوه کلام استانی بر زبان نرسد
 به غایت قدر است

خود بخارند و بنده بود
 خود بخارند و بنده بود
 خود بخارند و بنده بود
 خود بخارند و بنده بود

این درایت غلات
 مجتبی است در کتب
 را منصف گنندند
 در کتب و در حقیقت
 در کتب و در حقیقت
 در کتب و در حقیقت
 در کتب و در حقیقت
 در کتب و در حقیقت

نز و امین خلا قال ابی یوسف در مجتبی گفته خلاف در مخفف است و اما شد و منفسست
 نز و هم در خلاصه میگوید که در حروف منفسه صلوٰه نیست و چهار حرف منفسه است اتفاقاً و
 در سه اختلاف مشایخ است اصح عدم فساد است **وَفِي كَيْفِيَّةِ النَّخْلِ الْمُسْوَعِ الْمُهْجِي**
مُفْسِدٌ عِنْدَ هَا خِلَافًا لِابْنِ يُوْسُفَ هم او و او ه و اینه مانند این گفتن است سید
 یا مصیبت اما اگر از ذکر حجت و نابر باشد منفسه نیست و در حکم همین است هر قسم ناله
 که باشد گرازی بیماری و ورودی که دفع نمیتواند کرد **وَقَالَ فِي الظَّهْرِ بِرِيَّةِ مُحَلِّ**
الْمُخْلَافِ اِذَا امْتَنَ لَا امْتِنَاعَ وَاَمَّا الْمُرِيضُ اِذَا لَمْ يَمَلِكْ نَفْسَهُ عَنِ
الْاَيْنِ وَالسَّوْءِ فَلَا يَفْسِدُ لِانَّهُ كَالْعَطَاسِ وَالْجُسْءِ اِذَا
حَصَلَ بِهَيَا الْمَعْرُوفِ اِنْتَهَى وَاِنْ فَازَهُ بِي اِخْتِيَارِي نِي اِذَا حُرُوفٌ ظَاهِرَةٌ مَفْسِدَةٌ
 وکره فی الجرازی و در حکم کلام است توریث و انخیل و زبور و عن ابی یوسف ان
اَسْبَابُ السَّيْرِ جَزَاءُ شَرِّمْ جَوَابِ عَطْسٍ رَحْمَكُ لَمْ كَفْتَنَ وَاِذَا عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ
اَقْتِ مَفْسِدَةٌ وَاِذَا رَحْمَكُ عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ لَمْ كَفْتَنَ وَاِذَا عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ
عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ لَمْ كَفْتَنَ وَاِذَا عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ لَمْ كَفْتَنَ
 بر عطره غیر می گفت اگر قصد جواب نداد و بالاتفاق منفسه نیست و اگر قصد جواب کند اختلاف
 مشایخ است و اگر جواب ندان گوید یا بعد از سماع آتم نه و ر صلی الله علیه و سلم در رو گوید
اِنْ كَفْتَنَ عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ لَمْ كَفْتَنَ وَاِذَا عَطَسَ خُوْدِي رَحْمَكُ لَمْ كَفْتَنَ

۱۵۳
 مفتاح الصلوة
 خراج نازد اجابت گویند
 تا سوم پس هر گاه عطره
 الحوشر نشود جواب گوید هر که
 اسباب از عطره یا بگوید که
 عطره اسلنت در کلمه از
 عطاوی و غیره آن
 لیکن باید که در اول
 گوید زبان سخن از ع
 فاسد شود و چنین
 فاسد است

عالمی است
 منفسه نیست
 اگر این عطره باشد
 در کلمات از آن
 داشته باشد دلالت
 که اگر قصد جواب
 نکرده از عطره
 بین او گفت علامه
 معنی است
 نظر بر این
 اگر عطره
 فاسد است

و بروای بعد از تسبیح کوع کند و مرد از قبح غیر امام آنست که قصد تکمیل کند اما قضاوت
 قرآن و اویس فاسد میشود نزد همه کدافی الخواصه یازدهم سبحان الله بقصد تسبیح گفتن مسلم
 چون امام سهوا ترک قعده اولی کرد و قیام تمام نموده بعد مقدمی سبحان الله گفت
 قیل لا یفسد صلوته و عن الکحی انهما قسما عندهما کذا فی المجتبی قال فی
 البحر الرائق وینبغی فساد الصلوة به و چون قریب قیام باشد سبحان الله نباید
 گفت زکرة فی السب ایح وینبغی فساد الصلوة به لان القیاس فسادها
 عند قصد العمل مریدا حاجه کذا فی البحر الرائق شاید این قیاس سب
 بعضی روایات باشد چنانکه گذشت و یازدهم الحمد شد شنیدن خبر خوش گفتن و فی
 البحر الرائق اذ الخبر یجهر لیس هی فقال الحمد لله اوباما معجیب فقال
 سبحان الله تفسد و این عبارت صحیح و آنست که سبحان الله بعد از خبر معجیب
 مفسدست بخلاف ما فی العیون و انما مطلقا فی قصد التمجیح و در همین حکم
 است آنچه در قرآن بقصد خطاب خواند مثلا یا حی خذ الكتاب بقوة و ما تلتک
 یا موسی و یا نبی اذ کتب معالی غیر ذلک نیز در هم الاحول و الاقوة الا بالله سببت
 کار و نیاوسی گفتن نه درونی فی الظهیریه کوه و سوسه الشیطان فقال الاحول

سبحان الله
 و اگر گفت که فاسد
 میشود در جاهلین
 چنین است در
 تسبیح گفتن در
 جراتین و منبر
 نماز مذکوران
 من واجب تسبیح ذکر
 نماز مذکوران بیکه
 قیاس نماز آنست

وقت قضا است در جراتین
 واجب چنین است در جراتین
 تسبیح تسبیح گفتن
 ایجاب است
 نماز مذکوران
 با ااکر الله العلی العلی العلی
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن

۱۵۵

تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن

تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن
 تسبیح تسبیح گفتن

منها العطفه

گویی که اگر از بزم
فاسد زود در گرفت
کارد یا برف
گردد بخلاف آب چون
گردد بیاغزا

معیودی دیگر است
کفت در بزم کانی
نقد زدن است
مورث است که اگر

فانحیان است که
آگاه کرده است
نیم دهنده است
الاعماله است که

وَلَا تُقْرَأُ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ كَانَ لَا مِمَّا أُخْرِجَ لِأَهْلِهِ وَإِنْ كَانَ لَهُ لَدَيْهَا نَفْسٌ
خِلافاً لِأَيُّ يُوسُفَ وَيَسِينُ حُكْمُ دَارٍ تَعُوذُ بِهَا مِنَ الْجَمْبُوتِ دَفْعُ تَبِّ وَنَحْوَهُ كَقَوْلِهِ بَشَاءُ مَا أَلَمَرَ
إِنْ جَبَّتْ دَفْعُ وَسُوسَةٍ بَشَاءُ مَسْتَدْتِ مَطْلَقاً چَهار دَهْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَوَابُ كَيْسِي كَقَوْلِهِ
أَمَرَ اللَّهُ إِلَهُ الْآخِرَ كَذَا فِي الْكَلِّ فِي قَوْلِهِ فِي الْجَمْرِ الرَّائِقِ الظَّاهِرُ عَدَمُ التَّقْيِيدِ
بِهَذِهِ الصُّوَرَةِ لِمَا فِي قَوْلِهِ فِي فَتَاوَى قَاضِيَانِ لَوْ أَخْبَرَ بَخْرٌ بِمُؤَلَّفِهِ فَقَالَ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ الْكَبِيرُ وَإِذَا جُوبَ قَسَدَتْ اِنْتَهَى أَوْ أَلَمْ تَسْبِحْ بِأَمْلِيلٍ بِرَأْسِي مَنْعُ
أَزْمَارِي يَأْمُرُ كَقَوْلِهِ مِمَّا فَاسَدَ رَدُّ ذِكْرِهِ فِي الْمَجْتَمَعِيِّ سَخْلًا أَنْ كَسَبَتْ اَعْلَامُ نَمَازِ
خود بگویند فاسد نمیشود کمافی الجهر الرائق یا نرود هم قرآن خواندن در نماز به نیت
جواب شخصی اشکال کسی خبر مصیبت گفت و جواب او صلی اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا الّی سِرّ لِیَعُوْذُ
خواندشان رَدُّ هم اذان در نماز گفتن وَفِي الْجَمْرِ الرَّائِقِ وَلَوْ اُذِنَ فِي الصَّلَوةِ وَادَّادَ
بِهِ الْاَذَانَ قَسَدَتْ صَلَوةُهَا اِنْتَهَى اِنْ اِنْ عِبَارَتِ صَرَحَتِ که نماز فاسد بقصد میشود
بِخِلافِ مَا فِي الْعُقُوْنِ وَانَّهٗ مُطْلَقٌ هُنْدُ مِمَّا كَرَدْنَ بِالْفَاتِكَةِ مُشَابَهُ كَلَامِ مَدَانِ
باشد یعنی خواستن آن از مردم محال نباشد هیز و هم خواندن قرآن بر وجهیکه مفسد
معنی بالکلیه باشد چنانکه در زله القاری تفصیل آن معلوم شد و در عیون از

جواب که در فاسد است شود
و این سخن بخلاف
یا مالک جواب کیسی گفت
و غیر مطلقه و قهر شدید جواب
کیسی گوید این حدیث ایاز
کجا آمدی و بخیرین اگر چیزی از
سفت آید پس بهم برگردان

مفتاح الصلوة

156

است و اگر از آن
دور نماز را در کذا از آن بدان
فاسد شود نماز او فاسد است
و عیون است قرآن مطلق است
و عیون است که اگر با هم بی محض
یعنی آنکه در ایام از قضا
ذنی یا زوجه بی ایام از قضا
و آنچه طلب آن از بنده گان محال
باشند چون حاجت و منفعت و غیره
برای خود یا دیگر میفستند چنانکه
الامر از قضا ای عباد من فضیل
نشود و در کلامی که در عیون است
می آید اگر گوید ایام از قضا
و اولاد می فاسد شود
و در ایام قرض موجود است
ای افضل البجاری کلم
بغیر از ده صحیح در حدیث
فاسد است باینکه آن
در ایام از قضا ایام از قضا
و در ایام از قضا ایام از قضا
فاسد شود
عقلانی ایام از قضا
فاسد شود
شکل قضا
طرح

اینکه در وقت نماز اگر کسی بخوابد یا بیخواب بماند و در وقت نماز بخوابد یا بیخواب بماند و در وقت نماز بخوابد یا بیخواب بماند...

مفسدات کلامی یکی خواندن قرآن بعد از حدث بی اختیاری شمرده و فی الحقیقه این مسئله عامست چنانکه در سجراتی گفته که بعد از حدث مذکور همان وقت منصرف گردد و اگر توقف کرد مقدار اداسی رکعتی بغیر عدد نماز فاسد گردد قسم دوم مفسد فعلی است و آن یا حدث است چنانکه در نماز خواب مدوختلام شود یا بتفکر منی برآمد یا حدث عمداً قبل از نماز است کرد یا بفعل مصلی خون برآمد این هر چهار حدث مفسد نماز است و اما حدثیکه بی اختیار پیدا شود چنانکه تی پری درهن و روان شدن نخان زبانی و روان شدن خون ریش برآمدن ندی یا قطره لبول ز ذکر یا باواز و بر و این مجموع سبب بفض وضو و نماز بر حال است باید که وضو کرده از جای که گذشت است لاحتیانه یعنی بی قرارت قرآن شروع کند اگر متقیست و بعد از آن طمی بامام گردد و اگر آمده اقتدا کند ترک اجتناب و او آثم گردد و ذکره فی الجواهر ائق و باید که بجز وضو چیزی دیگر عمل نکند و از سر گرفتن افضلیت از نماز محکم بنا را دوازده شرط است چنانکه در سجراتی مذکور است بجا آوردن اشکال تمام دارد و الله اعلم و یا غیر حدث چنانکه در تعلیم قرآن در عین نماز از مصحف کرد بعضی بجز و تعلم حکم بفساد کرده اند و بعضی ببرد داشتن مصحف و اوراق گردانیدن حکم بفساد کرده اند لیکن در کافی اول صحیح گفته است و بر تقدیر ثانی اگر مصحف

بسیار است و در وقت نماز اگر کسی بخوابد یا بیخواب بماند و در وقت نماز بخوابد یا بیخواب بماند و در وقت نماز بخوابد یا بیخواب بماند...

نفس وجود نیست و ع ۲۰

خاتمه از محشی علی الرحمة

بعد حمد خداوند سجد و جباه و صلوة و سلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آل و اولاد استگاده و صاحب بن پنا
 بنده سیه کار از لی محمد مادی علی که نامه گناهایش بکمالک مزش خط کشیده و جریده عصیاناش بآب مغفرت شویید بان
 بر طابان علوم دین و سالکان مناسج یقین حالی میکند که این کتابت کت نصاب حادی روایات معتبره در باب نماز بکثرت
 جزئیات مسایل عجیل انبار گنجینه هدایت کائنات اعنی مفتاح اصلوة تصنیف بهر بشریت نبوی شمع راه ملت
 حنفی مقتدای هر نزدیک و دور فتح محمد متوطن بر پانچو جزوه پنجمه الجوار و جعله مطمح عین الرضا پیش ازین معر الطبع رسیده بود و
 مسرور و حل غمض چنانکه بایمی نمودند و نیزه الا با بار بر جاوده و قلم لیل صراط مستقیم حاجی حرمین شیرین مولوی محمد حسین اول
 با مکان خود تصحیح نمود پس از آن خواند بسیار از کتب معتبره بر آن افزود و بهر درختار دال و طوطی و طوطی حاشیه است و
 عالمگیری و غیر آنرا ماش نشانست بعضی حواشی که از مروضت نام کتاب خالیست بیشتر آنم از درختار و طوطی و از غنمات سونگ
 موجب مزید اعتبار آنکه بهر تشبیه از نظر فیض اثر جانان است با اعتبار او تحقیق نور خورشید توفیق امام وقت و حیدر زمانه در انواع علم و
 بهر یکجانه حضرت کتازی مفتی محمد سعید الله ادهم الله شاده ابقاه نیز گذاریدم و به صلاح نیزین سالختم

۱۶۰

خاتمه الطبع

مَا سَأَلَ اللَّهُ مِنْ فَتَى إِلَّا جَاءَهُ بِالْحَقِّ وَالْإِسْلَامِ

مفتی ایش برادر مکرّم حاجی محمد سعید صاحب سلمہ اللہ الیہ اہلب جہت کلمتہ خلاصی توفیقہ

نسخہ حضرت

شکر و تحیرہ

باب تمام حاجی غفران احمد محمد عبدالصمد شرف اللہ الاحدی سیرہ حاج میرور محمد مصطفیٰ خان صاحب

مطبوعہ دار الفکر بیروت

عاجز کار کا ترجمہ ہر قسم کی کتاب میں نسخہ تا جرات جلد بقایا تیلو پزیرا دل دانہ ہوتی ہیں آشتی محمد سعید جہت کلمتہ خلاصی توفیقہ

صاحب صلیح
در بیان بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

و در بیان بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

و در بیان بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

و در بیان بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

فصل نعل ثلاثی مزید فیہ راوہ باب مشهور است باب افعال

اَفْعَلٌ یَفْعَلُ اِنْفَاعًا اِچون اَکْرَمُ نَکْرَمُ اَکْرَمًا باب تفعیل

فَعْلٌ یَفْعَلُ تَفْعِیلًا اِچون صَرَفٌ یَصْرِفُ تَصْرِیفًا باب مفاعلة

فَاعِلٌ یَفَاعِلُ مَفَاعَلَةً اِچون ضَارِبٌ یَضْرِبُ مَضَارِبَةً

و در ماضی هر یکی ازین سه باب یک حرف زائد است باب افعال

اَفْعَلٌ یَفْعَلُ اِنْفَاعًا اِچون اَلکَسْبُ یَلکَسِبُ اَلکَسْبًا باب افعال

اَفْعَلٌ یَفْعَلُ اِنْفَاعًا اِچون اِنصَرَفٌ یَنْصَرِفُ اِنصَرَفًا باب تفعیل

تَفْعَلٌ یَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً اِچون تَصْرَفٌ یَتَصْرَفُ تَصْرِیفًا باب تفاعل

تَفَاعِلٌ یَتَفَاعَلُ تَفَاعُلًا اِچون تَضَارِبٌ یَتَضَارِبُونَ تَضَارِبًا

باب فاعل اَفْعَلٌ یَفْعَلُ اِفْعَالًا اِچون اِحْمَرٌ یَحْمَرُ اِحْمَرًا

اِحْمَرًا و در ماضی هر یکی ازین پنج باب دو حرف زائد است

باب افعال اَفْعَلٌ یَفْعَلُ اِفْعَالًا اِچون اِحْمَرٌ یَحْمَرُ اِحْمَرًا

ازین باب در بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

فصل اول در بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

و در بیان بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

صرف ماضی

و در بیان بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

فصل اول در بابی است که در بعضی
فصل اول در بابی است که در بعضی

در این کتاب ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...

در این کتاب ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...
 در بیان ...

يَعْلَمُونَ تَاخِرُ يَمْنَعُ يَمْنَعَانِ يَمْنَعُونَ تَاخِرُ يَحْسِبُ
 يَحْسِبَانِ يَحْسِبُونَ تَاخِرُ يَشْرَفُ يَشْرَفَانِ يَشْرَفُونَ تَاخِرُ
فصل فعل مستقبل را از فعل ماضی گیرند بزایدتی یک حرف از
 حروف ایمن در اول می و این حروف را زوائد اربعه خوانند و این
 حروف مفتوح باشد مگر در چهار باب که ماضی آن چهار حرف بود
 فَعَلَ يَفْعَلُ وَقَعَلَ يَقَعُلُ وَفَاعَلَ يَفَاعِلُ وَقَعَلَّ يَقَعَلُّ
 که درین چهار باب مضموم باشد باء و فعل مستقبل یعنی حال استقبال
 آید چنانکه گوی آنصُرْ یاری کم و میکنم و هر گاه در قوسه لام مفتوح
 در آید معنی حال را بود چون کِصْرَبُ یعنی میزند آن یک مرد
 و آتی لِيَكُونَنَّيْ الْآيَةُ و اگر سین یا سوف در آید چون سَيَكُونَنَّ
 و سَوْفَ يَنْصُرُ استقبال را بود یعنی قریب است که یاری خواهد کرد
فصل بدانکه الف در نصر علامت تنبیه مذکر ضمیر فاعل است

صرف مد
 چهار الف و در ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...

آنجا که الف در نصر علامت تنبیه مذکر ضمیر فاعل است
 آنجا که الف در نصر علامت تنبیه مذکر ضمیر فاعل است
 آنجا که الف در نصر علامت تنبیه مذکر ضمیر فاعل است
 آنجا که الف در نصر علامت تنبیه مذکر ضمیر فاعل است
 آنجا که الف در نصر علامت تنبیه مذکر ضمیر فاعل است

در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...

در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...
 در این چهار باب ...

از تصدیق است
بما که در آن حرف
که در آن حرف
نموده در آخر حرف
از تصدیق است
بما که در آن حرف
که در آن حرف
نموده در آخر حرف

فصل در مخاطب را از فعل مستقبل مخاطب معلوم گیرند و طریق اخذ
آنست که حرف مستقبل که تا است از اول وی اندازند اگر با بعد حرف مضارع
متحرک باشد احتیاج بهمزه نباشد امر بهمان بنا کنند و حرکت نون عوض
رفع که در آخر مستقبل باشد بوقفی ساقط شود پس با تفعیل امر حاضر برین
وجه باشد صِرْفٌ صِرْفٌ فَاَصْرِي صِرْفٌ فَاَصْرِي وَ بَرِي
قیاس بود در باب مفاعلت چون ضَارِبٌ ضَارِبٌ بِضَارِبٍ بُوَا
و در باب تفاعل گوئی تَضَارِبٌ تَضَارِبٌ تَضَارِبُ بُوَا
فَعَلَةٌ كَوَجْرٍ جَا وَ جَرٍ جَوَا تا آخر و اگر با بعد حرف مستقبل ساکن
باشد احتیاج اقتد بهمزه وصل زیر که ابتدا بساکن مکن نیست پس اگر با بعد
آن ساکن ضممه باشد همزه را مضموم گردانند و حرکت آخر نون عوض
رفع را بوقفی بنمایند چون انْصَرَّ انْصَرَّ انْصَرَّ انْصَرَّ وَ انْصَرَّ انْصَرَّ
انْصَرَّ وَ اگر با بعد ساکن فخره باشد یا کسره همزه را مکسور گردانند و آخر حرف چون
اعْلَمُوا اعْلَمُوا اعْلَمُوا اعْلَمُوا و اعْلَمُوا اعْلَمُوا و اعْلَمُوا اعْلَمُوا
اِضْرِبُوا اِضْرِبُوا اِضْرِبُوا و چون همزه وصل متصل شود با قبل خود ساقط گردد

۱۵

صرف مید

اگر کنند اند
جواب اگر فخره
بیاورند التماس
می آید یا فخره
در بعضی مواضع
از بعضی مواضع
دیگر را هر کس
در بعضی مواضع
لازم است
ببوسا فخره
الضمه را که حرف

ساکن است
که در آن حرف
نموده در آخر حرف
بما که در آن حرف
که در آن حرف
نموده در آخر حرف
بما که در آن حرف
که در آن حرف
نموده در آخر حرف

در اینجا تفسیر است
که در بعضی از
فصول بیان میکند
چون در بعضی از
فصول بیان میکند
است از آنجا که
زبان است
و در بعضی از
فصول بیان میکند

در عبارت و تلفظ و در کتابت باقی ماند چون فاعل است
فصل مجمع افعال بر دو نوع است لازم و متعدی لازم است که از
فاعل تجاوز نکند و بمفعول نرسد چون ذهب زید و قد عمم و متعدی
است که از فاعل در گذرد و بمفعول نرسد چون ضربت زید و فاعل لازم را
بهمزه افعال یا بتضعیف عین تفعیل یا بحرف جر متعدی سازند چون
اذ هبت سریدا و فرحته و ذهبت بزید و انطلق به
فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثی مجرد فاعل را
بضم کنند و عین فعل را بکسر چون نصر نصرنا و ما آخر و ضرب
ضربنا و ما آخر و علموا علموا ما آخر و صنع صنعنا ما آخر
تا آخر و حسب حسبنا و ما آخر و شرف شرفنا و ما آخر
و در باب افعال بهمزه را مضموم و عین فعل را بکسر کنند چون اكرم اكرمنا
اكرمنا و ما آخر و محبت محبتنا و ما آخر و فاعلت لیکن چون فاعل مضموم شود الف
مقلوب گردد و با و چون صور صورنا و ما آخر و صورنا و ما آخر و صورنا و ما آخر
و فاعل تا و فاعل مضموم کنند و عین مرسوم چون تعهد تعهدنا و ما آخر

در بعضی از فصول بیان میکند
که در بعضی از فصول بیان میکند
است از آنجا که زبان است
و در بعضی از فصول بیان میکند
که در بعضی از فصول بیان میکند
است از آنجا که زبان است
و در بعضی از فصول بیان میکند

در عبارت و تلفظ و در کتابت باقی ماند چون فاعل است
فصل مجمع افعال بر دو نوع است لازم و متعدی لازم است که از
فاعل تجاوز نکند و بمفعول نرسد چون ذهب زید و قد عمم و متعدی
است که از فاعل در گذرد و بمفعول نرسد چون ضربت زید و فاعل لازم را
بهمزه افعال یا بتضعیف عین تفعیل یا بحرف جر متعدی سازند چون
اذ هبت سریدا و فرحته و ذهبت بزید و انطلق به
فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثی مجرد فاعل را
بضم کنند و عین فعل را بکسر چون نصر نصرنا و ما آخر و ضرب
ضربنا و ما آخر و علموا علموا ما آخر و صنع صنعنا ما آخر
تا آخر و حسب حسبنا و ما آخر و شرف شرفنا و ما آخر
و در باب افعال بهمزه را مضموم و عین فعل را بکسر کنند چون اكرم اكرمنا
اكرمنا و ما آخر و محبت محبتنا و ما آخر و فاعلت لیکن چون فاعل مضموم شود الف
مقلوب گردد و با و چون صور صورنا و ما آخر و صورنا و ما آخر و صورنا و ما آخر
و فاعل تا و فاعل مضموم کنند و عین مرسوم چون تعهد تعهدنا و ما آخر

صرف مبر
در بعضی از فصول بیان میکند
که در بعضی از فصول بیان میکند
است از آنجا که زبان است
و در بعضی از فصول بیان میکند
که در بعضی از فصول بیان میکند
است از آنجا که زبان است
و در بعضی از فصول بیان میکند

در بعضی از فصول بیان میکند
که در بعضی از فصول بیان میکند
است از آنجا که زبان است
و در بعضی از فصول بیان میکند
که در بعضی از فصول بیان میکند
است از آنجا که زبان است
و در بعضی از فصول بیان میکند

زیرا که ضممه دلالت میکند بر او و یاد در محاطیه مؤنث یافتند زیرا که سر دلالت
 میکند بر یاد و در جمع مؤنث الف فاصله در آوردند تا فاصله باشد میان نون تا کید
 و میان نون جمع مؤنث که ضمیر است و هر جا که نون تا کید ثقیله در آید نون تا کید
 خفیفه نیز در آید الا در شنیه مذکر و مؤنث و در جمع مؤنث چون
 كَلْبَيْنِ اَطْلَبُ اَطْلَبُ لَا تَطْلُبُ لَا تَطْلُبُ
 فصل اسم فاعل از ثلاثی مجرور وزن فاعل آید غالباً چون طَالِبٌ
 طَالِبَانِ كَالْبَوْنِ طَلِبَةٌ طَلَابٌ طَلَبٌ طَالِبَةٌ طَالِبَتَانِ
 طَالِبَاتٌ وَطَوَالِبٌ و گاه باشد که بر وزن فَعِلٌ آید چون شَرَفٌ
 يَشْرَفُ شَرَفًا وَشَرَفَةٌ فَهوَ شَرِيفٌ وَبِرُوزِنِ فَعِلٌ نَبِيْرٌ آید چون شَرَفٌ
 حَسَنٌ يَحْسَنُ حَسَنًا فَهُوَ حَسَنٌ وَبِرُوزِنِ فَعَالٌ وَفَعْلٌ وَفَعْلٌ
 وَفَعُولٌ وَفَعَالٌ هُمُ آید چون جَبَانٌ وَخَشِنٌ وَصَعِبٌ وَذَوَلٌ وَشَجَاعٌ
 وَبِرُوزِنِ فَعْلَانٌ نَبِيْرٌ آید چون رَحْمَنٌ وَبِرُوزِنِ نَمَا آید است اَرْحَمْتُ شَرَفَةٌ
 فصل اسم فاعل از ثلاثی مجرور وزن فاعل آید چون كَلْبٌ وَطَوَالِبٌ
 ضَرَابٌ مذکر و مؤنث در وی کیسان است وَفَعُولٌ نیز سیالونه را بود چون

بسیار از کلمات است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

۱۹ صرف می

شکل فیضیه
 و در حقیقت
 پس این از وزن
 سیالونه را از آنجا که
 بیشتر از اسم هر چه بود
 باشد در زبان یافتند
 تا بهی تو گوید دلالت
 کند بر توضیح دلالت
 چیست از لغات
 اسمی علی و انشی چون
 کلمه سیالونه در وزن
 کلمات است

در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

قوله قولن امر غائب بانون تقيله ليقولن ليقولان ليقولن
 تا آخر در نمی لایقولن لایقولان لایقولن تا آخر اول خفیفه لایقولن
 لایقولن لایقولن در قولن در لایقولن و لایقولن و او باز پس آمد
 زیرا که التقای ساکنین مانند ماضی مجهول قیل قیل قیل اما آخر
 قیل در اصل قول بود کسر بر و او ثقیل بود بقاف دادند بعد سلب حرکت
 قاف قول شد و او ساکن ماقبل و کسور پس و او منتقل شد بیا
 و او از قلن تا آخر بالتقای ساکنین افتاد ضمیه اصل قاف باز آمد صورت
 معلوم و مجهول و امر یکی شد اصل قلن معلوم قولن است و اصل قلن
 مجهول قولن و اصل قلن امر قولن مستقبل مجهول یقال یقالان
 یقالون تا آخر یقال در اصل یقول بود و او متحرک ماقبل و حرف صیغ ساکن
 حرکت و او نقل کرده بقاف دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
 و می مفتوح گشت آن و او بالف بدل کردند یقال شد همچنین در دیگر
 الفاظ و در یقلن الف بالتقای ساکنین بیفتاد امر غائب مجهول
 یقلن یقالا لایقالا تا آخر نمی غائب مجهول لایقلن

قوله قولن امر غائب بانون تقيله ليقولن ليقولان ليقولن
 تا آخر در نمی لایقولن لایقولان لایقولن تا آخر اول خفیفه لایقولن
 لایقولن لایقولن در قولن در لایقولن و لایقولن و او باز پس آمد
 زیرا که التقای ساکنین مانند ماضی مجهول قیل قیل قیل اما آخر
 قیل در اصل قول بود کسر بر و او ثقیل بود بقاف دادند بعد سلب حرکت
 قاف قول شد و او ساکن ماقبل و کسور پس و او منتقل شد بیا
 و او از قلن تا آخر بالتقای ساکنین افتاد ضمیه اصل قاف باز آمد صورت
 معلوم و مجهول و امر یکی شد اصل قلن معلوم قولن است و اصل قلن
 مجهول قولن و اصل قلن امر قولن مستقبل مجهول یقال یقالان
 یقالون تا آخر یقال در اصل یقول بود و او متحرک ماقبل و حرف صیغ ساکن
 حرکت و او نقل کرده بقاف دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
 و می مفتوح گشت آن و او بالف بدل کردند یقال شد همچنین در دیگر
 الفاظ و در یقلن الف بالتقای ساکنین بیفتاد امر غائب مجهول
 یقلن یقالا لایقالا تا آخر نمی غائب مجهول لایقلن

۲۲۲
 صرف میر

بجاست
 و اصل در بنا
 سکون است
 حرکت
 در آخر قولن
 ضمیه است
 و او متحرک
 ماقبل و حرف
 صیغ ساکن
 حرکت و او
 نقل کرده
 بقاف دادند
 و او در اصل
 متحرک بود
 اکنون ماقبل
 و می مفتوح
 گشت آن و او
 بالف بدل
 کردند یقال
 شد همچنین
 در دیگر
 الفاظ و در
 یقلن الف
 بالتقای
 ساکنین
 بیفتاد
 امر غائب
 مجهول
 یقلن
 یقالا
 لایقالا
 تا آخر
 نمی
 غائب
 مجهول
 لایقلن

قوله قولن امر غائب بانون تقيله ليقولن ليقولان ليقولن
 تا آخر در نمی لایقولن لایقولان لایقولن تا آخر اول خفیفه لایقولن
 لایقولن لایقولن در قولن در لایقولن و لایقولن و او باز پس آمد
 زیرا که التقای ساکنین مانند ماضی مجهول قیل قیل قیل اما آخر
 قیل در اصل قول بود کسر بر و او ثقیل بود بقاف دادند بعد سلب حرکت
 قاف قول شد و او ساکن ماقبل و کسور پس و او منتقل شد بیا
 و او از قلن تا آخر بالتقای ساکنین افتاد ضمیه اصل قاف باز آمد صورت
 معلوم و مجهول و امر یکی شد اصل قلن معلوم قولن است و اصل قلن
 مجهول قولن و اصل قلن امر قولن مستقبل مجهول یقال یقالان
 یقالون تا آخر یقال در اصل یقول بود و او متحرک ماقبل و حرف صیغ ساکن
 حرکت و او نقل کرده بقاف دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
 و می مفتوح گشت آن و او بالف بدل کردند یقال شد همچنین در دیگر
 الفاظ و در یقلن الف بالتقای ساکنین بیفتاد امر غائب مجهول
 یقلن یقالا لایقالا تا آخر نمی غائب مجهول لایقلن

گرچه در بعضی کتب گفته اند که با الف است و بعد از آن با کسره و با یاء و با واو و با همزه قایل است

أَيَقَالَا لَا يُقَالُو أَتَا آخِرَ اسْمٍ فَاعِلٌ قَائِلٌ قَائِلَانِ قَائِلُونَ
تَا آخِرَ قَائِلٌ در صل قَائِلٌ بود چون و او را در فعل ماضی بالف بدل کردند
در اسم فاعل نیز چنین کردند و الف را حرکت کسره دادند قَائِلٌ شدم مفعول
مَقُولٌ مَقُولَانِ مَقُولُونَ تَا آخِرَ مَقُولٌ در صل مَقُولٌ بود ضمیر واو
ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند یک و او بیفتاد مَقُولٌ شد پیش بعضی واو
اصلی افتاد بر وزن مَقُولٌ شد و پیش بعضی واو زانده افتاد بر وزن مَقُولٌ شد
فصل اجوف یائی از باب فعلٌ يَفْعَلُ البَيْعُ فَرَوْضَةٌ خَرِيدَةٌ ماضی
معلوم بَاءٌ بَاعًا بَاعُوا تَا آخِرَ أَصْلٍ بَاعٌ بَيْعٌ بود یا متحرک با قبل و می مفتوح
یا را بالف بدل کردند بَاعٌ شد در بَعْنٌ تَا آخِرُ جَوْنٍ لَفٍ بِالتَّقَايِ سَاكِنِينَ بَقِيَاءُ
فتحه بر بار اکسره بدل کردند تا دلالت کند بر آن که عین فعل افتاده است یا است و او
مستقبل معلوم يَبِيْعٌ يَبِيْعَانِ يَبِيْعُونَ تَا آخِرَ أَصْلٍ يَبِيْعٌ يَبِيْعٌ بود کسره
بر یا ثقیل بود با قبل دادند يَبِيْعٌ شد در يَبِيْعَانِ وَ يَبِيْعُونَ يَابِتْقَايِ سَاكِنِينَ بَقِيَاءُ
امر حاضر معلوم بِعْ بَيْعًا بَيْعُوا تَا آخِرَ وَاَعْلَالٍ بَرَانَ قِيَامَتٍ كَمْ دَرِ قُلْ
گفته شد بانون ثقیله بَيْعَانِ بَيْعَاتٍ بَيْعَانِ تَا آخِرَ بَانُونَ خَفِيضَةٌ

صرف ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی

۲۵
صرف ماضی

صرف ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی
فعل ماضی

باید در این کتب گفته اند که با الف است و بعد از آن با کسره و با یاء و با واو و با همزه قایل است

بنون بدل میزند
نوعی که این
وقت برای
تا یکدست
مستقبل می آید
در اینجا است
که با این
جمع نشود
چون در
بانی
بنا بر
۲۸

زیرا که حرکت تا اصلی نیست که در واحد ساکن بوده است دَعَوَانِ بر اصل
خودست بر وزن فَعَلَنْ و همچنین باقی الفاظ تا آخر بر اصل خودند مستقبل معلوم
يَدْ عُوَيْدُ عُوَانِ يَدْ عُوَنْ تا آخر اصل يَدْ عُوَيْدُ عُوَيْدُ ضممه بر او
تقیل بود میفتاد و يَدْ عُوَيْدُ و همچنین است حال تَدْ عُوَا و عُوَيْدُ و يَدْ عُوَانِ
و تَدْ عُوَانِ بر اصل خودند و يَدْ عُوَنْ جمع مذکر اصلش يَدْ عُوَوْنَ بود ضممه بر او
تقیل بود میفتاد و او که لام فعل بود بالتقامی ساکنین میفتاد و يَدْ عُوَنْ شد بر وزن
يَفْعُوْنَ و يَدْ عُوَوْنَ و تَدْ عُوَوْنَ جمع مؤنث بر اصل خودست بر وزن يَفْعَلْنَ
و تَفْعَلْنَ و تَدْ عِيْنَ بر اصل تَدْ عُوَيْنِ بود کسره بر او و ثقیل بود و قایل
داوند بعد از سلب حرکت ما قبل و او بالتقامی ساکنین میفتاد و تَدْ عِيْنَ
شد بر وزن تَفْعِيْنَ چون حرف نا صبه در آید گوئی كُنْ يَدْ عُوَا
كُنْ يَدْ عُوَا لَنْ يَدْ عُوَا تا آخر و تو نهایی که عوض رفتند از هفت لفظ
ساقط شوند نصبی و تَوْنِ ضمیر بر حال خود باشد و اگر جازمه در آید گوئی
لَمْ يَدْ عُوَا لَمْ يَدْ عُوَا لَمْ يَدْ عُوَا و او بجز می افتاد و تو نهایی که عوض
رفتند نیز میفتند و تَوْنِ ضمیر بر حال خود باشد امر حاضر اَدْ عُوَا

صرف میاید
نوعی که این
وقت برای
تا یکدست
مستقبل می آید
در اینجا است
که با این
جمع نشود
چون در
بانی
بنا بر

در این شکل
کتابت است
از کتاب
تربیه
مطالعه

استعمال این باب
برای تعدیه تکرری
است نسبت
فعل و مفعول
باینش می آید
که تکرر از خواص
این باب است
چون گفتند
فادکنا اسه
بزرگوارانم

با قبل خود متصل شود ساقط نگردد چون فاکرم و ثمر اکرم و نون ثقیله و خفیفه
بر ان قیاس که دانسته شد اسم فاعل مکررم مکرمان مکرمون تا آخر اسم مفعول
مکررم مکرمان مکرمون تا آخر غالب در باب افعال تعدیه فعل ثلاثی مجرد لازم باشد
چون اذ هبت زیداً اذ هب زیداً واجلست زیداً اجلس من زیداً و شاید که
بمعنی دخول در وقت باشد چون اصبح من زیداً و امس من زیداً و گاه باشد که بمعنی رسیدن
وقت صبح سیدزید ۱۲ وقت شام رسید ۱۲
به هنگام بود چون اخصد الزرع و بمعنی کثرت آید چون اثمر النخل و بمعنی
جراودشت شد بسیار میوه در ۳۳
یا فتن چیزی بر صفتی باشد چون اخذت من زیداً ای وحدت من زیداً و بمعنی
یا نتم او را رسیده ۱۲
سلب نیز بیاید چون اشکیت من مثال و اومی الا یعاد میم کردن اصل
او عدا بود و او ساکن را برای کسره ما قبل بیابدل کردند ایعاد و کشد
ماضی معلوم اوعد اوعد اوعد و اما آخر مستقبل معلوم یوعد
یوعد ان یوعدون تا آخر امر حاضر اوعد اوعد اوعد و آه
اسم فاعل مؤعد آه اسم مفعول مؤعد آه مثال یا می الا یسأوا
و آنکه شدن ماضی معلوم آیسر آیسر آیسر و اما آخر مستقبل معلوم
و یسر یوسر ان یوسرون تا آخر ماضی مجهول اویسر اویسر

فعل و مفعول
در بعضی
فعل و مفعول
و مفعول
بالتاء
الفوقانیة
اسم خبریایا
شده تکرر
در باب الفتن
بمعنی صاحب

۳۹

صرف مبد
تکرر از زمان
شده مبد
مفعول
مفعول علی
مفعول
در اصل
بیشتر در
ساکن باقی
مضموم یا
در اول کلمه

اسم فاعل
اسم مفعول
در وقت دارد
نوعی از وقت
و تکرر در وقت
است

وفاقفون الا انهم العین
 گردانیدن هموزان
 بوزن الا انهم هموزان
 هموزان الفا و الواو
 مصنف در ذکر کلمات
 بنویسند انشاء الله
 نیست کردن هموزان
 در ذکر کردن انشاء الله
 از ان من انشاء الله
 مصنف در ذکر کلمات
 مثال ناقصیانی

نهی لا تُرَضِ نون ثقيله اَرْضَيْنَ تا آخر اَرْضَاءَ در اصل
 اَرْضَاءُ و بود و او واقع شد در آخر بعد الف زائده بدل شد بهززه و همچنین است
 حال و او و یا که بعد الف زائده باشد چون كِسَاءَ و رَدَاءَ که در اصل
 كِسَاءَ و رَدَاءَ بود و لثیف مفروق الا اِيْجَاءَ سوده شدن
 سم ستور او بجای بوجی اِيْجَاءَ فهو مَوْجِ امر اِدْجِ نهي لا تَوْجِ
 لثيف مقرون الا هَوَاءَ دوست گردانیدن اَهُوَى
 يَهُوَى اَهُوَاءَ فهو مَهْوود اَهُوَى يَهُوَى اَهُوَاءَ فهو مَهْوَى
 امر اَهُوَى لا تَهُوْ مضاعف الا حَبَابُ دوست داشتن
 أَحَبُّ يَحِبُّ اِحْبَابًا اَلْحَبُّ اَلْحَبُّ اَمْرًا حَبُّ
 أَحِبِّ أَحِبِّ نهي لا تَحِبُّ لا تَحِبُّ لا تَحِبُّ
 هموز الفاء الا اِيْمَانُ گر ویدن اَمِنْ يَوْمِنُ اِيْمَانًا و بهززه
 جمع شدند اول مکسور ثانی ساکن واجب شد قلب روم بیا و و
 اَمِنْ بَالَتْ و در اَوْمِنُ بوا و چین آنکه در ما تقدم معلوم شد
 و در يَوْمِنُ و مَوْمِنُ قلب بهززه بوا و جائز است نه واجب است

عین هموزان
 هموزان الفا و الواو
 مصنف در ذکر کلمات
 بنویسند انشاء الله
 نیست کردن هموزان
 در ذکر کردن انشاء الله
 از ان من انشاء الله
 مصنف در ذکر کلمات
 مثال ناقصیانی

صرف میر

دارند هموزان
 مثال عین الا اِيْجَاءَ
 اشاره کردن هموزان
 اللام و اعراب
 چون الاستاء
 گردانیدن هموزان
 الا اِيْمَانُ
 و در اَوْمِنُ بوا و چین آنکه در ما تقدم معلوم شد
 و در يَوْمِنُ و مَوْمِنُ قلب بهززه بوا و جائز است نه واجب است

و الله اعلم
 مؤلفی علی بن محمد
 مؤلفی علی بن محمد
 مؤلفی علی بن محمد

تبصره ضروری بحفظ بصیرت افزای حفظ کنندگان

مهور العین و ناقص یائی اکثر آء و الا ساءة نمودن اصل الا ساءة
 اکثر آءی بود یا بسبب وقوع بعد الف زانده همزه شد و اصل الا راءة الا دای
 بود یا بقاعده مذکور همزه شد و حرکت همزه متحرکه که بعد ساکن بسکون غیر لازم واقع
 نقل کرده باقیل و اندوه همزه را بر خلاف قیاس براسه تخفیف و جو با بیفکند
 و عوض آن تا در آخر افزودند الا ساءة شد ماضی معروف آسای آریا آسوا
 آسآ آسآ آسآ آسآ اصل آسای بود حرکت همزه متحرکه واقع بعد ساکن بسکون غیر
 لازم باقیل و اندوه همزه را براسه تخفیف بر خلاف قیاس و جو با بیفکند و در ویلے لام کلمه بسبب
 تحرک و انقلاح باقیل الف گشت و در جمع مذکور غائبه الف باجتماع ساکنین حقیقه و در غنیه غائبه
 بفرام آمدن دو ساکن تقدیری بیفتاد و در ثنیه مذکور بسبب لزوم التباس شنی بود و در باقی
 صیغها بعد علت قلب یا الف نگردد مضارع معروف یروی یروان یروان یروان
 یروان اصل یروی یروان یروان بود حرکت همزه متحرکه که بعد ساکن بسکون
 غیر لازم واقع است باقیل و اندوه همزه را براسه تخفیف بجزند واجب بر خلاف قیاس اندوه
 و ضممه که حرکت ثقیل است از یا که حرف علت ضعیف است بجهت ثقل حذف ساختند و همچنین در
 تروی آری تروی و در جمع مذکور و مخاطبه لبع نقل حرکتش باقیل بفرام آمدن دو ساکن بیفتاد و در باقی
 صیغها سواست حذف همزه بقانون مذکور بوجه عدم علت تغییر نشده ماضی مجهول آری
 آری آری آری آری تا آخر می آید در اصل آری بود همزه بقانون مذکور بیفتاد و همچنین در
 تمامی صیغها مگر در جمع مذکور غائب یا بعد نقل حرکتش باقیل بعد سلب حرکت آن نیز ساقط گردید
 مضارع مجهول یروی یروان یروان یروان یروان در اصل یروی بود همزه
 بقانون مذکور بیفتاد و یا بسبب تحرک الف باقیل الف گردید و همچنین در تروی آسای تروی
 و از جمع مذکور و مخاطبه لبع با اجتماع ساکنین نیز ساقط گردید و در چار ثنیه بسبب لزوم التباس لفظی بمنفردت

دخول بران و در باقی صیغها بعد علت اعلال یا الف نگردیدنی بلیم معروف و مجهول
 که در کتب یاد کرده اند و آنچه بکسر را معروف و تفتیح آن مجهول یا می کسوزد معروف و اعلال مجهول
 بسبب کم افتاد و تخفیف همزه و اعلال صیغتها بقوانین سابق امر حاضر معروف آر آری یا
 است و آری این آری که در اصل از اعی بر وزن اگر کم بود همزه بقانون مذکور بقفا و تخفیف
 در سایر صیغها و یاد برین صیغه بسبب وقف ساقط گردید و آنچه مذکور و مخاطبه بعد نقل حرکتش سابقا بعد
 سلب حرکت آن با اجتماع ساکنین مخذوف گشت و در نتیجه و مخاطبات بعد علت اعلال یا سالم ماند
 امر حاضر مجهول **لَتَرْتَرِيَا لَتَرْتَرِيَا لَتَرْتَرِيَا لَتَرْتَرِيَا** در اصل **لَتَرْتَرِيَا** بود و همزه بقانون
 مذکور بقفا و الف بعد له از بسبب وقف و الجمع و مخاطبه با اجتماع ساکنین و در نتیجه و جمع مؤنث بوجه
 مذکور چهار سالم ماند امر حاضر معروف بانون **ثَقِيلَةً** آری **أَرِيَاتِ أَرِيَاتِ أَرِيَاتِ أَرِيَاتِ** در
 آری **بَرْدَالٍ** علت حذف یا می مخذوف را باز آورد و در آری **بِضْمٍ** راجع مذکر را از آری و کسره را
 مخاطبه را از آری بنا نمود و چون نون ثقیله در آری ساکن بهم آمد و او را بسبب افتقا از ضممه
 و یا را بجهت بی نیازی از کسره و بسبب فراهم آمدن دو ساکن مخذوف ساختند و در نتیجه و جمع
 مخاطبات یا سالم ماند امر حاضر مجهول بانون **ثَقِيلَةً لَتَرْتَرِيَا لَتَرْتَرِيَا لَتَرْتَرِيَا**
لَتَرْتَرِيَا در **لَتَرْتَرِيَا** الف مخذوفه خواست که بزوال علت باز آید چون ساکن بود و ما قبل
 نون ثقیله محوک میبایست لهذا بار که اصل الف بود باز آوردند و **لَتَرْتَرِيَا** بضم و اوجع مذکر را از
لَتَرْتَرِيَا کسره یا صیغه مخاطبه را از **لَتَرْتَرِيَا** بنا نمودند چون نون ثقیله آمد ساکن فرا هم شدند
 برای رفع آن و زوال و او را ضممه دادند و در ثانی کسره قانون هر گاه و او ساکن علامت جمع
 مذکور و یا می ساکن علامت مخاطبه بانون تا کید جمع شود و اگر کرده یعنی حرکت ما قبل هر دو موافق است
 بجهت دلالت ضممه و کسره آن و او نیار با اجتماع ساکنین حذف کنند چنانکه در **لَتَرْتَرِيَا** و **لَتَرْتَرِيَا**
لَتَرْتَرِيَا که او و یا را با اجتماع ساکنین از تلفظ ساقط کرده اند و اگر کرده نباشد یعنی حرکت ما قبل
 موافق نبود آن غیر کرده را برای رفع اجتماع ساکنین حرکت مناسب او میدهند چنانکه در
لَتَرْتَرِيَا و **لَتَرْتَرِيَا** و او را ضممه و یا را کسره داده اند امر حاضر معروف بانون

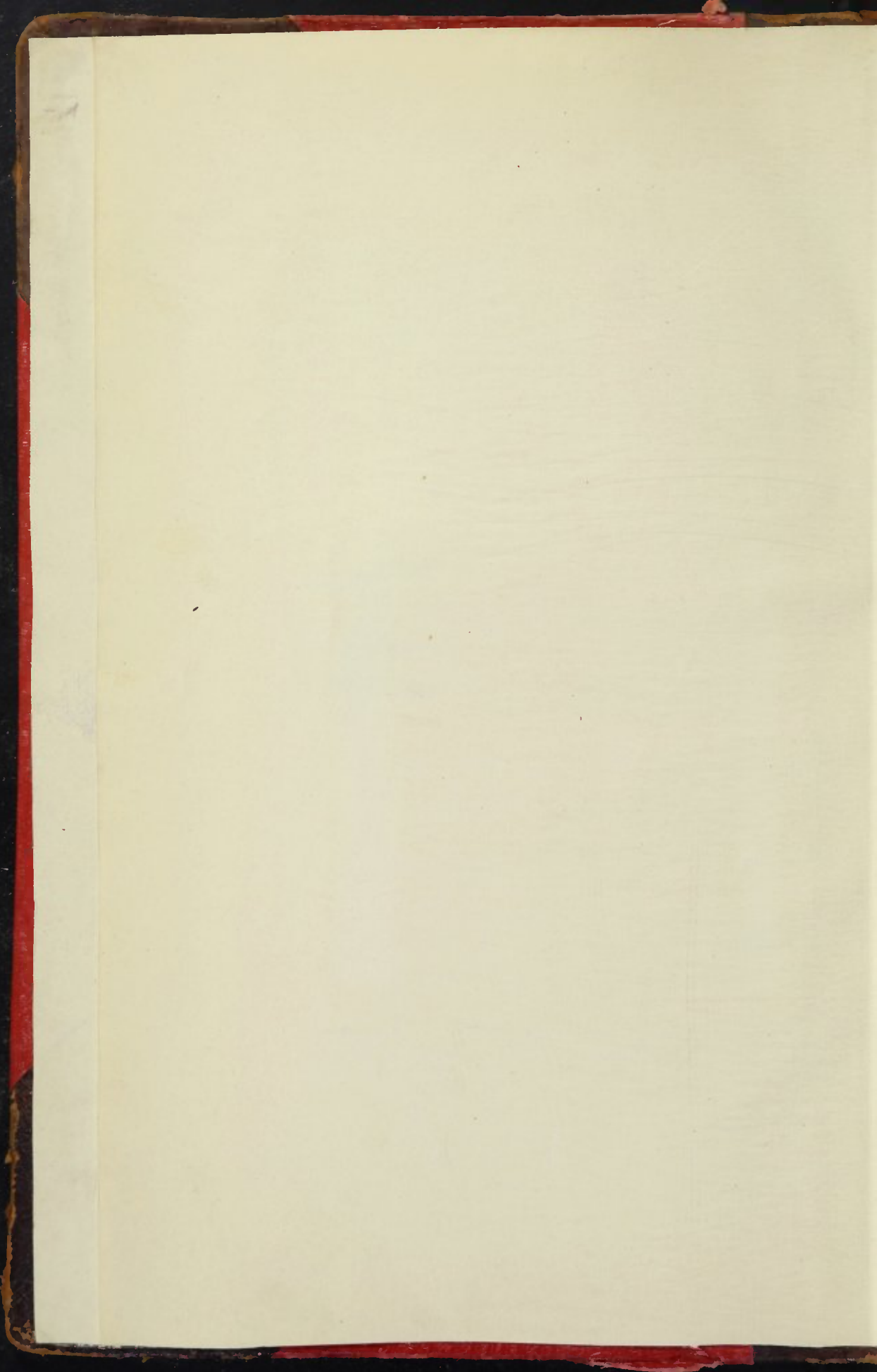
آریقن آرن ارن ایضا آریا ارن ارنی در واحد مذکون خفیفه با قبل مفتوح بان در جمع
 مذکوبه او و مخاطبه بیابدل گردید یا بعد حذف نون مذکور او و باء محذوفه باز آن تغییر در یک قسم
 امر و نهی تمامه بانون و بی نون را بر همین مذکورات قیاس باید کرد و استخراج تصاریف باینود
 اکهم فاعل مکرر یان مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 بود همزه بقا نون مذکور افتاد و چون ضمیه بسبب نقل از یا ساقط شد یا با اجتماع ساکنین ساقط
 گردید و در مکرر جمع مذکر در اصل مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 ساقط گردید یا بعد نقل ضمیه اش با قبل بعد سلب حرکت آن بالتقاء ساکنین محذوف شد
 اسم مفعول مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
 بیفتاد و یاد واحد مذکر و جمع الف شد و الف با اجتماع ساکنین ساقط گردید و در واحد مؤنث
 یا الف شد و الف سالم ناند و در تثنیه مذکر و جمع مؤنث بسبب التباس اینها با واحد خود با
 و در تثنیه مؤنث بسبب حمل آن بر مکرر یان تثنیه مؤنث مضارع یا الف نشد هموز
 قاف و لفیفه مقرون الایفاء پناه و جائے دادن که در اصل الاء و ای بود و همزه
 جمع شدند اول بسور ثانی ساکن واجب است قلب ثانیه بیاید و واقع بعد الف زائده
 همزه شد ماضی معلوم اوی اویا اووا اودت اوتنا اوین تا آخر اوی در اصل اء و ای
 بود و همزه جمع شدند اول مفتوح ثانی ساکن ثانی با الف و جوباً منقلب شد و همچنین در باقی
 کلمات و یا تجمک و انفتاح با قبل الف گردید و از جمع مذکر و واحد و تثنیه مؤنث الف با اجتماع
 ساکنین بیفتاد و در تثنیه مذکر بسبب لزوم التباس تننی بو احد و در باقی صیغها با یا فتن علت
 قلب یا الف نگردید مضارع معلوم یوی یویان یوون تووی توویان یوین
 الکتی و ی در اصل یی و یی همزه ناکلمه بود همزه منفرد ساکنه واقع بعد مضموم جوازاً
 داد شد و همچنین در سائر اخبارش و ضمیه یا را بحیث نقل ساقط کردند و از جمع مذکر ضمیه از مخاطبه
 کسره از یا بعد سلب حرکت ما قبل با قبل دادند و یا را با اجتماع ساکنین بیفتاد و درین
 صیغها او در او و اقام نشد زیرا که او اول بدل همزه آمده است ماضی مجهول

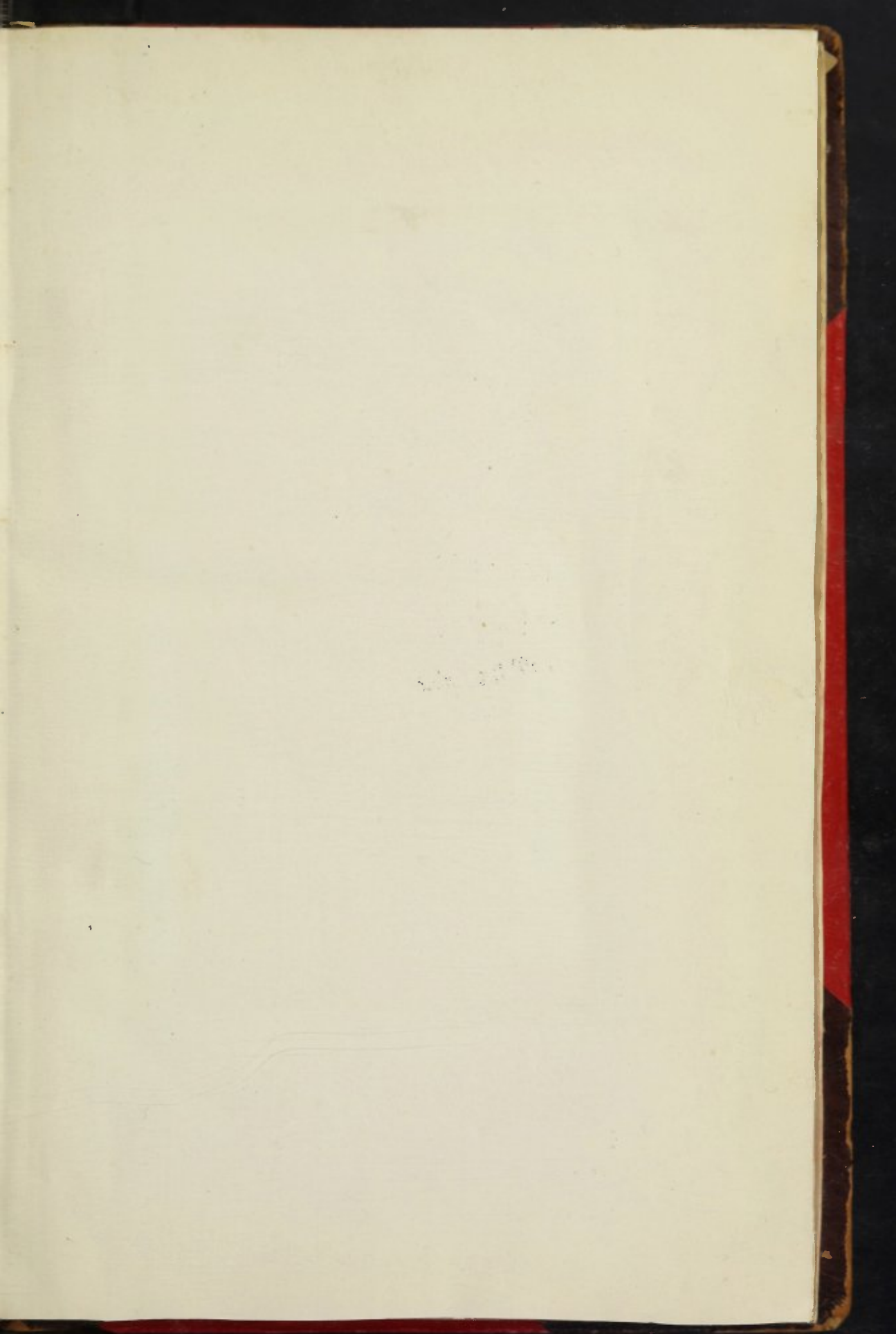
اُووِیَ اُووِیَا اُووِوَا اُووِیْتِ اُووِیْتَا اُووِیْتِنَا اُووِیْتِنَا اُووِیْتِنَا اُووِیْتِنَا
 ساکنه واقعه بعد همزه مضمومه وجوبا و او شد و همچنین در باقی صیغها و سبب اینکه او اول بدل
 همزه آمده است او نام نگردد و یا از جمع مذکر بعد نقل ضمّه او با قبل پس سلب حرکت آن بفراموش
 آمدن دو ساکن بفتاد مضارع مجهول یُووِی یُووِیَانِ یُووِوَنَ کُووِی کُووِیَانِ
 بعاوین تا آخر کُووِی در اصل یُووِی و یُووِی بر وزن یُکُووِم بود همزه منفرد ساکنه واقعه بعد
 مضمومه جواز او با و متقلب گشت و همچنین در تمامی صیغها و یا بسبب تحرک و انفتاح ما قبل الف
 اگر دید و همچنین در واحد مؤنث و مخاطب و در صیغه متکلم و این الف از صیغه جمع مذکر و مخاطبه
 با جماع ساکنین بفتاد و در باقی صیغها یا سالم ماند و سبب اینکه او اول بدل همزه آمده
 است در او مدغم نگردد و نفسی بلم کُووِی قِ از معروف کسر و او و از مجهول نفتح و او الف
 بسبب کم افتاد و همچنین از کُووِی کُووِی کُووِی و از جمع مذکر و مخاطبه یا بعد نقل حرکت
 آن با قبل پس سلب حرکت ازان در معروف و الف و مجهول با جماع ساکنین بفتاد
امر حاضر معروف اُووِی اُووِیَا اُووِوَا اُووِی اُووِیَانِ همزه بقاعده اُووِی وجوبا
 الف شد و یا در واحد مذکر بسبب امر و از جمع مذکر و مخاطبه بعد نقل حرکتش با قبل پس سلب
 حرکت آن با جماع ساکنین بفتاد و در باقی سالم ماند **امر حاضر مجهول** لُتُووِی لُتُووِیَانِ
 لُتُووِی لُتُووِیْنِ لُتُووِیْنِ در اصل لُتُووِی بر وزن لُتُکُم بود همزه بقاعده معلوم جواز او شد
 در تمامی صیغها و یا بعد قلب بالف و الف بسبب امر و درین صیغه و از جمع مذکر و مخاطبه با جماع
 ساکنین بفتاد **امر حاضر معروف بانون** تَقِیْلَه اُووِیْتِ اُووِیَانِ اُووِیْتِ اُووِیْتَانِ
 یا کسی مخدوفه بزوال علت حذف در واحد مذکر باز آمد اُووِیْتِ بضم و اد جمع مذکر را از
 اُووِیْتِ اُووِیْتَانِ بنا نمود و کسر آن مخاطبه را از اُووِیْتِ چون نون تاکید در آخر آمد و ساکن
 جمع شدند و او و یا را که علامت بود و جهت استغناء ازان بسبب ضمّه و کسره ما قبل بسبب
 التماس ساکنین بیگندند چنانکه معلوم شد **امر حاضر مجهول بانون** تَقِیْلَه لُتُووِیْتِ
 لُتُووِیَانِ لُتُووِیْتِ لُتُووِیْتَانِ در واحد مذکر بزوال علت حذف الف جهت

که باز آید چون ما قبل نون ثقیله متحرک باید و قابل حرکت نبودند یا اگر الف بدل آن
 آمده بود باز آوردند و در جمع مذکر و مخاطبه چون بر آمدن نون ثقیله دو ساکن مجتمع گردیدند
 براسه رفع آن و او را ضمه و یاء کسره دادند بسبب نبودن کداسه دلالت کند
 بران و او را یا را خدمت نساختند امر حاضر بانون خفیفه **أَوَيْنَ** **أَوُونَ** **أَوُوا**
 بر قیاس نون ثقیله در تخفیف همزه و اعلال **ایضاً** امر معروف بانون خفیفه **أَوِيَا**
أَوُوا **أَوِيَا** **أَوِيَا** نون خفیفه ما قبل مفتوح در واحد مذکر بالف و در جمع مذکر و مخاطبه
 یوا و یایا چون نون خفیفه مخوف شد در جمع مذکر و مخاطبه و او یاسه مخوفه بزوال علت
 خدمت باز آمد بوجه مذکور سابق و بر همین قیاس است باقی صیغاه از موسمی **قانون**
 چون در صیغه جمع مذکر و مخاطبه بسبب در آمدن نون تاکید اجتماع ساکنین میان و او یای
 علامت و نون تاکید لازم آید اگر علامت مذکوره مده است یعنی حرف علت ساکن و حرکت
 ما قبل موافق آن مده را بسبب استغناء از ضمه و کسره ما قبل براسه اختصار خدمت کنند
 و غیر مده را بمرکت مناسب حرکت دهند **اسم فاعل** **مُوَوِيَانِ** **مُوَوُونَ**
مُوَوِيَاتٍ **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ**
 صیغها جزاً او بدل شد و مانع ادغام از سابق معلوم که و او اول بدل همزه است
 و یا بعد سقوط ضمه اش بسبب نقل و در جمع مذکر بنقل ضمه آن با قبل بعد از حرکت آن
 با اجتماع ساکنین بیفتاد **اسم مفعول** **مُوَوِيَانِ** **مُوَوُونَ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ**
مُوَوِيَاتٍ **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ** **مُوَوِيَاتٍ**
 صیغها یوا و بدل شد جزاً او یا در واحد و جمع مذکر و مؤنث بسبب تحرک و انفتاح ما قبل
 الف گردید و الف بالتقاسه ساکنین ساقط شد در تثنیه مذکر و جمع مؤنث بجز التماس
 یوا حدی الف نشد چه اگر با الف گردید الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و التماس
 مفرد و تثنیه مذکر وقت اضافت بضمیر لفظاً و خطاً و بغير آن دو واحد و جمع مؤنث فقط لفظاً
 آمدی و در تثنیه مؤنث بسبب حمل آن بر تثنیه مؤنث مضارع مجهول یا الف نشد فقط تمت

و در باقی صیغها سالم اند **مضارع مجزول** یفتوی یفتویان یفتوون تا آخر آورده و در واحد مذکر غائب و
 حاضر و غایب و دو صیغه متکلم سبب افتادن در زائد بر سوم جا بودن ماقبل مفتوح یا شذو یا الف گردید
 و دو صیغه ثنیه غائب و غایب اگر یا الف شدی التباس ثنیه بر واحد لازم آمدن کلمه مذکر بگوگردید و در دو صیغه
 جمع مذکر و مخاطبه الف با اجتماع ساکنین ساقط گردید و در اینجا هم مخاطبه و مخاطبات در صورت موافق و در اصل مخالف
 زیرا که اصل مخاطبه یفتوون بر وزن **مخبر** دین داواخیر بسبب آمدن زائد بر سوم جا فتح ماقبل یا شذو یا بسبب
 تحرک و انفتاح ماقبل الف گردید و الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و اصل مخاطبات یفتوون بر وزن
مخبر دین داواخیر بقانون مسطور یا شد و یا بعد علت اعلال سالم ماند نفی بلکم لم یفتی بکسر چه معروف
 یای مبدله از داو و یفتح آن مجزول الف مبدل از ی که بدل داو آمده بود بسبب کس ساقط شد امر حاضر معروف
اقتوی اقتویا اقتووا و **اقتوی اقتوی** در واحد مذکر یای مبدل از واو بوقت افتاد و در جمع مذکر و مخاطبه با اجتماع
 ساکنین و در ثنیه و جمع مؤنث و او یا شد پس **امر حاضر مجزول** یفتو یفتویا یفتووا و یفتوون یفتوون
 و در واحد مذکر الف مبدل از ی که بدل داو آمده بود بلام امر افتاد و در جمع مذکر و مخاطبه با اجتماع ساکنین و در باقیها
 و او یا شد و بعد علت اعلال سالم ماند **امر حاضر معروف بانون ثقیله** یفتوون یفتوون یفتوون یفتوون
اقتوی اقتویان در **اقتویان** واحد مذکر یای مخدومه بزوال علت حذف باز آمد و در **اقتویان** جمع مذکر ضم و او یا شد
 بکسر آن هر گاه یای مبدله از واو با اجتماع ساکنین مخدوم شد و علامت جمع مذکر و یا علامت مخاطبه یا التقای
 ساکنین و با ستغنا بسبب دلالت ضممه ماقبل و کسره آن بیفتاد **امر حاضر مجزول بانون ثقیله**
یفتوی یفتویان یفتوون یفتوون یفتوون یفتوون و **یفتوون یفتوون یفتوون یفتوون** و **یفتوون یفتوون** و **یفتوون یفتوون**
 عود الف مخدوم میخواست لیکن چون قابل حرکت نبود و ماقبل نون تاکید متحرک میبایست تا در
 ساکن فراهم نیامد لذا عوض آن یای مبدله و او را باز آوردند و در **یفتوون یفتوون** یفتوون و او اول ضم
 و او جمع مذکر و **یفتوون یفتوون** یفتوون یا مخاطبه چون الف مبدله از ی که مبدله از واوست ساقط شد و ساکن بهم
 آمدند برای رفع آن در جمع مذکر و او را ضمه و در مخاطبه یا کسره دادند زیرا که هر دو مبدله نبودند چنانچه در
أخشوا لله وأخشهم الرسول برای رفع التقای ساکنین و او را ضمه داده اند زیرا کسره فائده در **یفتوون**
 و او مضموم لام اول است و در **یفتوون** و او اخیر مضموم علامت جمع **امر حاضر معروف بانون**
اقتویان در **اقتوون** در اعلال بر قیاس ثقیله **امر حاضر معروف بانون** خفیفه **اقتویان**

باشد بعد سقوط ضمه بسبب ثقل یا با اجتماع ساکنین بیفتاد و در جمع مذکر و او بجهت بودن در کلمه طرف
 و کسره ما قبل باشد بعد نقل حرکتش با قبل بعد سلب حرکت آن یا با اجتماع ساکنین ساکنند اگر دید
 در باباتی صیغها بعد م علت حذف سالم ماند و اگر متعدی بحرف جز کنند صیغها سه مجهول و اسم مفعول
 نیز آیند **ماضی مجهول** اَحْوَوِي اَحْوَوِيَا اَحْوَوِيَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
 تا آخر اَحْوَوِيَتَا را از اَحْوَوِيَتَا بنا نمودند هر گاه اول و ثانی را ضمه دادند و ما قبل اخیر را
 کسره الف بضمه ما قبل دادند اَحْوَوِيَتَا و چاره او بر وزن اَحْمُوِيَتَا می باشد و او اخیر
 بقانون مذکور در مضارع معروف باشد اَحْوَوِيَتَا می گردید و این یا از جمع مذکر بعد
 نقل حرکتش با قبل بیفتاد و در باقی صیغها بعد م علت حذف سالم ماند و در اَحْوَوِيَتَا و نظائر
 او ادغام نشد زیرا که تجانس اول بدل الف آمده مضارع مجهول **يُحْوَوِي** اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
 اَحْوَوِيَتَا و **يُحْوَوِي** اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
 و او باشد و یا الف و از هر دو جمع مذکر و مخاطبه با اجتماع ساکنین بیفتاد و در باقیها سالم ماند و مخاطبه مخاطبات بر وزن
 موافق و در الف مخالف زیرا که مخاطبه در اصل اَحْوَوِيَتَا و در وزن اَحْوَوِيَتَا و مخاطبات اَحْوَوِيَتَا و اَحْوَوِيَتَا
يُحْوَوِي اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
 علت خرم در جمع مذکر و مخاطبه بجهت اجتماع ساکنین بیفتاد و در غیر جمع مؤنث یا سالم ماند و بعد م علت علما این گفت **امر مجهول**
 بانون **تَقِيلَةُ اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا**
 باز بر وزن ما قبل نون مذکور برای چاره تنویر جمع مؤنث متحرک باشد و الف قابل حرکت نبود اینک به مثل الف آمده بود و چون جمع
 مذکر برای رفع اجتماع ساکنین و او علامت را ضمه دادند و در مخاطبه یا می علامت را کسره امر حاضر بانون خفیفه
اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
بانون خفیفه اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
 مذکر و مخاطبه بجز نون و اعاده او یا چنانکه سابق مذکور شد و باقی اقسام و منی بر همین قیاس است مثله
 آن استخراج باید کرد **اسم مفعول** اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا اَحْوَوِيَتَا
 مذکر و ثانی بسبب متحرک و الف و الف کلمات بسبب افتادن در زائد بر سوم جا و فتحه ما قبل باشد و در واحد جمع





26067

~~MAR 20 1989~~

~~MAR 29 1989~~

~~APR 06 1989~~

